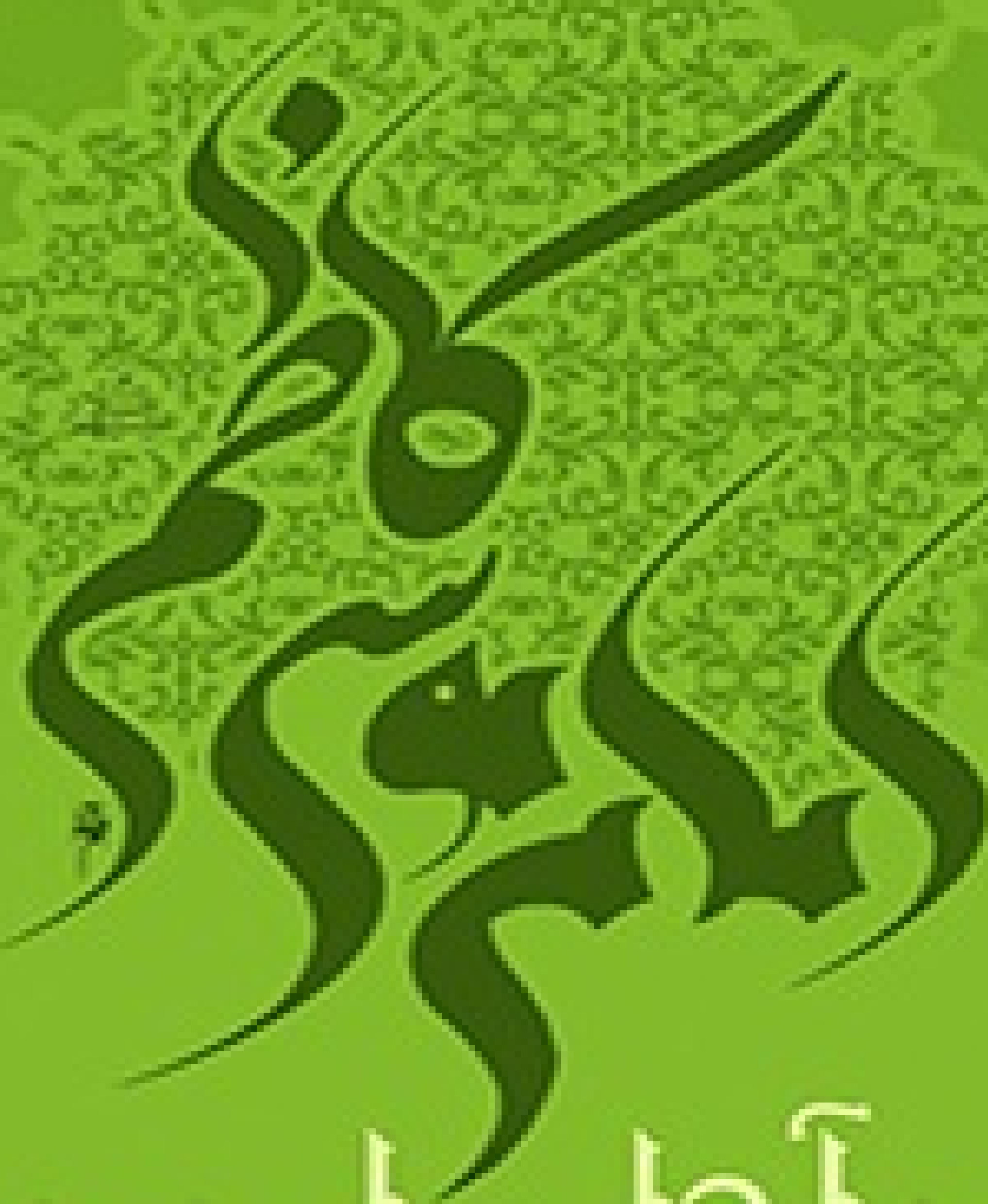
بررسی احوال فرزندان



و نقش آنها در تاریخ تشیع

سید یاسین زاهدی

بررسی احوال فرزندان امام موسی کاظم (علیه السلام) و نقش آنها در تاریخ تشیع

مشخصات کتاب

سرشناسه : زاهدی، سیدیاسین، 1348 -

عنوان و نام پدیدآور : بررسی احوال فرزندان امام موسی کاظم(ع) و نقش آنها در تاریخ تشیع/ مولف سیدیاسین زاهدی.

مشخصات نشر : قم: مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی(ص)، 1390.

مشخصات ظاهری : 288 ص.

فروست : معاونت پژوهش؛290.

شابک : 43000ریال:978-964-195-474-3

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

موضوع : موسی بن جعفر، (ع)، امام هفتم، 128 - 183ق. -- فرزندان

موضوع : شیعیان -- تاریخ

رده بندی کنگره : BP46/35/ز2ب4 1390

رده بندی دیویی : 297/956

شماره کتابشناسی ملی : 2406958

مراکز فروش:

قم، میدان شهدا، خیابان حجتیه، فروشگاه مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی(صلی الله علیه و آله) تلفکس: 02517730517

قم، بلوار محمدامین، سه راه سالاریه، فروشگاه مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی(صلی الله علیه و آله). تلفن: 02512133106 فکس: 02512133146

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص :2

بررسی احوال فرزندان امام موسی کاظم (علیهم السلام)

ونقش آنها در تاریخ تشیّع

مؤلّف : سید یاسین زاهدی

چاپ اول : 1390ش/1433ق

ناشر: مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی(صلی الله علیه و آله)

چاپ : توحید قیمت : 43000 ریال شمارگان :2000

مراکز فروش:

قم، میدان شهدا، خیابان حجتیه، فروشگاه مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی(صلی الله علیه و آله) تلفکس: 02517730517

قم، بلوار محمدامین، سه راه سالاریه، فروشگاه مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی(صلی الله علیه و آله). تلفن: 02512133106 فکس: 02512133146

www.eshop.miup.ir...www.miup.ir

ص:4

سخن ناشر

با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی و در عصر جهانی شدن ارتباطات، پرسش ها و چالش های نوینی در حوزه علوم انسانی فراروی اندیشمندان مسلمان قرار گرفت که همه, به نوعی برخاسته از مسؤولیت دشوار حکومت در این عصر است؛ دورانی که پایبندی به دین و سنت، در مدیریت همه جانبه کشورها بسیار چالش برانگیز می نماید. از این رو مطالعات و پژوهش های به روز، جامع، منسجم و کاربردی در حوزه دین، بر اساس معیارهای معتبر جهانی و عمق و اصالت اندیشه های ناب، بایسته و ضروری است و جلوگیری از انحرافات فکری و تربیتی پژوهندگان حوزه دین، مهم و مورد عنایت تمامی بنیان گذاران این شجره طیّبه، به ویژه معمار بزرگ انقلاب اسلامی، امام خمینی(ره) و مقام معظم رهبری دام ظله العالی می باشد.

«جامعه المصطفی(صلی الله علیه و آله) العالمیه» برای تحقق این رسالت خطیر و در مسیر نشر معارف ناب محمّدی(صلی الله علیه و آله) «مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی(صلی الله علیه و آله)» را تأسیس کرده است.

ص:5

اثر حاضر که حاصل تلاش فاضل گرامی سید یاسین زاهدی می باشد، کوششی است در به ثمر رساندن گوشه ای از این اهداف متعالیه.

در پایان لازم می دانیم از همه عزیزانی که در مسیر نشر این کتاب سهمی داشته اند, تقدیر و تشکر نموده و تمامی ارباب فضل و معرفت را به یاری خوانده تا ما را از دیدگاه های سازنده خویش بهره مند سازند.

...مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی(صلی الله علیه و آله)

ص:6

فهرست

ص:7

ص:10

دوره ای که امام کاظم(علیه السلام) و فرزندان ایشان در آن می زیستند، به ویژه برای جامعه شیعه از دوران های بسیار با اهمیت است. در این دوره، فعالیت های شیعیان در عرصه های مختلف فرهنگی و سیاسی وجود داشته و قیام های بسیاری بر ضد حکومت عباسی به وقوع پیوست که مهم ترین آنها قیام ابراهیم بن محمد بود که در آن برخی از فرزندان امام کاظم(علیه السلام) حضور داشتند. در عرصه فرهنگی نیز گستردگی شبکه وکالت در زمان امام کاظم(علیه السلام) ارتباط میان آن حضرت و شیعیان را آسان کرده بود؛ از این رو حضور فرزندان امام در دوره های بعد در مراکز شهرهای مختلف ایران و عراق حایز اهمیت فراوان بود و می توانست در رشد فزاینده شیعیان مؤثر افتد.

امام رضا(علیه السلام) به دلیل پذیرش اجباری و مشروط ولایت عهدی، از مدینه به مرو، مقرّ خلافت مأمون رفت؛ از این رو بستری فراهم شد تا برخی فرزندان امام کاظم(علیه السلام) برای دیدار با وی به ایران مهاجرت کنند، حضور این امام زادگان در نقاط مختلف ایران، پیامدهای سیاسی و مذهبی بسیاری را در پی داشت و باعث شد تا مذهب تشیع در مناطقی که تا آن

زمان، تشیع در آن نفوذ چندانی نداشت، گسترش یابد و امروزه این امام زادگان در نقاط مختلف ایران و عراق مورد توجه خاص قرار دارند؛ از این رو شناخت آنها و زندگی سیاسی و اجتماعی آنان در پی گیری تاریخ تشیع، مهم ارزیابی می شود.

گرچه در عصر امام رضا(علیه السلام)، علویان از وضعیت مناسبی برخوردار بودند، ولی با شهادت ایشان در سال 203هجری وضع دوباره تغییر کرد و عمال مأمون به تعقیب و آزار علویان پرداختند. به همین سبب بسیاری از آنان برای حفظ جان خود راه شهرها و روستاهای دوردست را در پیش گرفتند و زندگی خود را در خفا سپری نمودند. در نتیجه، نسب آنها ناشناخته ماند و بعد از مرگشان قبور آنها بعد از سال ها برای محبین آنان شناخته شد؛ ولی به مرور زمان و در اثر عوامل طبیعی یا جنگ و نزاع ها بسیاری از آثار مکتوب که محل دفن علویان و امام زادگان را مشخص نموده بودند، از بین رفت و چنان شد که امروزه برای یک امام زاده، در شهرهای مختلف، بقعه و بارگاه های متعددی ساخته شده است.

ص:12

1- وضعیت سیاسی عصر امام کاظم (علیه السلام)

اشاره

هفتمین امام شیعیان دوازده امامی، حضرت موسی بن جعفر(علیه السلام) است که به دلیل حلم و بردباری اش در مقابل دشمنان و فرونشاندن غیظ و خشم خویش در مقابل آنان، لقب «کاظم» را به آن حضرت داده اند و از او با این لقب یاد می کنند. (1) تولد ایشان در منابع، سال 128 یا 129 هجری، ذکر شده است. (2) ایشان در منطقه «ابواء» که قریه ای است در میان راه مکه و مدینه. (3) از مادری به نام حمیده بربریه به دنیا آمد. (4)

طبری، تولد امام کاظم(علیه السلام) را برخلاف دیگران سال 127هجری و شهادت آن حضرت را در ماه ذی الحجه سال 174هجری، ذکر می کند. (5)

طبرسی ولادت امام کاظم(علیه السلام) را هفتم صفر سال 128هجری می داند. (6) آن حضرت در زندان «سندی بن شاهک» به دستور هارون به شهادت

1- (1) . مناقب، ابن شهرآشوب، ج2، ص382.
2- (2) . الارشاد، ج2، ص215 و اصول کافی، ج2، ص384.
3- (3) . معجم البلدان، ج1، ص102.
4- (4) . الارشاد، ج2، ص215.
5- (5) . دلائل الامامه، ص144.
6- (6) . اعلام الوری، ص6.

رسید. اغلب مورخان شهادت آن حضرت را در ششم رجب 183هجری (1) و برخی شهادت آن حضرت را 25 رجب 183 هجری ذکر نموده اند. (2)

مسعودی برخلاف همه، شهادت آن حضرت را در سال 186هجری ذکر می کند. (3)

امام کاظم(علیه السلام) پس از شهادت پدر بزرگوارش در سال 148هجری رهبری شیعیان را برعهده گرفت و عمر شریف خود را در مدینه و بغداد سپری نمود. وی از شخصیت های برجسته علوی به شمار می رفت و در علم و تقوا و زهد و عبادت سرآمد روزگار خویش بود.

شیخ مفید درباره آن حضرت می گوید: «کان ابوالحسن موسی(علیه السلام) اعبد اهل زمانه وافقهم واسخاهم کفّاً و اکرمهم نفسا (4)؛ ابوالحسن موسی، عابدترین، فقیه ترین، سخی ترین و با شخصیت ترین اهل زمان خود بود».

ابن ابی الحدید می گوید: «وهو عبد الصالح جمع من الفقه والدین والنسک والحلم والصبر (5)؛ او عبد صالحی بود که فقاهت، دیانت، عبادت و بردباری را در خود جمع کرده بود».

یحیی بن حسن بن جعفر، درباره آن حضرت آورده است: موسی بن جعفر به علت عبادت و اجتهادش، عبد صالح خوانده می شد. (6) کرم و سخاوت حضرت زبانزد خاص وعام بود. همواره نزد او کیسه های زر بود و به هر کسی که به احسان آن حضرت چشم داشت، از آنها

1- (1) . کشف الغمه، ج3، ص267؛ الارشاد، ج2، ص215 و اصول کافی، ج2، ص384.
2- (2) . عیون اخبارالرضا(علیه السلام) ج1، ص81؛ اعلام الوری، ج2، ص6 و تاریخ یعقوبی، ج2، ص360.
3- (3) . مروج الذهب، ج3، ص355.
4- (4) . الارشاد، ج2، ص231.
5- (5) . شرح نهج البلاغه، ج15، ص291.
6- (6) . تهذیب التذهیب، ج1، ص393.

می بخشید؛ به طوری که کیسه های زر او ضرب المثل شده بود. (1)

امامت امام کاظم(علیه السلام) با خلافت چهار تن از خلفای عباسی، منصور، مهدی، هادی و هارون هم زمان بود. هریک از این خلفا، روش خاص خود را نسبت به امام(علیه السلام) داشتند. آن حضرت نیز با توجه به شرایط هر زمان، برنامه های خود را دنبال می نمود.

در بررسی وضعیت سیاسی امام کاظم(علیه السلام) به ترتیب این سه امر مورد توجه قرار گرفته است:

1. معرفی خلفای عباسی و روش برخورد آنها نسبت به مردم، به ویژه علویان؛

2. رفتار دستگاه خلافت نسبت به امام کاظم(علیه السلام)؛

3. شیوهٔ مبارزه امام کاظم(علیه السلام)، در برابر خلافت عباسی.

منصور

امام کاظم(علیه السلام) سی و پنج سال امامت نمود که ده سال آن، در روزگار خلافت منصور سپری شد. منصور در تمام دوران خلافتش از تعقیب و تهدید علویان و آزار و حبس و قتل مخالفان خود ابایی نداشت. او افراد بی گناه بسیاری را به قتل رساند. (2) منصور در سال 137هجری ابومسلم خراسانی را کشت و جنبش هایی که به خون خواهی او به پا خاسته بودند، به شدت سرکوب کرد. (3)

منصور افزون بر سخت گیری بر علویان، بر فقها و شخصیت های

1- (1) . عمده الطالب، ص196 و تهذیب الکمال، ج18، ص452.
2- (2) . تاریخ الخلفاء، ص308.
3- (3) . مروج الذهب، ج3، ص292 و293.

بزرگ اهل سنت که با او به مخالفت برمی خاستند، با شدت مقابله می کرد ابوحنیفه را به جرم این که از قیام محمد و ابراهیم بن عبدالله محض حمایت کرده بود و برای مشروعیت آن فتوا داده بود، شلاق زد و به زندان انداخت. (1) سیوطی می گوید: در زمان منصور بین عباسیان و علویان فتنه ایجاد شد. او تعداد زیادی از علویان را کشت و چند تن از علمای اهل سنت را که از قیام پسران عبدالله محض حمایت کرده بودند شلاق زد. ابوحنیفه، عبدالمجید بن جعفر و ابن عجلان از جمله این افراد بودند. (2)

زمانی که منصور از درگذشت امام صادق(علیه السلام) آگاه شد، به فرماندار مدینه نوشت که اگر جعفربن محمد، شخصی را جانشین قرار داده، سریعاً او را گردن بزن. محمد بن سلیمان فرماندار مدینه، در نامه ای به منصور گزارش داد که جعفربن محمد 5 نفر را وصی خود قرار داده است: خلیفه، منصور دوانیقی، محمد بن سلیمان، فرماندار مدینه، عبدالله بن جعفر بن محمد (برادر بزرگ امام)، موسی بن جعفر(علیه السلام)، حمیده، همسر آن حضرت.

منصور این وضعیت را که دید، چاره ای جز سکوت نداشت. (3)

مهدی عباسی

با مرگ منصور در سال 158 هجری، پسرش مهدی جانشین وی شد. یازده سال از دوران امامت امام کاظم(علیه السلام) هم زمان با خلافت مهدی عباسی گذشت.

1- (1) . تاریخ الخلفاء، ص310.
2- (2) . همان، ص410.
3- (3) . اصول کافی، ج2، ص86 و87.

مهدی عباسی در ابتدای خلافت خود عفو عمومی اعلان نمود و زندانیان سیاسی را از بنی هاشم و غیربنی هاشم آزاد کرد. (1) وی تمام اموال، مردم، از منقول و غیرمنقول را که پدرش منصور مصادره کرده بود، به صاحبان آنها بازگرداند و مقدار زیادی از خزانه بیت المال را در میان مردم تقسیم کرد. (2)

مسعودی می گوید: مجموع اموالی که منصور از مردم گرفته بود بالغ بر شش صد میلیون درهم و چهارده میلیون دینار بود و این مبلغ از مالیات اراضی و خراج ها بود که منصور در زمان خلافت خود از کشاورزان گرفته بود. (3) این اموال به دستور منصور در محلی مخصوص نگه داری می شد و اسم افراد روی اموالی که از آنها گرفته بودند نوشته شده بود. مهدی آنها را تفکیک نموده و به صاحبان آنها بازگرداند. (4)

روش مهدی دوام نیافت او پس از مدتی روش خود را تغییر داد و برنامه خلفای پیش از خود را در پیش گرفت. مهدی که بسیاری از ندیمان دربار را اخراج کرده بود، دوباره به دربار بازگرداند و آنها را مورد عنایت ویژه خود قرار داد و خود نیز به عیاشی در کنار ندیمان پرداخت. او می گفت: «آن دم خوش است که در بزم بگذرد و زندگی در کام من بدون ندیمان گوارا نیست». (5)

وزیرش یعقوب او را نصیحت می کرد ولی ندیمان خلیفه، یعقوب را

1- (1) . مروج الذهب، ج3، ص312.
2- (2) . تاریخ یعقوبی، ج2، ص393.
3- (3) . مروج الذهب، ج3، ص312.
4- (4) . مختصر تاریخ العرب، ص213.
5- (5) . همان، ص213.

به باد تمسخر می گرفتند و می گفتند: «یعقوب و سخنان او را رها کن و با شراب گوارا دمساز باش». (1) او در برخورد با گرایش های شیعی شدید و جدی بود. ابن اثیر نقل می کند که «قاسم بن مجاشع تمیمی» وصیت نامه خود را نزد مهدی عباسی فرستاد که در آن آمده بود: «... قاسم شهادت می دهد که محمد(صلی الله علیه و آله) بنده خدا و فرستاده خداست و این که علی جانشین و وصی رسول خدا(صلی الله علیه و آله) است.» وقتی که مهدی به این جمله رسید، وصیت نامه را بر زمین افکند و دیگر آن را نخواند. (2)

بنابر برخی گزارش های تاریخی، امام کاظم(علیه السلام) توسط مهدی عباسی زندانی شد. امام به سخاوت مشهور بود و حتی وقتی کسی درباره او سخن ناشایستی می گفت، حضرت کیسه ای زر برایش می فرستاد. ازاین رو، در کرم و بخشش به آن حضرت مثال می زدند. (3) این گشاده دستی، شک مهدی را برانگیخت و گمان نمود که از شیعیان خود خمس دریافت می کند. از این رو مهدی امام را به بغداد فرا خواند و او را زندانی کرد. شبی امام علی(علیه السلام) را در خواب دید که او را به سبب قطع صله رحم سرزنش می کرد. مهدی امام کاظم(علیه السلام) را آزاد نمود، اما از امام خواست تا قسم یاد کند که بر او یا بر هیچ یک از فرزندانش خروج نخواهد کرد. امام فرمود: نه، به خدا قسم چنین نمی کنم و این در شأن من نیست. مهدی گفت: راست گفتی، و سپس سه هزار دینار به حضرت داد و اجازه بازگشت به مدینه را صادر نمود. (4)

1- (1) . تاریخ الخلفاء، ص327.
2- (2) . الکامل فی التاریخ، ج4، ص87.
3- (3) . مقاتل الطالبیین، ص499 و تاریخ بغداد، ج13، ص27.
4- (4) . مقاتل الطالبیین، ص500 و جهاد الشیعه در دوره اول عباسی، ص307.

هادی عباسی

نامش موسی، ملقب به هادی، فرزند مهدی بن منصور بود که در محرم 169 هجری در بیست و پنج سالگی به خلافت رسید. مادرش کنیزی به نام خیزران بود. پدرش او را در شانزده سالگی ولیعهد نمود. (1) او پیش از این که خلیفه شود، بی بند و بار بود و می گساری می کرد. در زمان پدرش مهدی، چنان خوش گذران بود و افراط در می گساری و مجالس لهو و لعب می نمود که پدرش آن را تحمل ننمود و ندیمان و آوازه خوانان مورد علاقه او را تنبیه کرد. و ابراهیم موصلی خواننده مشهور آن زمان را از شرکت در مجالس هادی نهی نمود و چون هادی دست بردار نبود، ابراهیم را به زندان افکند. (2) به گفته مورخان، او ابراهیم موصلی را به دربار دعوت می کرد و ساعت ها به آواز او گوش می داد و به حدی به او دل بسته بود که اموال و ثروت زیادی را به او بخشید؛ به گونه ای که در یک روز مبلغ دریافتی ابراهیم به یکصد و پنجاه هزار دینار رسید. پسر ابراهیم می گفت: «اگر هادی بیش از این عمر می کرد، ما حتی دیوار خانه مان را از طلا و نقره می ساختیم». (3)

هادی علاوه بر این که شئون خلافت را رعایت نمی کرد فردی سنگ دل، بدخو، سخت گیر و کج رفتار بود. (4)سیاست مسالمت آمیز مهدی در برابر علویان، با مرگ وی پایان یافت. هادی بر علویان سخت گرفت و بی رحمی بسیار کرد. هدایا و مقرری آنان را قطع کرد و بر آنان

1- (1) . دولت عباسیان، ص84.
2- (2) . الکامل فی التاریخ، ج4، ص19 و الاغانی، ج5، ص160.
3- (3) . همان، ص163.
4- (4) . مروج الذهب، ج3، ص325.

جاسوسی گماشت و به کارگزارانش دستور داد تا تحرکات ایشان را زیر نظر بگیرند و بر آنان سخت گیری کنند. (1)

به سبب این رفتار هادی، کشور اسلامی دستخوش اضطراب و تشنج گردید و از هر سو موج ناراحتی ها و نارضایتی عمومی پدیدار گشت. خلیفه که از شورش علویان بر حکومتش وحشت داشت، بیشتر به تعقیب علویان پرداخت. علویان که به شدت تحت فشار قرار گرفته بودند، دست به دامن بزرگ خود حسین بن علی بن حسن شدند و برای رهایی از اختناق و فشار عباسیان او را تشویق به قیام نمودند. (2)

الف) قیام شهید فخ

حسین بن علی بن حسن بن علی بن ابی طالب(علیه السلام) نوه امام حسن مجتبی(علیه السلام) بود. او از پدر و مادری بافضیلت و پاک دامن که در پرتو صفات عالی انسانی خود به «زوج صالح» مشهور بودند، به دنیا آمد و در خانواده فضیلت و تقوا و شهامت پرورش یافته بود. (3)

پدر، دائی، جدّ، عموی مادری و عده دیگری از وابستگان و نزدیکان حسین به دستور منصور دوانیقی به شهادت رسیده بودند و این خانواده بزرگ که چندین نفر از مردان خود را از دست داده بود، پیوسته در غم و اندوه به سر می برد. (4)

این قیام در سال 169 هجری، در دوران خلافت هادی عباسی به وقوع پیوست. هادی عباسی برخلاف پدرش مهدی عباسی که روش نرم

1- (1) . تاریخ یعقوبی، ج2، ص406-407.
2- (2) . همان، ص408.
3- (3) . تاریخ یعقوبی، ج2، ص406.
4- (4) . همان، ص431.

و ملایمی با علویان داشت، روشی تند و خشن را بر ضد علویان در پیش گرفت. وی به جست وجوی اولاد ابوطالب برآمد و مقرری ها و صله های رایج خلیفه به علویان را که از زمان مهدی باب شده بود، قطع کرد. (1)

وی عمربن عبدالعزیز بن عمر بن خطّاب را به عنوان والی و استاندار مدینه منصوب نمود. (2) عمر بنای بدرفتاری را با علویان در پیش گرفت و آنان را مورد اذیت و آزار قرار داد. از جمله آنها را مجبور کرده بود تا هر روز به فرمانداری بیایند و خود را معرفی کنند و به این هم اکتفا ننمود و آنها را ضامن یکدیگر قرار می داد و یکی را به علت غیبت دیگری مؤاخذه و بازداشت می کرد. (3)

روزی فرماندار مدینه «حسین صاحب فخ» و «یحیی بن عبدالله» را به سبب غیبت حسن بن محمد بن عبدالله بن الحسن، مؤاخذه کرده و به عنوان گروگان بازداشت نمود. (4) پیش از این حادثه، فرماندار مدینه به چند نفر از علویان اتهام شرب خمر بست و به همین بهانه حسن بن محمد را هشتاد ضربه و ابن جندب را پانزده تازیانه و عمربن سلام را هفت ضربه تازیانه زد و سپس دستور داد تا آنها را در حالی که از پشت برهنه بودند، در مدینه بگردانند. (5)

این حوادث خشم علویان را برانگیخت و زمینه یک قیام سریع را فراهم نمود. حسین بن علی که به فرماندار مدینه قول داده بود تا حسن بن محمد را به فرماندار تحویل بدهد، با علویان دربارهٔ آغاز یک قیام

1- (1) . تاریخ یعقوبی، ج2، ص406.
2- (2) . تاریخ طبری، ج4، ص596.
3- (3) . تاریخ یعقوبی، ج2، ص407.
4- (4) . تاریخ طبری، ج4، ص591.
5- (5) . مقاتل الطالبیین، ص443 و تاریخ طبری، ج4، ص596.

مشورت کرد و بستگانش، همه با او بیعت نمودند، جز موسی بن جعفر(علیه السلام) که عذر آورد. (1)

آنان هنگام اذان صبح با شعار «احد احد» به سوی مسجد مدینه حرکت کردند و حسن افطس، مؤذن را مجبور کردند تا در اذان «حیّ علی خیر العمل» بگوید. والی با شنیدن اذان هراسان شد و دارالحکومه را رها کرد و گریخت. حسین بن علی نماز را اقامه نمود و خطبه خواند. حسین و یارانش یازده روز در مدینه ماندند و به تجهیز سپاه و تهیه ساز و برگ پرداختند و در بیست و چهارم ذی القعده 169 هجری با یارانش مدینه را به قصد مکه ترک گفتند. وی در مکه به یاران خود وعده ملاقات داده بود. (2)

حسین و سپاهش در «وادی فخ» نزدیک مکه با سپاهان عباسی مواجه شدند و جنگ سختی درگرفت. در جریان نبرد، حسین و عده ای دیگر از رجال و بزرگان بنی هاشم به شهادت رسیدند و بقیه سپاه پراکنده شدند و عده ای به اسارت درآمدند که بعد از انتقال به بغداد، به قتل رسیدند. سپاهیان عباسی، از دفن اجساد آنها خودداری کردند و سرهای شان را از تن ها جدا نموده، برای هادی به بغداد فرستادند که به گفته برخی از مورخان تعداد آنها بیش از صد نفر بود. (3)

این فاجعه به قدری دل خراش بود که سال ها بعد امام جواد(علیه السلام) فرمود: پس از فاجعه کربلا هیچ فاجعه ای برای ما بزرگ تر از فاجعه فخ نبوده است. (4)

1- (1) . اخبار فخ، ص132و135 و جنبش حسنیان، ص202.
2- (2) . تاریخ طبری، ج4، ص597.
3- (3) . الکامل فی التاریخ، ج4، ص13.
4- (4) . منتقله الطالبیه، ص399 و بحارالانوار، ج19، ص584.

ب) امام کاظم(علیه السلام) و شهید فخ

کلینی روایتی را نقل می کند که در آن آمده است: هنگامی که حسین صاحب فخ مدینه را تصرف کرد، نزد امام کاظم(علیه السلام) آمد و او را دعوت به بیعت نمود. امام(علیه السلام) در برابر تقاضای او چنین فرمود: پسرعمو! چیزی را به من تکلیف نکن، که پسرعمویت «محمد نفس زکیه» ابوعبدالله (امام صادق(علیه السلام) را بر آن تکلیف نمود؛ زیرا ممکن است از من مطلبی بشنوی که مایل به اظهار آن نیستم. حسین چون دید امام مایل نیست با او بیعت کند، مؤدبانه گفت: من پیشنهادی داشتم و اگر مایلید، قبول کنید و اگر مایل نیستید، من شما را مجبور به آن نمی کنم و خدا پشتیبان ماست و با امام کاظم(علیه السلام) خداحافظی کرد. امام(علیه السلام) وقتی دید حسین در تصمیم خود مصمم است به او فرمود:

پسرعمو! تو کشته خواهی شد؛ در نهضت و قیامت سخت محتاط و کوشا باش؛ چون این مردم گروهی بی دینند و به ظاهر خود را مؤمن جلوه می دهند، اما در باطن ایمان ندارند. آن گاه فرمود: «إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیْهِ راجِعُونَ » از خداوند اجر و پاداش و صبر در سوگ شما بستگان خود راخواستارم. (1)

بعد از شکست حسین، سر بریده او و یارانش را به مدینه آوردند و دو تن از فرماندهان عباسی «موسی بن عیسی» و «عباس بن محمد» در مدینه جلسه ای تشکیل دادند تا از علویان زهرچشم بگیرند. پس چهره های معروف علویان از جمله امام کاظم(علیه السلام) را در آن جلسه احضار کردند. هنگامی که چشم امام کاظم(علیه السلام) به سر بریده حسین افتاد، با

1- (1) . اصول کافی، ج2، ص366.

حالتی متأثر با جملات سنگین و رسا از رهبر نهضت تجلیل نمود و چنین فرمود: «بازگشت همه به سوی خداست». او از میان ما رفت، در حالی که مسلمانی شایسته بود؛ روزها را روزه می گرفت و برنامه او امر به معروف و نهی از منکر بود؛ همانند او در خانه اش یافت نمی شد. (1)

سپس سرهای شهدا را به بغداد، نزد هادی عباسی آوردند و جمعی از علویان را در مجلس هادی احضار کردند و در حضور خلیفه و علویان تعدادی از اسرا را گردن زدند. (2)

هادی عباسی که می دانست امام کاظم(علیه السلام) بزرگ ترین شخصیت خاندان پیامبر(صلی الله علیه و آله) است و سادات بنی هاشم از روش او الهام می گیرند، پس از حادثه فخ، سخت خشمگین شد و امام کاظم(علیه السلام) را در این رویداد بی تقصیر نمی دانست و به همین سبب آن حضرت را تهدید به قتل نمود و گفت: به خدا سوگند! حسین به دستور موسی بن جعفر در این کار پیروی نموده؛ زیرا امام و پیشوای این خاندان کسی جز موسی بن جعفر نیست؛ خدا مرا بکشد که او را زنده بگذارم. (3) گرچه این تهدید در مورد امام بی تأثیر بود، ولی در میان خاندان پیامبر(صلی الله علیه و آله) و شیعیان وحشت افکند، اما پیش از آن که هادی موفق به اجرای هدف خود گردد، عمرش به پایان رسید.

هارون الرشید

هارون فرزند مهدی عباسی، در سال 145 هجری در شهر ری به دنیا آمد.

1- (1) . مقاتل الطالبیین، ص453 و ماهیت قیام شهید فخ، ص174.
2- (2) . ماهیت قیام شهید فخ، ص184.
3- (3) . بحارالانوار، ج19، ص580.

مادرش کنیزی به نام خیزران بود. پس از مرگ برادرش هادی، در ربیع الاول 170هجری در بیست و شش سالگی و بنابر وصیت پدرش مهدی، که او را ولی عهد کرده بود، به خلافت رسید. (1)

الف) شخصیت هارون

هر فرد، از لحاظ رفتار و گفتار و اخلاق و صفات، با افراد دیگر متفاوت است. هارون را با مجموعه صفات متضادی توصیف کرده اند که به ندرت در یک شخص جمع می شود. او که در بارگاه خلافت به دنیا آمده بود، طبیعت وی اقتضا می کرد که فردی عیاش و خوش گذران باشد و از سوی دیگر، چون حاکم سرزمین اسلامی بود موقعیت وی ایجاب می نمود که فردی مسلمان و دین دار باشد. از این رو در وجود او ظلم و عدل، رحم و خشونت، ایمان و کفر، سازگاری و سخت گیری به هم آمیخته بود.

مورخان نوشته اند که روزی «فضیل بن عیاض» از اعمال هارون انتقاد کرد و او را به یاد آخرت انداخت. هارون از نصایح فضیل از هوش رفت و وقتی به هوش آمد، به فضیل هزار دینار داد تا در مورد لزوم مصرف کند؛ دو هزار کنیز داشت که سیصد نفر از آنها مخصوص رقص و آواز بودند. (2)

هارون، ابراهیم موصلی، آوازخوان معروف را سخت دوست می داشت و او را مثل علما و قضات مقرب دربار قرار می داد و او نیز ساعت ها برای هارون آواز می خواند. (3)

1- (1) . دولت عباسیان، ص88.
2- (2) . تاریخ تمدن اسلام، ج5، ص162.
3- (3) . مروج الذهب، ج3، ص359.

او بسیار نماز می خواند و به اعمال خود، رنگ دینی و مذهبی می داد. ابن اثیر می گوید: او هر روز صد رکعت نماز به جا می آورد. (1) وی بخشش هایی را برای جلب رضایت مردم انجام می داد و به کارهای مردم بسیار توجه داشت. در بازارها می گشت و به طور ناشناس به مجالس آمد و شد می کرد تا بر احوال مردم آگاه شود. (2)

هارون در آغاز حکومتش، سیاست متعادلی در برابر علویان در پیش گرفت. به آنان امان داد و از علویان ساکن بغداد رفع مانع کرد. آنان را جز عباس بن حسن بن عبدالله به مدینه بازگرداند و استاندار مدینه که ایشان را شکنجه داده بود، برکنار کرد. (3)

ب) امام کاظم(علیه السلام) و هارون

هارون از سال 170 هجری تا سال 190 هجری زمام قدرت را در دست داشت. او در این مدت برخوردهایی با علویان داشت و در موارد متعدد به آزار و کشتار آنان اقدام نمود که ابوالفرج اصفهانی و طبری آن را گزارش کرده اند. هارون چند بار با امام کاظم(علیه السلام) برخورد لفظی داشته که مورخان ذکر نموده اند:

1. عیاشی نقل می کند: امام کاظم(علیه السلام) را نزد هارون آوردند و بین آن حضرت و هارون گفت وگویی رخ داد. هارون پرسید: این دنیا چیست و برای چه کسانی است؟ امام فرمود: آن برای شیعیان مایه آرامش خاطر و برای دیگران آزمایشی است. هارون گفت: پس چرا صاحب آن، آن را در

1- (1) . الکامل فی التاریخ، ج4، ص92.
2- (2) . همان، ص92.
3- (3) . تاریخ طبری، ج4، ص619 -621.

اختیار نمی گیرد؟ جواب داد: در حالی که آباد بود، از او گرفته شد و وقتی که آباد شد، صاحب آن، آن را در اختیار می گیرد. (1)

2. صدوق نقل نموده که مأمور هارون از امام کاظم(علیه السلام) خواست تا نزد خلیفه بیاید. امام فرمود: اگر این خبر را از جدّم نشنیده بودم که فرمود: «اطاعت از سلطان، برای تقیه، واجب است» هرگز پیش او نمی رفتم. وقتی نزد هارون رسید، وی به نوازش امام(علیه السلام) پرداخت و گفت: چرا نزد ما نمی آیی؟! امام فرمود: دنیا دوستی تو مانع از آن می شود. پس از آن هارون هدایایی به حضرت داد که درباره آن فرمود: به خدا قسم اگر من در فکر تزویج جوانان آل ابی طالب نبودم تا نسل او برای همیشه قطع نشود، هرگز این هدایا را نمی پذیرفتم. (2)

3. ابن اثیر نقل می کند: هارون یک سال به جنگ می رفت و یک سال به حج. در سال 179 هجری هارون در مسیر راه وارد مدینه شد و به زیارت حرم پیامبر(صلی الله علیه و آله) رفت در آن جا جمعیت زیادی از قریش و قبایل دیگر حاضر بودند. هارون برای این که نسبت خود را به پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) نشان دهد، این گونه سلام داد: «السلام علیک یا رسول الله، السلام علیک یابن عمّ» امام کاظم(علیه السلام) نیز که در آن جا حضور داشت، هدف هارون را می دانست، با صدای بلند گفت: «السلام علیک یا رسول الله، السلام علیک یا أبی» هارون از این سخن ناراحت شد و گفت: واقعا این افتخار است. (3)

4. روزی هارون، امام کاظم(علیه السلام) را کنار کعبه دید و به او گفت: «تو هستی که مردم پنهانی با تو بیعت می کنند و تو را به پیشوایی خود

1- (1) . تفسیر عیاشی، ج2، ص230 و الاختصاص، ص262.
2- (2) . عیون اخبار الرضا، ج1، ص63.
3- (3) . الکامل فی التاریخ، ج4، ص58 و59.

برمی گزینند. امام فرمود: من بر دل ها و قلوب مردم حکومت می کنم و تو بر تن ها و بدن ها». (1)

ج) مبارزه منفی امام کاظم(علیه السلام)

یکی از شیوه های مقابلهْ امام کاظم(علیه السلام) با بنی عباس، مبارزه منفی بود. امام(علیه السلام) نظارت مستقیم بر طرفداران و پیروان خود داشت و با هماهنگی آنان مواضع سلبی و منفی در برابر حکومت را در پیش گرفت. این کار به منظور ناتوان نمودن حکومت ازنظر سیاسی و اقتصادی بود.

امام به پیروان و طرفداران خود دستور داد تا رابطه خود را با حکومت قطع کنند و حتی دعاوی خود را به محاکم و دادگستری حکومت نبرند. (2)

امام کاظم(علیه السلام) یاری رساندن به حکومت جور را در هر زمینه ای حرام نمود. این موضع امام در گفت وگوی وی با یکی از اصحاب به نام «صفوان» آشکار می گردد. امام به او فرمود:

ای صفوان! همه چیزت خوب و پسندیده است، جز یک چیز. عرض کرد: فدایت شوم! آن چیست؟ فرمود: کرایه دادن شترهایت به این ستمکار (هارون). صفوان گفت: به خدا سوگند آنها را از جهت تکبر و خودخواهی یا شکار و سرگرمی کرایه نداده ام؛ بلکه برای این راه (مکه) کرایه داده ام و خودم همراهی با شتران را بر عهده نمی گیرم؛ بلکه غلامان خود را با آنان می فرستم. امام به او فرمود: ای صفوان! آیا کرایه ات بر عهده آنان است؟ گفت: بله. فرمود: آیا دوست می داری زنده بمانند تا

1- (1) . الصواعق المحرقه، ص204.
2- (2) . زندگانی تحلیلی پیشوایان ما، ص206.

کرایه تو را بپردازند؟ گفت: آری. پس امام(علیه السلام) فرمود: هر کس بقای آنان را دوست داشته باشد، از آنان است و هرکس از آنان باشد، وارد آتش گردد.

پس از آن، صفوان تمامی شتران خود را فروخت و چون هارون دراین باره از او پرسید، جواب داد: «دیگر پیرشده ام و غلامانم چنان که باید به این کار نمی رسند». هارون گفت: من می دانم به اشارهٔ چه کسی شترانت را فروخته ای؛ موسی بن جعفر تو را به این کار واداشته است. صفوان گفت: مرا با موسی بن جعفر چه کار؟! هارون گفت: این حرف ها را کنار بگذار؛ به خدا قسم اگر به سبب خدمات نیکوی تو نبود، تو را می کشتم. (1)

امام کاظم(علیه السلام) همواره نارضایتی خود را از حکومت هارون ابراز می کرد و همکاری با آنان را در هر صورت و شکل، حرام می دانست و اعتماد و تکیه بر آنان را منع می فرمود.

یاران خویش را از شرکت در حکومت هارون یا پذیرفتن هرگونه مسئولیت و وظیفه دولتی برحذر می داشت و به زیاد بن ابی اسلمه فرمود: «ای زیاد! اگر از پرتگاهی بلند فرو افتم و پاره پاره گردم، بیشتر دوست می دارم تا برای آنان کاری انجام دهم یا بر بساط کسی از آنان پای گذارم». (2)

با این حال، امام کاظم(علیه السلام) «علی بن یقطین» یکی از یاران بزرگ خویش را از این فرمان استثنا کرد و اجازه داد تا منصب وزارت را در دستگاه خلافت هارون عهده دار گردد که پیش از او نیز منصب وزارت را در ایام مهدی برعهده داشت.

1- (1) . رجال کشی، ص440 و441.
2- (2) . زندگی تحلیلی پیشوایان ما، ص208.

ابن یقطین وقتی از امام خواست تا اجازه دهد که خدمت در دستگاه خلافت را ترک گوید، امام از دادن چنین اجازه ای خودداری کرده و فرمود: «این کار را نکن که ما به تو در آن جا انس گرفته ایم و تو مایهٔ عزت برادرانت (شیعه) هستی و شاید خدا به وسیله تو شکستی از دوستانش را جبران نموده و توطئه های مخالفان را درباره آنها در هم شکنند. ای علی! کفاره گناهان شما همانا نیکی به برادرانتان است». (1)

در روایت دیگری آمده که امام در جواب او فرمود: «تو را چاره ای جز ادامه کارت نیست؛ از خدا بترس». (2)

د) زندانی شدن امام کاظم(علیه السلام)

درباره زندانی شدن امام کاظم(علیه السلام) روایات فراوانی نقل شده و از مجموع آنها این نکته به دست می آید که امام(علیه السلام) به دستور هارون دو بار زندانی شدند، که مرتبه دوم از سال 179تا 183هجری، به مدت چهارسال بوده که به شهادت امام کاظم(علیه السلام) منجرشد. (3) مدت اولین زندان امام(علیه السلام) معلوم نیست، ولی برخی مورخان آن را گزارش کرده اند.

مسعودی آورده است که عبدالله بن مالک خزاعی، مسئول خانه هارون الرشید و رئیس شرطه او می گوید: فرستاده هارون نزد من آمد و مرا نزد هارون برد. وقتی بر او وارد شدم سلام کردم نشستم. سکوت همه جا را فراگرفته بود. هارون گفت: عبدالله! می دانی چرا تو را احضار کردم؟ گفتم: نه به خدا. گفت یک حبشی را در خواب دیدم که حربه ای

1- (1) . بحارالانوار، ج19، ص653.
2- (2) . قرب الاسناد، ص308.
3- (3) . رجال کشی، ص430.

در دست گرفته بود و به من گفت: اگر همین حالا موسی بن جعفر(علیه السلام) را آزاد نکنی، با این حربه سرت را از تن جدا می کنم. اکنون برو و او را آزاد کن و سی هزار درهم به او بده و بگو که اگر می خواهد، همین جا بماند و هر نیازی که داشته باشد، برآورده می کنیم و اگر می خواهد، به مدینه بازگردد، وسایل حرکت او را فراهم ساز. من از هارون سه بار پرسیدم که آیا موسی بن جعفر را آزاد کنم و او هر سه بار تأیید کرد. پس به زندان نزد موسی بن جعفر(علیه السلام) آمدم. گمان برد که برای شکنجه او آمده ام. گفتم آرام باشید که من دستور دارم تا شما را آزاد کنم. او به من گفت هم اکنون جدم رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را در خواب دیدم که می فرمود: «حُبست مظلوما» تو از راه ستم زندانی شده ای؛ این دعا را بخوان که همین امشب از زندان آزاد می شوی؛ سپس آن دعا را خواند. (1)

این نقل را ابن عماد حنبلی در دوران مهدی عباسی ذکر می کند و صاحب وفیات الاعیان یک بار در زمان مهدی عباسی ذکر می کند و می گوید که مسعودی این نقل را در زمان هارون الرشید آورده است. شیخ صدوق در امالی خود این خبر را مفصلاً نقل نموده و آن را مربوط به زمان هارون می داند. (2) به هر صورت این خبر نشان می دهد که هارون نسبت به علویان حساسیت فراوان داشته و سخت مراقب امام کاظم(علیه السلام) بوده تا از جانب حضرت خطری متوجه دربار خلافت عباسی نگردد. مسلم این است که امام کاظم(علیه السلام) دو بار زندانی شدند تا این که به دستور هارون، در زندان به شهادت رسیدند.

1- (1) . مروج الذهب، ج3، ص365؛ شذرات الذهب، ج1ص 304؛ وفیات الاعیان، ج5، ص309.308 و مرآت الجنان، ج1، ص306.
2- (2) . امالی الصدوق، ص308 و 309.

حسادت برخی از علویان به مقام علمی و جایگاه اجتماعی امام کاظم(علیه السلام) نیز در زندانی شدن ایشان بی تأثیر نبود. آنها نزد هارون سخن چینی می کردند و به دروغ گزارش هایی به هارون می دادند که امام کاظم(علیه السلام) پول و اسلحه جمع آوری می کند تا برضد حکومت قیام کند، که این سبب خشم هارون نسبت به امام(علیه السلام) می شد.

نمونه ای از این گونه اخبار را مفید و ابوالفرج اصفهانی نقل کرده اند. «یحیی بن خالد برمکی» از این که هارون فرزندان خود را برای تربیت نزد «جعفر بن محمد بن اشعث» که به امامت امام کاظم(علیه السلام) باور داشت، سپرده بود، ناراحت بود. به همین سبب نزد هارون از وی بدگویی می کرد و درصدد توطئه بر ضد امام کاظم(علیه السلام) نیز بود. از این رو می خواست از میان علویان کسی را پیدا کند که نزد هارون از امام کاظم(علیه السلام) بدگویی کند. پس از پرس وجوی فراوان، «علی بن اسماعیل بن جعفرصادق(علیه السلام)» را یافت که مردی فقیر بود و به او کمک مالی کرد. چون امام کاظم(علیه السلام) خبردار شد او را با بذل مال یاری کرد و از او خواست که نزد هارون نرود، ولی او نزد هارون رفت و از امام کاظم(علیه السلام) بدگویی نمود. (1)

شیخ مفید پس از نقل روایت فوق می گوید: در همان سال (179هجری) هارون به حج آمد و در مدینه دستور زندانی کردن امام را صادر کرد. (2)

در بعضی منابع مثل مناقب ابن شهرآشوب و سر السلسله العلویه به جای علی بن اسماعیل بن جعفرصادق، «محمدبن اسماعیل» ذکر شده

1- (1) . الارشاد، ج2، ص237و238 و مقاتل الطالبیین، ص414 و 415.
2- (2) . همان، ص239.

است. محمد بن اسماعیل همراه عمویش موسی کاظم(علیه السلام) بود. او در نامه ای به هارون نوشت: «ما علمت ان فی الارض خلیفتین یجبی الیهما الخراج»؛ یعنی تاکنون نشنیده بودم که در روی زمین دو خلیفه باشند که خراج نزد آنها برده شود. منظور او از این سخن، سعایت از امام کاظم(علیه السلام) بود که بلافاصله پس از آن امام دستگیر و زندانی شد و همین زندان به شهادت امام انجامید. (1)

ابن شهرآشوب نیز این خبر را آورده است و اضافه می کند که هارون پرسید: یک خلیفه من هستم و دومی کیست؟ محمد بن اسماعیل می گوید: عمویم موسی بن جعفر، و اسرار امام کاظم(علیه السلام) را نزد هارون فاش نمود. (2)

امام کاظم(علیه السلام) در زندان های مختلف و نزد افراد مختلف زندانی بود. ابوالفرج اصفهانی می گوید: امام کاظم(علیه السلام) نخست نزد حاکم بصره «عیسی بن جعفر بن منصور» زندانی بود. بعد از مدتی او به هارون نوشت که من از موسی بن جعفر چیزی بر ضد تو ندیده ام. حتی دعاهای او را گوش دادم، ولی چیزی بر ضد تو از او نیافتم. لذا هارون خواست تا امام را تحویل زندانبان دیگری بدهد. (3)

پس امام(علیه السلام) را تحویل «فضل بن ربیع» داد. امام مدتی طولانی در زندان او بود تا این که از او خواستند تا امام را به شهادت برساند، اما او امتناع نمود. سپس امام را تحویل «فضل بن یحیی» دادند که او بر امام سخت نمی گرفت و حرمت امام(علیه السلام) را پاس می داشت و امام از آزادی

1- (1) . سرالسلسله العلویه، ص35؛ کافی، ج2، ص400 و402 و رجال کشی، ص263 و265.
2- (2) . مناقب ابن شهرآشوب، ج4، ص326.
3- (3) . مقاتل الطالبیین، ص416 و الائمه الاثنی عشر، ص91.

کافی برخوردار بود، تا این که گزارش به هارون رسید و او از فضل بن یحیی سخت ناراحت شد و دستور داد به خاطر این نافرمانی صد تازیانه به او زده شود و بعد امام کاظم(علیه السلام) را تحویل «سندی بن شاهک» دادند. (1) امام در زندان او به شهادت رسید. «یحیی بن خالد» که سخت مخالف امام کاظم(علیه السلام) بود، نزد هارون رفت و خواسته او را که کشتن امام کاظم(علیه السلام) بود، به دست سندی بن شاهک عملی ساخت. (2)

1- (1) . مقاتل الطالبیین، ص503.
2- (2) . همان، ص416.

2- وضعیت فرهنگی عصر امام کاظم (علیه السلام)

اشاره

بررسی وضعیت فرهنگی عصر امام کاظم(علیه السلام) از اهمیت بسیاری برخوردار است؛ چرا که ایشان وارث علمی و فرهنگی پربار ائمه پیشین به ویژه امام باقر(علیه السلام) و امام صادق(علیه السلام) است. با وجود تقیهٔ حضرت و شیعیان و با توجه به فشار سیاسی و اجتماعی بر آنها اما از نظر فرهنگی در مقایسه با دیگر مسلمانان، از وضعیت برتری برخوردار بودند؛ چرا که تلاش های علمی و فرهنگی امام باقر(علیه السلام) و امام صادق(علیه السلام) پشتوانهٔ فرهنگی قدرتمندی را برای شیعیان فراهم آورده بود. از این رو بررسی وضعیت فرهنگی این دوره حائز اهمیت است:

به طور کلی در این بخش به موضوعات مرتبط زیر پرداخته خواهد شد:

1. وضعیت فرهنگی دستگاه خلافت عباسی؛

2. فعالیت گروه ها و مکاتب فکری؛

3. به وجود آمدن فرقه های جدید در میان مسلمانان.

عصر عباسی، در بیشتر دوره ها از نظر فرهنگی دچار انحطاط بود. هرزگی و بی بندوباری به اوج رسیده بود و مردم در آن روزگار، بیشتر به لهو و لعب و کام جویی از تمام انواع محرمات همچون شرب خمر، قمار

و هم نشینی با کنیزکان و غلامان و دیگر محرمات الهی پرداخته بودند. دستگاه حاکم نیز مشوق آنان بود؛ زیرا خود بیشتر از دیگران آلودهٔ این امور بود. (1) علاقه شدید برخی از حاکمان عباسی به کنیزکان و آوازخوانان، خود دلیلی بر این مدعاست.

در دربار هارون دو هزار کنیزک وجود داشت که سیصد تن از آنان مخصوص آواز و رقص و خُنیاگری بودند. (2) نقل کرده اند که هارون یک بار به طَرَب آمد و دستور داد تا سه میلیون درهم بر سر حضار مجلس بریزند و یک بار دیگر به طرب آمد و دستور داد تا آوازخوانی که او را به طرب آورده بود، فرمانروای مصر کنند. (3)

هادی عباسی در زمان پدرش مهدی چنان خوش گذران بود و در می گساری و مجالس لهو ولعب افراط می نمود که پدرش مهدی آن را تحمل نکرد و ندیمان و آوازه خوانان مورد علاقه او را تنبیه نمود. (4)

فعالیت مکاتب فکری

در دوره های اول خلافت عباسی، گروه های منحرف بسیاری فعالیت داشتند. تعدادی از این گروه ها خارج از دین اسلام بودند و عده ای نیز از درون دین اسلام به وجود آمده بودند و به طورکلی فقها دربارهٔ آنها کلمه «زندیق» را به کار می بردند و همه آنها را زندیق می خواندند. (5) زنادقه پیش از اسلام نیز بودند و منشأ آن ایران است. واژه زندیق نخستین بار بر

1- (1) . حیاه الامام موسی بن جعفر، ج2، ص154.
2- (2) . تاریخ تمدن اسلامی، ج5، ص162.
3- (3) . همان، ص172.
4- (4) . همان، ج4، ص19.
5- (5) . تاریخ خلافت عباسی، ص40.

«مانی» (215 - 276م) اطلاق شده که در زمان شاپور (241 - 272م) پسر اردشیر ساسانی ظهور کرد. (1) مسعودی و ابن بلخی از مورخان مسلمان نیز تأیید می کنند که کلمه «زندقه» نخستین بار برای مانی به کار رفته است. (2) در عصر جاهلیت نیز زندقه در میان قریش وجود داشته و آن را از حیره گرفته بودند. (3) یعقوبی این مطلب را تأیید می کند و می گوید که حجربن عدی و کندی زندیق شدند. (4)

در تاریخ اسلام کاربرد کلمه «زندیق» وسعت زیادی یافته و ادوار مختلفی را طی نموده که بررسی همه جانبه آن در این مختصر نمی گنجد؛ ولی به طور کلی می توان گفت که زندیق مصادیق زیادی داشته و علاوه بر منحرفان خارج از دین اسلام، منحرفان از دین اسلام را نیز شامل می شده است. (5)

از کلمه زندیق استفاده ابزاری نیز گردیده و در مواردی خلفا مخالفان خود را به زندیق بودن متهم نموده اند. شریک بن عبدالله قاضی به این که پشت سر مهدی عباسی نماز نمی خواند و آن را جایز نمی دانست، خلیفه او را متهم به زندیق بودن کرد. (6) با توجه به مشکلات موجود در تقسیم بندی زندقه و زنادقه و تداخل برخی مصادیق آنها، گروه های مختلف زنادقه را به چهار گروه تقسیم نموده اند:

1. زنادقه دینی؛2. زنادقه فرهنگی؛3. زنادقه اجتماعی؛4. زنادقه

1- (1) . زندقه در سده های نخستین، ص37.
2- (2) . مروج الذهب، ج1 و فارسی نامه، ابن بلخی، ص62.
3- (3) . زندقه در سده های نخستین، ص41.
4- (4) . تاریخ یعقوبی، ج1، ص337.
5- (5) . المنجد، ص308.
6- (6) . زندقه در سده های نخستین اسلامی، ص210.

سیاسی. (1) طبیعی است که به بررسی همه موارد زنادقه در این جا نیاز نیست، ولی به برخی موارد زنادقه سیاسی و دینی اشاره می شود.

زندیق

«زندیق» معرب «زندیک»، کلمه ای است فارسی و به معنای پیروان زند است؛ اما در زبان عربی به کسانی گفته می شود که در باطن ایمان ندارند و به داشتن ایمان و اعتقاد تظاهر می کنند. (2) زنادقه منکر نبوت بودند و پیامبران را طعن می زدند و اعتقادات آنها را به باد تمسخر می گرفتند. از این رو فقیهان چنین افرادی را کافر و زندیق می خواندند. (3)

از آن جا که زنادقه لذت جویی و بی بندوباری را مجاز می دانستند، افکارشان در میان درباریان عباسی رواج یافت و از زمان منصور عده ای از طبقات نزدیک به دستگاه خلافت، به افکار آنان گرایش یافتند. از آن جمله «مطیع بن أیاس» ندیم فرزند خلیفه، «داوود بن روح بن حاتم»، والی بصره و دو تن از پسران ابوعبدالله، وزیر مهدی عباسی و «عبدالله بن مقفع» کاتب مشهور، به زندقه متهم شدند و محنت زندان را کشیدند و در نهایت به قتل رسیدند. (4)

در زمان مهدی عباسی، مبارزه شدیدی علیه زنادقه صورت گرفت. زنادقه تحت تعقیب دستگاه خلافت قرار گرفتند و در هر جا که آنان را می یافتند به زنجیر می کشیدند و به قتل می رساندند. وی دستور داده بود تا زندانی مخصوص آنها بسازند و منصب خاصی با عنوان «صاحب

1- (1) . همان، ص57.
2- (2) . المنجد، ص308.
3- (3) . تاریخ طبری، ج4، ص561.
4- (4) . تاریخ خلافت عباسی، ص40.

الزنادقه» برای مبارزه و نابود کردنشان به وجود آورد و این سازمان تعداد زیادی از آنها را نابود کرد. (1)

مانوی

مانی و پیروان او نخستین کسانی بودند که متهم به زندقه شدند. مانی در زمان شاپور اول ساسانی (241- 272م) ظهور کرد. او با تلفیق برخی آموزه های ادیان پیشین یعنی بودایی، زردتشتی و مسیحی، آیین جدیدی آورد.

مانویان در ابتدای هجوم اعراب تا زمان عباسیان چندان مورد توجه نبودند، اما در عصر عباسیان ورق برگشت و آنها به اتهام زندقه در معرض تهدید قرار گرفتند و در زمان برخی از خلفا نظیر مهدی و هادی دچار عذاب و شکنجه های وحشتناک شدند و تعداد زیادی از آنها به قتل رسیدند. (2)

مانوی گری بیش از هر عقیده الحادی دیگر در آن عصر مطرح و منتشر شد و آن اندیشه ای قدیمی بود که حکیم «مانی بن فاتک فارسی» آن را بنیان گذاری نمود. وی در سال (215م) به دنیا آمد. به نبوت عیسی معتقد بود و نبوت موسی را انکار می کرد و چنین می پنداشت که جهان ساخته و پرداخته دو اصل قدیم نور و ظلمت می باشد که آن دو ازلی هستند و وجود هر چیزی را جز آن که مخلوق یکی از این دو اصل قدیم باشد، انکار نمود. (3)

1- (1) . الکامل فی التاریخ، ج4، ص10و11.
2- (2) . زندقه در سده های نخستین اسلامی، ص57 و59.
3- (3) . ملل و النحل، ج1، ص224.

مزدکی

مزدکیه یکی از فرقه های ثنوی ایرانی است که در عصر قباد، پدر انوشیروان ظهور کرد. مؤسس این فرقه، مزدک پسر بامداد، از مردم استخر فارس بود. وی که فردی دانشمند و احتمالاً از روحانیون زردشتی بود، عقاید خود را بر قباد عرضه کرد و مورد استقبال قرار گرفت. عقاید او متأثر از زردشت و مانی بود و از مشترکات او با مذهب مانوی می توان به اعتقاد به دو اصل نور و ظلمت اشاره نمود. (1)

مزدک و یارانش معتقد بودند که خداوند روزی را در روی زمین قرار داده تا بندگانش آن را میان خود تقسیم کنند،؛ اما مردم در حق یکدیگر ستم می کنند. مزدکیان عقیده داشتند که باید حق تهی دستان را از توانگر گرفت و هر کس اموال و زنان و کالاهای زیاد داشته باشد، او از دیگران شایسته تر بر این اموال و زنان نیست. مزدک زنان را حلال و اموال را مباح شمرده و مردم را در آنها همانند شرکت در آب، آتش و علف بیابان شریک می دانست. (2) به همین سبب این گروه منحرف طرفدارانی در میان برخی طبقات جامعه برای خود جذب نمود.

شعوبیه

شعوبیه گروهی بودند که عرب را کم ارزش دانسته و معتقد به برتری و فضیلت عرب بر دیگران نبودند. (3) این جنبش از زمان خلافت خلیفه دوم پدید آمد؛ زیرا در زمان او عرب بر عجم، و مهاجرین بر انصار برتری

1- (1) . همان، ص63.
2- (2) . همان، ص229.
3- (3) . لسان العرب، ج7، ص127.

داده شدند. این جنبش در عصر عباسی پیشرفت نمود، که علت آن، فخرفروشی اعراب بر دیگران بود. آنان اوصاف خود از قبیل مهمان نوازی و پناه دادن به بی نوایان و محاسن دیگر را به رخ دیگران می کشیدند (1) و خود را برتر از نژاد غیر عرب می دانستند. این وضع سبب شد تا غیر عرب ها تحریک شوند و از خود دفاع کنند. در نتیجه، نزاع های نژادی پیش آمد و در همین راستا کتاب های بسیاری را افراد غیر عرب در فضیلت نژاد خود و تحقیر عرب ها نوشتند و عرب ها نیز به مقابله برخاسته و کتاب هایی در فضیلت نژاد عرب و کم ارزشی سایر نژادها نوشتند. بسیاری از این کتاب ها را ابن ندیم در فهرست خود آورده؛ از آن جمله می توان به این کتاب ها اشاره کرد: فضائل الفرس نوشته ابوعبیده معمر و دو کتاب المثالب الکبیر و کتاب مثالب ربیعه نوشته (2) هیثم بن عدی و سعید بن حمید نیز کتاب فضل العجم علی العرب و افتخارها را نوشت. (3)

شعوبیه به استناد به این آیه قرآن (4) که می فرماید: «ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را به ملت ها و قبایل مختلف تقسیم کردیم، برای آن که یکدیگر را بشناسید؛ همانا برترین شما نزد خدا، باتقواترین شماست» تنها ملاک برتری را تقوا می دانستند و خواهان برابری و تساوی اسلامی بودند. از این رو این جریان به «شعوبیه» معروف شد. شعوبیان که در ابتدا خواهان حقوق برابر با عرب ها بودند، به تدریج خود را برتر از آنها دانسته و رویه ضد عربی در پیش گرفتند و در اثر برخوردهای نامناسب

1- (1) . حیاه الامام موسی بن جعفر(علیه السلام)، ج2، ص113.
2- (2) . فهرست ابن ندیم، ص160.
3- (3) . همان، ص190.
4- (4) . (یا أَیُّهَا النّاسُ إِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّهِ أَتْقاکُمْ إِنَّ اللّهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ) حجرات، آیه 13.

عرب ها، برخی شعوبیان تندرو حتی به ضدیت با اسلام پرداختند و به همین سبب متهم به زندقه شدند و عرب ها به شدت با آنان برخورد نمودند. (1)

امام کاظم(علیه السلام) در چنین وضعیتی، پس از شهادت امام صادق(علیه السلام) امامت شیعیان را بر عهده گرفت. از آن جا که آغاز امامت آن حضرت هم زمان با دوران منصور عباسی بود، وی از هرگونه فعالیت سیاسی بارز دست کشید؛ زیرا ایشان از همان ابتدای امامت تا پایان خلافت هادی زیر نظر قرار داشت و عرصه فعالیت سیاسی به شدت تنگ بود و در زمان هارون نیز حضرت بارها بازداشت و زندانی شد. (2) از این رو امام کاظم(علیه السلام) برنامه علمی پدر را ادامه داد و حوزهْ درسی تشکیل داد و به تربیت شاگردان بزرگ و رجال علم و فضیلت پرداخت.

ابن طاووس نقل می کند: جماعتی از یاران خاص امام کاظم(علیه السلام) از بستگان و شیعیانش در محضر او حاضر می شدند که صفحه های نازک و لطیفی از آبنوس و قلم به همراه داشتند هنگامی که امام(علیه السلام) سخن می گفت یا مسئله ای را فتوا می داد، آنها آن چه را می شنیدند، می نوشتند. (3)

امیرعلی می گوید: بعد از امام صادق(علیه السلام) مکتب علمی او تعطیل نگردید؛ بلکه فرزندش امام کاظم(علیه السلام) راه پدر را ادامه داد. (4)

گروه های فکری اسلامی

در زمان امام کاظم(علیه السلام) افزون بر گروه های منحرف یاد شده که فعال بودند، فرقه هایی نیز از درون دین اسلام پدید آمده بودند که آنها هم

1- (1) . زندقه در سده های نخستین اسلامی، ص128.
2- (2) . تاریخ خلافت عباسیان، ص47.
3- (3) . انوار البهیه، ص289.
4- (4) . مختصر تاریخ العرب، ص209.

بیشتر دارای عقاید انحرافی بودند. فرقه هایی مثل: خوارج، مرجئه، جهمیه، معتزله و اهل حدیث. (1) برخی از این گروه ها مثل مرجئه، عقاید خاصی داشتند که با مبانی اصیل اسلامی سازگاری نداشت.

الف) اهل حدیث

اهل حدیث معتقد بودند که خداوند به آسمان دنیا فرود می آید. (2)

جعفری می گوید: در خدمت امام کاظم(علیه السلام) عرض شد: مردمی عقیده دارند که خدای تبارک و تعالی به آسمان پایین فرود آید. حضرت فرمود: خدا فرود نیاید و نیازی به فرود آمدن ندارد. او نسبت به دور و نزدیک برابر است (هم چنان که آسمان بالا را می بیند، آسمان پایین را هم می بیند) هیچ نزدیکی از او دور نشده و هیچ دوری به او نزدیک نگشته. او به چیزی نیاز ندارد؛ بلکه همه نیازمند اویند، او عطاکننده است و شایسته پرستشی جز او نیست. عزیز و حکیم است. اما این که گویند خدای تبارک و تعالی فرود آید، درست نیست و این سخن را کسی می گوید که خدا را به کاهش و فزونی نسبت دهد (زیرا جسم محدود است و هر محدودی کم و زیاد می شود) از این گذشته، هر متحرکی احتیاج به محرک یا وسیله حرکت دارد. کسی که این گمان ها را به خدا برد هلاک گردد. بپرهیز از این که دربارهْ صفات خدا در حد معینی بایستید و او را به فرود آمدن یا برخاستن و نشستن محدود کنید. خدا والاتر از توصیف واصفان و ستایش پرستندگان است. بر خدای عزیز و مهربانی که تو را هنگام ایستادن در میان سجده کنندگان می بیند، توکل نما. نیشابوری می گوید: به امام(علیه السلام) نوشتم که مردم زمان ما، درباره توحید اختلاف دارند؛ بعضی می گویند او

1- (1) . حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ج2، ص50.
2- (2) . صحیح بخاری، ج4، ص110 و طبقات الحنابله، ج1، ص29.

جسم است و بعضی می گویند صورت است. حضرت به من نوشت: منزه باد آن که محدود نباشد و به وصف در نیاید. چیزی مانند او نیست و او به چیزی نمی ماند و او شنوا و بیناست. (1)

ب) مرجئه

آنان معتقد بودند که ایمان، یک امر قلبی است و ربطی به عمل ندارد. مرجئه در ابتدا فقط یک حرکت سیاسی بود؟ اما بعدها طرفداران آن به مسئله کفر و ایمان وارد شدند. آنان خوارج را می دیدند که عمل را بخش جدایی ناپذیر ایمان می دانند و معتقدند که یکی از آن دو موجب بی نیازی از دیگری نمی شود، و می دیدند که برخی از غالیان و شیعیان تندرو، صحابه را به سبب ترک بیعت با علی(علیه السلام) کافر می شمارند. در مقابل، برخی از مرجئه چنین می گفتند که ایمان، همان تصدیق قلبی است و هر که قلباً ایمان آورد، مؤمن است. برخی از آنان نیز می گفتند ایمان عبارت است از: تصدیق به قلب و اقرار به زبان. مرجئه ناب اتفاق داشتند که عمل بعد از ایمان مطرح است و ایمان فزونی و کاستی نمی یابد. اهل ایمان در داشتن ایمان، بر یکدیگر برتری پیدا نمی کنند. (2) امام کاظم(علیه السلام) با این دیدگاه به مخالفت برخاست و شدیداً با آن برخورد نمود و دیدگاه مرجئه را ردّ و نظر خود را درباره این که ایمان نیاز به عمل دارد، به طور مستدل بیان فرمود. (3) روایتی بدین مضمون از امام(علیه السلام) نقل شده که مردی از عالِمی - که گویا مقصودش موسی بن جعفر(علیه السلام) است - پرسید: به من بگو چه عملی نزد خدا بهتر است؟ فرمود: چیزی که هیچ عملی بدون آن

1- (1) . اصول کافی، ج1، ص169.
2- (2) . مرجئه و جهمیه در خراسان عصر اموی، ص28 و29.
3- (3) . اصول کافی، ج3، ص64 و65.

پذیرفته نگردد. آن مرد گفت: آن عمل چیست؟ فرمود: ایمان به خداست که از همه اعمال بالاتر و بهره اش روشن تر و مقامش شریف تر است. عرض کرد: به من بگویید آیا ایمان، گفتار و کردار است یا گفتار بدون کردار؟ فرمود: ایمان تمامش کردار است و گفتاری که مطابق فریضه ای که از خدا رسیده و در کتابش بیان فرموده که نور آن روشن است و حجتش پا برجا؛ قرآن به آن گواهی دهد و به سوی آن دعوت کند. عرض کرد: این را برایم توضیح دهید که آیا ایمان دارای درجات و مراتب است. فرمود: ایمان دارای مراتب و درجاتی است که برخی از آنها تمام است و به نهایت کمال رسیده و برخی از آن ناقص است و به نهایت نقصان رسیده است. عرض کرد: آیا ایمان هم زیاد و کم می شود؟ فرمود: آری. (1)

علاوه بر این که خود امام کاظم(علیه السلام) با مخالفان به بحث و گفت وگو می پراخت و عقاید صحیح اسلامی را بیان می فرمود که در برخی از موارد حتی به مسلمان شدن عده ای منجر می شد، (2) دستور می داد تا شاگردان آن حضرت هم با مخالفان بحث و گفت وگو کنند. درباره محمد بن حکم نقل شده که امام کاظم(علیه السلام) به وی دستور داد تا در مسجد رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بنشیند و با مخالفان بحث و گفت وگو کند. (3)

همان گونه که بیان شد، امام کاظم(علیه السلام) مبارزه سیاسی را امکان پذیر نمی دانست و امام(علیه السلام) شدیداً زیر نظر قرار داشت. به همین جهت حضرت به فعالیت فرهنگی پرداخت و شاگردان بسیاری را تربیت

1- (1) . همان.
2- (2) . همان، ص387.
3- (3) . رجال کشی، ص449.

نمود. در منابع، شمار شاگردان حضرت را حدود دویست و هفتاد و چهار نفر شمرده اند. (1)

برخی از یاران وی در شاخه فقه، کلام، حدیث، تاریخ و تفسیر تخصص داشتند. از جمله چند نفر از آنان عبارتند از: یونس بن عبدالرحمن، صفوان بن یحی، محمد بن ابی عمیر، عبدالله بن مغیره، حسن بن محوب و احمد بن محمد بن ابی نصر. (2)

یونس بن عبدالرحمن، مقام و منزلت علمی والایی داشته است. درباره وی گفته شده که نشانه های دین را از او بگیرید. (3)امام رضا(علیه السلام) درباره او فرمود: «یونس، سلمان زمانش بود». (4) در منابع از یونس سی و پنج اثر نام برده شده که در فقه، حدیث، کلام و تفسیر قرآن می باشد. (5)

1- (1) . رجال طوسی، ص331 - 347.
2- (2) . رجال کشی، شماره 1050.
3- (3) . رجال نجاشی، شماره 1208.
4- (4) . تاریخ امامت، ص208.
5- (5) . همان، ص208.

3- تعداد فرزندان امام کاظم (علیه السلام)

اشاره

مقدمه

دربارهٔ فرزندان امام کاظم(علیهم السلام) تحقیق چندانی انجام نگرفته و نقاط مبهم در زندگانی آنها فراوان است. مثلا درباهٔ تعداد فرزندان امام کاظم(علیه السلام) اختلاف فراوان در منابع دیده می شود و همین گونه دربارهٔ مدفن آنها نیز اختلافات بسیاری وجود دارد؛ مثلاً برای حمزه بن موسی پنج بارگاه در نقاط مختلف ایران (قم، ری، شیراز، سیرجان و کاشمر) وجود دارد که جای تحقیق و بررسی دارد.

فرزندان امام کاظم(علیهم السلام) که بیشتر آنان از حیث تقوا و پرهیزکاری و فضایل انسانی، از برگزیدگان زمان خود شمرده می شوند و هر یک در جهتی از جهات مختلف سیاسی، اجتماعی، علمی سرآمد روزگار خویش و تجسم بارزی از ایمان به خدا و گذشت در راه حق و تلاش و کوشش برای خدمت به مردم و مبارزه با ظلم و ستم بوده اند. بعضی از فرزندان امام برای خوشبختی مردم و رهایی آنان از چنگال ظلم و ستم، دست به قیام زدند. (1) برخی در راه

1- (1) . تاریخ طبری، ج5، ص126و127.

نشر علوم اسلامی و احادیث اهل بیت(علیهم السلام) از جان خویش گذشتند و عده ای در عبادت خداوند متعال گوی سبقت را از دیگران ربوده و با خلق وخوی نیکوی شان مردم را مجذوب و شیفته مکتب تشیع می نمودند. (1)

دربارهٔ تعداد فرزندان امام کاظم(علیه السلام) نیز جای بحث و بررسی است؛ به گونه ای که برخی از منابع برای آن حضرت شصت فرزند پسر و دختر برشمرده اند. (2)

فراوانی فرزندان نسل خاندان رسالت و ولایت، از اموری است که قابل انکار نیست و در زمان حاضر در دورترین نقاط جهان در هر شهر و دیاری تعداد زیادی سادات از نسل ائمه اطهار(علیهم السلام) زندگی می کنند.

زمانی که عبدالله، پس از بعثت رسول خدا(صلی الله علیه و آله) در مکه متولد شد و «طیب و طاهر» لقب یافت، مدت زیادی زنده نماند و در همان مکه وفات کرد. مشرکین مکه از مرگ عبدالله شادمان گردیدند. عاص بن وائل سهمی به سبب کینه و دشمنی شدیدی که با رسول خدا داشت، وی را «ابتر» خواند و سوره کوثر در پاسخ او نازل گردید. (3)

منافقان و مشرکان مرگ وی را علامت بریده شدن نسل رسالت و نابودی اسلام دانستند و با کنایه و زخم زبان، دل پیامبر(صلی الله علیه و آله) را آزردند. این امر پیامبر(صلی الله علیه و آله) را افسرده کرد، اما خداوند متعال با نزول این سوره دل پیامبر را شفا داد. اعجاز این سوره منحصر در حسن و حسین، فرزندان علی(علیهم السلام) نبود؛ بلکه در نسل های بعدی نیز همین معجزه الهی جریان یافت و به روشنی می توان این معجزه آشکار را دید. کوثری

1- (1) . الارشاد، ج2، ص245.
2- (2) . المجدی، ص298.
3- (3) . تاریخ پیامبر اسلام، ص77.

جوشان در نسل تمام ائمه(علیهم السلام) به ودیعه گذاشته شد که نسل نبوت و امامت را زنده نگاه داشت. مروری بر ظلم ها و اعدام ها و سیاست های کینه توزانه حاکمان اموی و عباسی نشان می دهد که چگونه این کوثر جوشان که گاه نهر باریکی شده است، تنها رشتهٔ حفظ نسل ولایت بوده. از این رو به نظر می رسد نه تنها نباید کثرت اولاد امامان موجب سوال شود، بلکه ظهور اعجاز الهی «کوثر» در طول حیات ائمه، باید ما را به شگفتی و تحسین وادارد.

عباس فیضی دراین باره می گوید: «موضوع کثرت نسل پیغمبر اکرم(صلی الله علیه و آله) از چیزهایی است که به شهادت حسن و تاریخ قابل انکار نیست؛ چنان که خداوند تبارک و تعالی هم در قرآن مجید، آن جا که می فرماید: (إِنّا أَعْطَیْناکَ الْکَوْثَرَ* فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انْحَرْ* إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ) بدین معنا تصریح فرموده؛ زیرا به اتفاق مفسرین، منظور از «کوثر» کثرت نسل است و شأن نزول این سوره نیز همین است. با کمتر تأملی در این عصر، اعجاز قرآن ثابت می گردد؛ زیرا ذریه پیغمبر در کثرت چنانند که کوچک ترین ده و قریه ای را هم نمی توان خالی از آنها یافت.

پیش از بررسی تعداد فرزندان امام کاظم(علیه السلام) یادآوری نکاتی ضروری به نظر می رسد:

1. نام گذاری چند فرزند از مادران مختلف به یک نام و انتخاب نام فرزندی که از دنیا رفته، برای نوزاد بعدی مرسوم و متعارف بوده است.

2. در تمام اقوام مختلف، نام گذاری به نام کسی که مورد علاقه شان می باشد، رایج است و هر گروه و طایفه ای در زمان های مختلف و با توجه به عقایدشان، نامی را برای فرزند خود برمی گزیدند که نمایانگر عقاید، علایق و الگوی آنان می باشد.

اهل بیت عصمت و طهارت نیز برای زنده نگه داشتن یاد و نام حضرت علی(علیه السلام) و حضرت فاطمه(علیها السلام) و دیگر بزرگان دین، در فکر و ذکر آنان بوده و نام آنها را بر فرزندان خویش می گذاشتند. ائمه(علیهم السلام) سفارش می فرمودند که نام پسران خود را «علی» بگذارید. (1)

امام سجاد(علیه السلام) در جواب اعتراض ابن زیاد که به وی گفت چرا پدرت تمام فرزندان خود را علی نام نهاده، فرمود: پدرم حسین، پدرش را دوست می داشت؛ پس نام پدر را بر فرزندان خود نهاده است. (2) برخی از ائمه(علیهم السلام) دختری به نام فاطمه داشته اند. هم چنین روایاتی داریم که تمام حلقه های سند آن، فاطمه می باشد و به «روایات فاطمیات» معروف است. پس تکرار برخی اسامی در منابع، مانند: فاطمه ام کلثوم و زینب از دختران امام کاظم(علیه السلام) ممکن است از همین رو باشد. گرچه امکان سهو و خطای مؤلف و ناسخین را نیز نباید منتفی دانست و حذف اسامی تکراری در برخی منابع می تواند به سبب این احتمال در منابع پیشین باشد.

در این تحقیق، سعی بر آن است که ابتدا تعداد اولاد امام کاظم(علیه السلام) در منابع شیعه و اهل سنت به دست آید و در این راستا کتب معتبر و با قدمت تاریخی بیشتر، مورد استفاده قرار گرفته. در درجه اول تعداد فرزندان امام هفتم(علیه السلام) از منابع مختلف استخراج شده و بدون ذکر نام آنان فقط تعداد آنها، اعم از دختر و پسر مشخص گردیده است. مثلاً شیخ مفید بر این باور است که امام کاظم(علیه السلام) 18 پسر و 19 دختر داشته

1- (1) . فروع کافی، ج6، ص14.
2- (2) . لباب الانساب، ج2، ص477.

است. به همین صورت تعداد فرزندان آن حضرت در منابع متفاوت مورد بررسی قرار گرفته است. در مرحلۀ بعد، چند منبع مهم و با قدمت تاریخی بیشتر انتخاب شده و اسامی تک تک فرزندان امام هفتم(علیه السلام) ذکر گردیده است. در واقع بسیاری از منابع دیگر به همین منابع استناد کرده اند و از آن نقل قول نموده اند؛ مثلاً منابع انساب، بیشتر به کتاب المجدی استناد کرده اند و منابع تاریخی و رجالی، بیشتر کتاب الارشاد را مورد استناد قرار داده اند. و در پایان برخی از اسامی، مورد بحث قرار گرفته که منابع متأخر آن را ذکر نموده اند یا اسامی که فقط برخی از منابع آن را ذکر کرده اند و در منابع دیگر نیامده است.

البته باید این نکته را یادآور شد که اختلاف در اسامی فرزندان امام کاظم(علیهم السلام) در بین منابع مختلف، فراوان است؛ مثلاً برخی از منابع مثل تذکره الخواص چهار نام فاطمه ذکر نموده؛ درحالی که در بسیاری از منابع دیگر، برای امام کاظم(علیه السلام) دو فاطمه آمده است.

جدول شماره (1)

تعداد فرزندان امام کاظم(علیه السلام) در منابع شیعه

جدول شماره (2)

تعداد فرزندان امام کاظم(علیه السلام) در منابع اهل سنت

ص:52

جدول شماره (3)

نام پسران امام کاظم(علیهم السلام) در منابع مختلف

جدول شماره(4)

اسامی دختران امام کاظم(علیه السلام)

ص:54

جدول شماره(5)

اسامی فرزندان امام(علیهم السلام) که در منابع خاص و یا منابع متأخر آمده است

ص:56

جدول شماره (6)

بارگاه های پسران امام کاظم(علیهم السلام)

ص:57

جدول شماره (7)

بارگاه های دختران امام کاظم(علیه السلام)

اسامی موجود در منابع خاص

همان گونه که گفته شد اختلاف در اسامی فرزندان امام کاظم(علیهم السلام) در

ص:59

منابع مختلف، بسیار است و این اختلاف در تعداد و اسامی دختران امام کاظم(علیه السلام) بیشتر است. تعداد آنان پانزده، هیجده، نوزده، بیست و یک، بیست و سه و سی هفت نفر ذکر کرده اند. در برخی منابع، یک نام برای چند نفر ذکر شده است؛ مثلاً نام فاطمه برای چهار دختر امام کاظم(علیه السلام) آمده و این فقط در یک منبع است. فاطمه کبری ، فاطمه صغری ، فاطمه وسطی و فاطمه اخری . (1) در حالی که در بیشتر منابع، دو فاطمه (فاطمه کبری و فاطمه صغری) ذکر شده است. (2) و در بعضی دیگر تنها یک فاطمه ذکر شده (3) و در برخی دیگر نام سه فاطمه آمده است. ابن خشاب در تاریخ خود نام سه فاطمه و چهار ام کلثوم را آورده است. (4) در اسامی پسران نیز اختلاف وجود دارد؛ مثلاً اسم عمر در بعضی منابع آمده است (5) اما بیشتر منابع آن را ذکر نکرده اند. در میان تمام منابع فقط تذکره الائمه اسم ابی بکر را جزو فرزندان امام کاظم(علیه السلام) ذکر نموده است. (6)

اسامی موجود در منابع متأخر

نام هایی که در منابع متأخر ذکر شده، در منابع اولیه وجود ندارد. عباس قلی خان سپهر نام محسن ، صالح و کلیم را از بعضی منابع ذکر کرده است که این اسامی اصلاً در منابع اولیه وجود ندارد. (7)

1- (1) . تذکره الخواص، ص314.
2- (2) . الارشاد، ج2، ص244؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج4، ص324؛ اعلام الوری، ج2، ص36 و نورالابصار، ص165.
3- (3) . تاریخ قم، ص199.
4- (4) . مجموعه النفیسه، ص141.
5- (5) . تذکره الخواص، ص314.
6- (6) . تذکره الائمه، ص110.
7- (7) . ناسخ التواریخ، ص220-221.

باقر قرشی نیز اسامی عون، ادریس، شمس، شرف الدین و صالح را از بعضی منابع ذکر می کند که آنها هم در منابع اولیه وجود ندارد. وی از قول روضاتی، صاحب جامع الانساب می گوید که نسب نامه برخی از سادات به این اسامی منتهی می گردد و روضاتی برای آنها شجره نامه درست کرده است. (1)

مقایسه اسامی در قرن سوم و چهارم

اسامی مشترک بین دو کتاب تاریخ اهل البیت و تاریخ قم در قرن سوم و چهارم؛

پسران:

1. علی بن موسی (علیهما السلام) 2 . ابراهیم 3. قاسم 4. اسحاق 5. عبدالله 6. حسن 7. حسین 8. حمزه 9. احمد 10. هارون 11. جعفر 12. اسماعیل 13. محمد را هر دو کتاب ذکر کرده اند.

اختلاف : تاریخ قم عبید، فضل، داوود، عباس، سلیمان و یک جعفر را اضافه بر تاریخ اهل البیت ذکر کرده و در مقابل، تاریخ اهل بیت زید ، یحیی و عبدالرحمن را نام برده است.

دختران:

1. ام عبدالله 2. امامه 3. ام فروه 4. اسماء 5. زینب 6. علیّه 7. محمود 8. آمنه 9. فاطمه 10. ام کلثوم 11. ام القاسم 12. میمونه را هر دو کتاب ذکر نموده اند.

اختلاف: صرحه ، حکیمه و ام ابیها را تاریخ قم ذکر کرده و خدیجه ، حلیمه و ام سلمه را تاریخ اهل البیت نام برده است.

1- (1) . حیاه الامام موسی بن جعفر، ج2، ص437.

از مقایسه دو قرن چهارم و پنجم این نتیجه به دست می آید نام هایی را که محمد بن جریر طبری صغیر در دلائل الامامه در قرن چهارم ارائه می کند، همان اسامی است که شیخ مفید در قرن چهارم و پنجم نقل می کند؛ ولی مفید در اسامی دختران، چهار اسم کمتر از طبری نقل می کند و آن نام ها مصونه ، قیسمه ، نزیهه و عباسه می باشند، اما در اسامی پسران با هم اختلاف ندارند.

نتیجه

بر اساس تحقیقی که دربارهٔ فرزندان امام کاظم(علیهم السلام) صورت گرفته، این نتیجه به دست می آید که تعداد نام های فرزندان امام(علیه السلام) در قرون اولیه، کمتر بوده و در قرون بعدی این تعداد افزایش چشم گیری یافته است؛ به گونه ای که در برخی منابع، در هر قرن چند نام بر نام های قرون پیشین اضافه شده، که در بعضی موارد برخاسته از اشتباه مورخان یا تعدد نام ها برای فرزندان امام(علیه السلام) بوده است. قدیمی ترین گزارش دربارهٔ فرزندان امام کاظم(علیهم السلام) از «نصر بن علی الجهضمی» صاحب تاریخ اهل البیت و بعد از آن «حسن قمی» صاحب تاریخ قم است. اولی در اوایل قرن سوم و دومی در قرن چهارم تألیف شده است.

1. جهضمی از 15 دختر و 18 پسر، و قمی از 15 دختر و 19 پسر نام می برند. هر دو در اسامی 13 تن از پسران و 12 تن از دختران اتفاق دارند و در سه اسم از دختران و پنج اسم از پسران اختلاف دارند. اگر یک اسم اختلافی تاریخ قم را به تعداد 33 نفری تاریخ اهل البیت اضافه کنیم، تعداد اسامی به 34 نفر می رسد. ابراهیم اکبر را ابی نصر بخاری در اوایل قرن چهارم نقل می کند و از دختران، مصونه را طبری با قید صغیر

نام می برد و تعداد به 36 نفر می رسد. بنابراین تعداد فرزندان امام(علیه السلام) در اواخر قرن سوم و ابتدای قرن چهارم 36 نفر است.

2. شیخ مفید در قرن چهارم و پنجم فهرست 37 نفر، شامل 18 پسر و 19 دختر را ارائه می کند. که با نصربن علی در قرن سوم اختلاف دارد. یحیی ، داود و عبدالرحمن را نصربن علی آورده و در مقابل، شیخ مفید عبیدالله و عباس را ذکر نموده که نصر آنها را نیاورده است. مفید در زمینه نام دختران علاوه برفهرست نصر بن علی، فاطمه صغری ، ام ابیها و حکیمه را نیز ذکر کرده و در مقابل، نصر بن علی، ام عبدالله ، امامه ، اسماء ، ام فروه و حلیمه را نام برده که مفید آنها را ذکر نکرده است. بنابراین تعداد فرزندان امام کاظم(علیه السلام) در اواخر قرن چهارم و ابتدای قرن پنجم 37 نفر می شود.

3. فهرستی که عمری صاحب المجدی در قرن پنجم ارائه می کند 59 نفره است، شامل 37 دختر و 22 پسر و در قرن ششم ابن خشاب در تاریخ خود 5 نفر بر فهرست عمری اضافه می کند که آنان عبارتند از نزیهه ، ام وحیه و یک ام کلثوم و یک فاطمه . (1) در اسامی دختران و از اسامی پسران یک جعفر و عمر اضافه شده که در مجموع می شود 64 نفر.

4. در قرن هفتم سبط ابن جوزی در تذکره الخواص چهار فاطمه نام می برد و یک فاطمه بر فهرست قبلی اضافه می شود و در این قرن تعداد فرزندان امام(علیه السلام) 65 نفر می گردد.

5. در قرن هشتم تا نهم کاظم یمانی صاحب الفحه العنبریه در اسم دختران یک حسنا به قرن هفتم اضافه می کند و تعداد فرزندان امام(علیه السلام) 66 نفر می گردد.

1- (1) . مجدی سه ام کلثوم و دو فاطمه آورده و ابن خشاب چهار ام کلثوم و سه فاطمه ذکر می کند.

6. از قرن نهم تا قرن یازدهم اسمی به اسامی قبلی افزوده نمی شود و از قرن یازدهم به بعد تعداد 11 نفر به قرن نهم اضافه می شود و فرزندان امام کاظم(علیهم السلام) به 77 نفر می رسد که اسامی و منابع اضافه کننده در جدول منابع خاص آمده است.

برای رسیدن به نتیجه، علاوه بر مطالبی که بیان شد، باید به موارد زیر توجه داشت:

الف) هر فردی از عرب، به ویژه بزرگان و اشراف، علاوه بر نام، دارای کنیه و لقب نیز بودند و برای احترام، آنان را با لقب و کنیه خطاب می کردند و چه بسا والدین از ابتدای تولد فرزندشان، نام و لقب و کنیه بر او می نهادند و ممکن است یک نفر از جهات مختلف شخصیتی لقب های گوناگون داشته باشد.

ب) از سوی دیگر، بسیاری از اسامی گفته شده برای فرزندان امام کاظم(علیهم السلام) کنیه یا لقب بوده و نشان دهندهٔ صفت برجسته ای می باشد (مثل ام کلثوم، ام القاسم، ام عبدالله، ام سلمه، ام ابیها علیّه، میمونه، حکیمه، حسنه، محموده و...).

ج) ممکن است برخی از اسامی فرزندان امام کاظم(علیهم السلام) که به هم شباهت دارند، در اثر اشتباه ناسخان وارد فهرست ها باشد؛ مثلاً بریهه ممکن است همان نزیهه باشد، که در این صورت این دو یک اسم است.

د) مشخص نمودن تعداد فرزندان امام کاظم(علیه السلام) به صورت دقیق امکان پذیر نیست؛ زیرا اختلاف در تعداد و اسامی زیاد است، اما می توان گفت که جامع ترین فهرست نام ها را مفید ارائه نموده است.

روایتی که در عیون اخبار الرضا آمده، این مطلب را تأیید می کند. مأمون می گوید: وقتی که امام کاظم(علیه السلام) بر پدرم هارون وارد شد، پدرم

بسیار او را احترام کرد و یکی از پرسش های او از امام این بود که عائله شما چند نفر است؟ حضرت فرمود بیش از پانصد نفر. پرسید: همه فرزندان شمایند؟! فرمود: نه، فرزندان من سی و چند نفرند. (1)

بنابراین، روشن می شود که هر یک از واژه های گفته شده دربارهٔ فرزندان حضرت، لزوماً بیانگر یک فرد خاص نمی باشد؛ بلکه ممکن است دو یا چند واژه به عنوان نام، کنیه و لقب یک فرد باشد که با هر یک از آنها شناخته می شده و زیادی آن واژه ها، با فرمایش امام که فرمود: «فرزندان من سی و چند نفرند» منافاتی ندارد. با توجه به قدمت تاریخی کتاب ارشاد مفید، قول ایشان تقویت می شود.

تعداد فرزندان امام کاظم(علیه السلام) که در این تحقیق مورد بحث و بررسی قرار گرفته 23 نفر می باشد و شرح حال سایر آنها در منابع ذکر نشده است.

ص:65

1- (1) . عیون اخبار الرضا، ج1، ص73.

4- بررسی و شرح احوال پسران امام کاظم (علیهم السلام)

اشاره

مقدمه

دربارهٔ پسران امام کاظم(علیهم السلام) پژوهش درخور توجهی انجام نشده است. تحقیقات موجود، بیشتر تک نگاری هایی است که شامل همه فرزندان ذکور نیست؛ بلکه به فرزندان معروف آن حضرت پرداخته است؛ مانند احمد ابن موسی ، محمد ابن موسی و حسین بن موسی (علیهم السلام). از این رو سؤالات بسیاری دربارهٔ آنان باقی می ماند. در فصل حاضر شرح حال دوازده تن از پسران امام کاظم(علیهم السلام) به گونه ای که جایگاه علمی، سیاسی، اجتماعی و بارگاه های آنان که امروز از اهمیت خاصی برخوردار می باشد، مورد بررسی قرار گرفته است.

امام رضا(علیه السلام)

اشاره

امام رضا(علیه السلام) در روز یازدهم ذی القعده 348 هجری دیده به جهان گشود (1) و در آخر ماه صفر 203 هجری در شهر طوس به شهادت رسید. آن

1- (1) . اعلام الوری، ج2، ص40 و الارشاد، ج2، ص247.

حضرت به هنگام شهادت پنجاه و پنج سال داشت. (1) نام مادر امام رضا(علیه السلام) را نجمه گفته اند که کنیه اش «ام البنین» بوده است. (2) القاب آن حضرت عبارتند از رضی، وفی، صابر و فاضل و مشهورترین لقبش رضا می باشد. (3)

کنیه خاص امام رضا(علیه السلام) «ابومحمد» است. (4) دربارهٔ مشهورترین لقب آن حضرت یعنی «رضا» برخی از مورخان این لقب را برگزیده مأمون برای آن امام می دانند و معتقدند در پی پذیرش ولایت عهدی، امام رضا(علیه السلام) از سوی مأمون، به این لقب، ملقب شده است. طبری، ابن اثیر و ابن کثیر ضمن نقل حوادث سال 201 هجری چنین گفته اند که در این سال مأمون علی بن موسی بن جعفر(علیه السلام) را ولیعهد و خلیفه بعد از خود قرار داد و امام رضا(علیه السلام) را «الرَّضا مِن آلِ محمد(صلی الله علیه و آله)» نامید. (5) از سوی دیگر مرحوم صدوق از سلیمان بن ابی حفص مروزی نقل می کند که موسی بن جعفر(علیه السلام) فرزندش را به این نام «رضا» می خواند و توصیه می فرمود: شما نیز او را به این نام بخوانید. (6)

در روایت دیگری از بزنطی آمده است: به ابی جعفر محمد بن علی بن موسی «امام جواد(علیه السلام)» گفتم گروهی از مخالفان می پندارند که مأمون لقب «رضا» را برای پدرتان قرار داده است، زیرا او ولایت عهدی خلیفه را پذیرفته و بدان خشنود شده است. حضرت فرمود: به خدا سوگند، دروغ

1- (1) . اعلام الوری، ج2، ص41 و الارشاد، ج2، ص247.
2- (2) . عیون اخبار الرضا، ج1، ص17 و اعلام الوری، ج2، ص40.
3- (3) . کشف الغمه، ج3، ص336.
4- (4) . دلائل الامامه، ص347.
5- (5) . تاریخ طبری، ج5، ص138؛ البدایه و نهایه، ج7، ص306 و الکامل فی التاریخ، ج4، ص162.
6- (6) . عیون اخبار الرضا، ج1، ص12 و بحارالانوار، ج2، ص7.

می گویند و نسبت ناروا می دهند؛ بلکه خداوند پدرم را رضا نامید؛ زیرا خدایش در آسمان از او راضی و پیامبر و ائمه در زمین از او خشنود هستند. راوی از امام جواد(علیه السلام) می پرسد: مگر این ویژگی پدرتان نیز نبوده است؟ امام(علیه السلام) فرمود: چرا، ولی پدرم را مشخصه ای، از اجدادمان متمایز ساخته بود؛ این که مخالفان نیز همچون موافقان از او راضی بودند. از این رو تنها او «رضا» نامیده شده است. (1)

احتمال دارد که این لقب برگزیده مأمون برای امام رضا(علیه السلام) باشد؛ زیرا کسانی که وارد دستگاه خلافت عباسی می شدند و در منصب های بالا قرار می گرفتند، دستگاه خلافت القاب خاصی به آنها اعطا می کرد از سوی دیگر این دو روایت که در عیون اخبار الرضا آمده، از نظر متن هم خوانی ندارند.

دربارهٔ امام رضا(علیه السلام) به دلیل این که ایشان یکی از پیشوایان شیعیان دوازده امامی می باشد، کارهای تحقیقی بسیاری انجام گرفته که در این جا به برخی از جوانب زندگی آن حضرت اشاره می شود.

1. امام رضا(علیه السلام) و واقفیان

امام رضا(علیه السلام) پس از شهادت پدر، با جریان منحرف واقفیه روبه رو شد. گروهی از اصحاب امام کاظم(علیه السلام) ادعا کردند که امام موسی بن جعفر(علیه السلام) زنده است و روزی می خورد و او قائم آل محمد(صلی الله علیه و آله) است و غیبت او همچون غیبت موسی بن عمران از قومش می باشد و نتیجه این فکر، باعث توقف امامت بر موسی بن جعفر(علیه السلام) و عدم انتقال آن به فرزندش امام ر ضا(علیه السلام) گردید. (2)

1- (1) . عیون اخبار الرضا، ج1، ص11 و بحارالانوار، ج20، ص6.
2- (2) . تحلیلی از زندگی امام رضا(علیه السلام)، ص77.

باید به این نکته توجه داشت که امام کاظم(علیه السلام)، امام بعد از خود را معرفی کرده بود. داوود بن کثیر رقّی می گوید: به موسی بن جعفر(علیه السلام) عرض کردم: من اکنون پیر شده ام و آن نیروی گذشته را ندارم، چه بسا نتوانم مثل گذشته به دیدار شما نائل آیم؛ ما را از امام پس از خود آگاه نمایید. امام(علیه السلام) در پاسخ فرمود: امام پس از من، فرزندم علی است. (1)

شیخ طوسی از حسن بن حسن روایتی را بدین مضمون نقل می کند: به ابوالحسن موسی(علیه السلام) عرض کردم پرسشی دارم؛ فرمود: بپرس از امام خود. گفتم چه کسی را در نظر داری؟ زیرا من امامی جز شما نمی شناسم. فرمود: فرزندم علی را، که کنیه خود را به او بخشیده ام. گفتم سرورم! مرا از آتش برهان؛ زیرا ابوعبدالله(علیه السلام) فرموه است: شما قائم به این امر هستید. فرمود: آیا من قائم نبوده ام؟ سپس فرمود: ای حسن! هر امامی که در میان امت قائم و زنده است، قائم آن امت است و چون در گذشت، جانشین او قائم و حجت است، تا این که از آنها غایب شود. بنابراین ما همه قائم هستیم و تو تمام آن چه را میان خود و من داری، به سوی فرزندم علی بازگردان. خدا این امر را برای وی مقرر کرده است. (2)

این روایت نشان می دهد که پیش از وفات امام کاظم(علیه السلام) نیز پدیده وقف وجود داشته و آنان برداشت نادرستی از بعضی روایات مبهم داشته اند و در این روایت، امام(علیه السلام) مسئله را برای آنان توضیح می دهد.

2. انگیزه واقفیان

اندیشهْ وقف را برخی از بزرگان اصحاب امام موسی بن جعفر(علیه السلام)،

1- (1) . الارشاد، ج2، ص248.
2- (2) . الغیبه طوسی، ص27و28.

مانند علی بن ابی حمزه بطائنی و زیاد بن مروان قندی و عثمان بن عیسی رواسی رواج داده اند. رهبران واقفیه و طراحان این اندیشه، در زمان حیات امام هفتم(علیه السلام) از کارگزاران امام بوده و خزانه داری اموال را بر عهده داشتند. (1) هنگام رحلت امام کاظم(علیه السلام) سرمایه بسیاری نزد آنان بود. برای نمونه ابی حمزه بطائنی سی هزار دینار، زیاد بن مروان قندی هفتاد هزار دینار و عثمان بن عیسی رواسی نیز سی هزار دینار در اختیار داشتند. (2)

امام کاظم(علیه السلام) همه امور را برای دوران پس از حیات خود، به فرزندش علی بن موسی الرضا(علیه السلام) تفویض کرده بود، ولی خزانه داران چاره ای اندیشیدند، تا از واگذاری اموال بر جا مانده به ولی امر یعنی امام رضا(علیه السلام) خودداری کنند. از این رو چنین وانمود کردند که امام کاظم(علیه السلام) نمرده است؛ بلکه او زنده و قائم آل محمد(صلی الله علیه و آله) است (3) و بدین شکل تمایلات نفسانی و انگیزه های شیطانی، آنها را از تسلیم اموال به امام رضا(علیه السلام) باز داشت.

از احمد بن حمّاد روایت شده است که گفت: یکی از کارگزاران امام(علیه السلام) عثمان بن عیسی در مصر بود و اموال بسیاری از جمله شش کنیز را در اختیار داشت. ابوالحسن الرّضا(علیه السلام) درباره کنیزکان و اموال به او پیغام فرستاد. عثمان در پاسخ نوشت، که پدرت نمرده است. امام(علیه السلام) به او پاسخ داد که او مرده و میراث او را قسمت کرده ایم و در صحت خبر مرگ او تردیدی نیست و بر عثمان اقامه حجت فرمود. عثمان در

1- (1) . عیون اخبار الرضا، ج1، ص91.
2- (2) . همان، ص92.
3- (3) . امام علی بن موسی الرضا، منادی توحید و امامت، ص27.

جواب نوشت: اگر پدر تو نمرده، تو را در این اموال حقی نیست و اگر چنان که می گویی مرده است، او به من دستوری نداده که چیزی از این اموال را به تو بدهم و کنیزکان را نیز آزاد نموده ام. (1)

شیخ طوسی نیز روایتی بدین مضمون نقل می کند. عثمان بن عیسی در جواب نامه امام رضا(علیه السلام) نوشت: پدر تو نمرده و او زنده و پاینده است و هر کس بگوید مرده، یاوه گفته است. (2)

بی شک انگیزه اصلی برخی از واقفیان، همان انگیزه مالی بوده، زیرا خود آنان نیز از زبان امام کاظم(علیه السلام) روایاتی را نقل می کنند که آن حضرت فرزندش علی را به عنوان امام بعد از خود معرفی می کند.

از زیاد بن مروان قندی روایت شده که گفته است: بر ابوابراهیم(علیه السلام) وارد شدم و فرزندش علی(علیه السلام) نزد او بود. ابوابراهیم(علیه السلام) فرمود: ای زیاد! این، نامه اش نامهٔ من، سخنش سخن من و فرستاده او فرستاده من است و سخن حق همان است که می گوید. (3)

احمد بن محمد المیثمی که واقفی مذهب است، از محمد بن اسماعیل بن فضل هاشمی روایت می کند که گفته است: بر ابوالحسن موسی بن جعفر(علیه السلام) وارد شدم؛ آن حضرت به شدت ناراحت بود. عرض کردم: اگر آن چه را که از خدا می خواهیم پیش نیاورد، اتفاق افتد، به چه کسی باید مراجعه کنیم؟ فرمود: به فرزندم علی، که نامه اش نامهٔ من است و او وصی پس از من و جانشینم می باشد. (4)

1- (1) . عیون اخبار الرضا، ج1، ص92.
2- (2) . الغیبه طوسی، ص43.
3- (3) . اصول کافی، ج1، ص89 .
4- (4) . عیون اخبار الرضا، ج1، ص20.

3. قیام های علویان و امام رضا(علیه السلام)

یکی از انگیزه های مأمون از آوردن امام رضا(علیه السلام) به خراسان و ولی عهد قرار دادن ایشان، دوری جستن از درگیری با علویان بود. علویان اعتقاد داشتند که عباسیان خلافت را به ناحق تصاحب کرده اند. در شورش ها و قیام های علویان نیز شعار آنها همین بود؛ چنان که عباسیان نیز در نهضت ضد اموی همین شعار را می دادند. مأمون در صدد برآمد تا این عقیده را که گاه علویان را به شورش بر ضد حکومت ترغیب می کرد، چاره جویی کند. او از قیام محمد بن ابراهیم حسینی معروف به «ابن طباطبا علوی»، دردسر و رنج فراوان برده بود؛ زیرا این قیام ده ماه طول کشید و تعدادی زیادی از یاران خلیفه کشته شدند. (1)

در این قیام بزرگ چند تن از برادران امام رضا(علیه السلام) شرکت داشتند. ابراهیم بن موسی از جانب رهبر قیام به ولایت یمن منصوب شد. او بدان جا رفت و یمن را از سلطه عباسیان خارج کرد. (2) زید بن موسی به ولایت اهواز منصوب شد و در مسیر خود، بصره را از چنگ عباسیان خارج کرد. (3) اسماعیل بن موسی به ولایت فارس گمارده شد و طبق گزارش کشی، احمد بن موسی نیز در قیام محمد بن ابراهیم شرکت داشته است. (4)

4. پیامدهای قیام ابن طباطبا

هسته اصلی این قیام بزرگ که ده ماه طول کشید، در کوفه بود، اما

1- (1) . تاریخ طبری، ج5، ص123.
2- (2) . تاریخ ابن خلدون، ج3، ص304.
3- (3) . الکامل فی التاریخ، ج4، ص143.
4- (4) . رجال کشی، ص472.

بازتاب آن، چنان بود که قیام های دیگری را نیز در سرزمین های دیگر به دنبال داشت. نفوذ زیاد علویان در مناطق مختلف و هدایت و ارشاد مردم به دست آنان اعلام بیزاری از حکومت عباسیان را در پی داشت. آنان در اهواز، واسط، یمن، بصره و مکه نفوذ تام یافتند؛ به گونه ای که توانستند این مناطق را تحت کنترل خود درآورده، دامنه فتوحات خود را روز به روز بیشتر کنند.

طرفداران علویان چنان فزونی یافتند که مردم شام و جزیره به محمد بن محمد بن زید نامه نوشتند که ما چشم به راه تو هستیم تا تو را اطاعت کنیم. (1)

این قیام، حکومت عباسی را لرزاند و جبهه های مختلفی در شهرهای متعدد ایجاد کرد؛ که در مدت مبارزه، پیوسته حکومت عباسی را به زانو در آورد. از این رو می توان این قیام را بزرگ ترین قیام علیه حکومت عباسی دانست؛ چه آن که بیشترین نیروی خود را برای نابودی این حکومت به کار گرفت. (2)

5. قیام ابن افطس در مدینه

در روزگار مأمون، حسین بن حسن بن علی بن حسین بن علی(علیه السلام) معروف به «ابن افطس» در مدینه قیام کرد. وی در آغاز به سوی ابن طباطبا دعوت می نمود، اما وقتی ابن طباطبا وفات یافت، افراد را به امامت خویش فرا می خواند. وی به سوی مکه رفت و هنگامی که مردم در منی بودند، به آنها پیوست. سپس امیر حاج منصوب از سوی

1- (1) . امام رضا(علیه السلام) و ایران، ص95.
2- (2) . امامان شیعه و جنبش های مکتبی، ص249.

مأمون، داود بن عیسی بن موسی هاشمی فرار کرد و مردم به سوی عرفه رفتند و بدون این که کسی از فرزندان عباسی با ایشان باشد، به سوی مزدلفه رفتند. او با مردم آن جا که امام جماعت نداشتند، نماز خواند و آن گاه به سوی منی رفت و قربانی کرد و وارد مکه شد و سپس همه پوشش خانه کعبه را کند (1) و به جای آن، دو جامه از ابریشم نازک که ابوالسریا همراه آنان فرستاده بود، بر خانه کعبه پوشانید. روی این پارچه نوشته شده بود: «اصفربن اصفر ابوالسریا» دعوتگر آل محمد، این سفارش را داد برای پوشش خانه حرم خدا و این که پوشش ستمگران بنی عباسی را از آن بردارند و از پوشش آنها پاک شود، به سال 199ق. (2)

حسین بن حسن پوشش قبلی کعبه را میان یارانش تقسیم کرد و آن گاه ابن افطس به تعقیب سیاه جامگان که از طرفداران بنی عباسی بودند پرداخت و به خانه های آنان هجوم برد و اموال آنان را مصادره کرد. (3)

6. قیام محمد بن جعفر الصادق

محمد بن جعفر الصادق(علیه السلام) در ابتدا به سوی محمد بن ابراهیم طباطبا دعوت می نمود، اما وقتی او وفات یافت، دعوت خویش را آشکار کرد و خود را امیر مؤمنان نامید. وی به سبب جمال و کمالی که داشت «دیباج» نیز نامیده می شد. (4)

ابوالفرج اصفهانی درباره چگونگی بیعت با محمد بن جعفر طالبی

1- (1) . مروج الذهب، ج3، ص440.
2- (2) . تاریخ طبری، ج5، ص127.
3- (3) . همان، ج5، ص128.
4- (4) . مروج الذهب، ج، ص349.

می نویسد: در روزگار ابوالسریا مردی نامه ای نوشت که در آن به فاطمه(علیها السلام) دختر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و همه خاندان آن حضرت دشنام داده بود. محمد بن جعفر الصادق(علیه السلام) مردی گوشه نشین بود که در امور سیاسی دخالت نمی کرد. طالبیین نامه را نزد او آورده و برای او خواندند. محمد به آنها جوابی نداد و از جا برخاست و به خانه رفت و هنگامی که بیرون آمد، زره پوشیده و شمشیر به گردن آویخته بود و مردم را به سوی خود می خواند و چنین گفت: خدا می داند من از کسانی نبودم که دست به قیام بزنم، ولی امروز از آتش می سوزم. (1)

گروه طالبیین با محمد بن جعفر الصادق(علیه السلام) همراه شدند و به جنگ هارون بن مسیب در مکه رفتند و در میان آنها حسین بن حسن افطس و محمد بن سلیمان و محمد بن حسن، معروف به «سلیق» و علی بن حسین بن زید و علی بن جعفر بن محمد بودند. جنگ سختی کردند و گروه بسیاری از یاران هارون بن مسیب را کشتند و غلامی خواجه که همراه محمد بن جعفر بود، نیزه ای به او زد که بر زمین افتاد. ولی یارانش حمله کردند و او را از میدان جنگ بیرون بردند. آن گاه محمد بن جعفر و همراهانش به کوه ثبر رفتند و مدتی در آن جا ماندند. هارون کسی را به نزد محمد بن جعفر الصادق(علیه السلام) فرستاد تا دست از جنگ بردارد و به همین منظور برادرزاده محمد، علی بن موسی الرضا(علیه السلام) را نیز نزدش فرستاد، ولی او سخنان فرستادگان را نپذیرفت.

سرانجام هارون بن مسیب وی و یارانش را محاصره کرد و چون سه روز گذشت، توشه و آبشان تمام شد. همراهان محمد بن جعفر الصادق(علیه السلام) از دور او پراکنده شدند و او ناچار شد لباس خود را تغییر

1- (1) . مقاتل الطالبیین، ص539 و امام رضا و ایران، ص99.

داده و ردا و نعلین پوشیده، خود را به هارون بن مسیب برساند و از او برای خود و یارانش امان بخواهد و او امانش داد. (1)

7. امام رضا(علیه السلام) و قیام های علویان

امام رضا(علیه السلام) انقلاب های علویان را نه کاملاً تأیید می فرمود و نه آنها را رد می کرد. این نهضت ها از آن روی که برای آگاهی بخشیدن به توده ها برای مخالفت با خلفا و رژیم های ستمگر بود، مورد تأیید ضمنی امام بود، اما دیدگاه های امام با سران این نهضت ها تفاوت داشت. برای مثال امام در مورد نهضت برادرش زید، اصل قیام او را رد نمی کرد، بلکه با شیوه نادرست او مخالف بود و آن را نکوهش می کرد. حضرت با نهضت ابوالسریا نیز همکاری نکرد؛ زیرا شکست آن را پیش بینی می کرد و از همین رو نمی خواست در شورشی بی سرانجام مشارکت کند. (2)

شیخ صدوق از امام رضا(علیه السلام) دربارهٔ قیام ابن طباطبا گزارشی را به این مضمون نقل می کند:

از محمد بن اثرم که در زمان ابوالسریا از جانب محمد بن سلیمان علوی سردسته نگهبانان مدینه بود، نقل شده که گفته است: همه افراد خاندان ابن طباطبا و دیگر مردم قریش به گرد او آمدند و به او گفتند: خوب است به ابوالحسن پیغام فرستی که به جمع ما درآید؛ زیرا دعوت ما یکی است. سلیمان به من گفت: به سوی او برو و سلام برسان و بگو: افراد خاندان تو گرد هم آمده اند و دوست دارند که تو هم کنار آنها

1- (1) . مقاتل الطالبیین، ص539 -541 و امام رضا و ایران، ص99.
2- (2) . تاریخ سیاسی ائمه، ص182.

باشی؛ اگر مصلحت می دانی، قدم رنجه فرما. محمد بن اثرم می گوید: من نزد آن حضرت آمدم و او در الحمراء بود و سلام و پیام را به او رساندم. آن حضرت فرمود: سلام مرا به او برسان و بگو پس از بیست روز نزد تو خواهم آمد. راوی محمد بن جعفر گوید: آمدم و پاسخ آن حضرت را ابلاغ کردم. چند روزی درنگ کردیم و چون روز هجدهم شد، ورقا فرمانده جلودی وارد شد. من از مدینه خارج و به جانب صورین فرار کردم. در آن هنگام ناگهان کسی مرا آواز داد ای اثرم! چون روی به جانب او کردم، دیدم ابوالحسن(علیه السلام) است و می فرماید: بیست روز گذشته است یا نه؟! (1)

امامان(علیهم السلام) جنبش های علویان را وسیله ای برای بیداری وجدان عمومی و قیام آنها بر ضد نظام ستمگر حاکم می دانستند؛ چنان که از امام کاظم(علیه السلام) نقل شده هنگامی که پسرعمّش حسین بن علی معروف به «قتیل فخ» برای تودیع نزد آن حضرت آمد، امام(علیه السلام) به او فرمود: ای پسرعم! تو کشته می شوی؛ پس ضربه را محکم فرود بیاور؛ زیرا این گروه فاسقند و به ایمان تظاهر می کنند و شرک خود را پنهان می دارند و (إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیْهِ راجِعُونَ) ؛ پاداش شهیدان را برای تو و یارانت از خدامی خواهم. (2)

با این حال امامان(علیه السلام) بسیاری از قیام ها را تأیید نمی کردند؛ زیرا شکست این قیام ها را حتمی می دانستند. دیگر این که برخی از این حرکت ها با اهداف ائمه(علیهم السلام) سازگاری نداشت. امام رضا(علیه السلام) هم برای حفظ مصالح تشیع، از تأیید علنی نهضت های علوی خودداری می نمود.

1- (1) . عیون اخبار الرضا، ج2، ص208.
2- (2) . مقاتل الطالبیین، ص447 و تحلیلی از زندگانی امام رضا(علیه السلام)، ص184.

به همین سبب در قیام کوبنده محمد بن ابراهیم شرکت نکردند؛ زیرا آن حضرت شکست این حرکت را پیش بینی می نمود و سران نهضت را صادق نمی دانست؛ چنان که طبری و دیگران گزارش کرده اند ابوالسریا وقتی دید قیام به مرحله ای حساس رسیده و پیروزی نزدیک است، ابن طباطبا رهبر قیام را مسموم کرد و از میان برداشت. (1)

8. ولایت عهدی

در اواخر سال 200هجری بنابر فرمان مأمون، امام رضا(علیه السلام) را از راه بصره، خرمشهر، بهبهان، فارسی، ابرقو، طبس، نیشابور و سرخس به مرو بردند. (2)

مأمون ابتدا پیشنهاد واگذاری خلافت را به امام رضا(علیه السلام) داد. شیخ صدوق گفت وگوی میان حضرت و مأمون را چنین آورده: مأمون به حضرت رضا(علیه السلام) گفت: ای فرزند رسول خدا! من مقام علمی و فضل و بی اعتنایی شما به دنیا و پارسایی و ترس از خدا و ورع و عبادت تو را شناختم و تو را به خلافت سزاوارتر از خویش تشخیص دادم. حضرت فرمود: به بندگی پروردگار خود افتخار می کنم و به زهد و بی رغبتی به دنیا، نجات و خلاص خود را از شرّ دنیا می طلبم. با ورع و دوری از محرمات الهی، امیدوار رسیدن به سعادت و فائز شدن به درجات قرب به درگاه اویم و با تواضع و فروتنی در این دنیا آرزوی مقام بلند را به نزد پروردگار خود دارم. مأمون گفت: من در نظر دارم خود را از خلافت خلع کنم و این مقام را به تو بسپارم و با تو بیعت کنم. حضرت در پاسخ او فرمود: اگر این خلافت از آن توست، پس خدا برای تو قرار داده و

1- (1) . تاریخ طبری، ج5، ص123.
2- (2) . مقاتل الطالبیین، ص562 و تاریخ امامت، ص214.

جایز نیست که لباس و خلعتی را که خداوند به قامت تو پوشانده، از تن بیرون کنی و به غیر خود بپوشانی و به دیگری واگذار نمایی و اگر این مقام از آن تو نیست، پس حق این که چیزی را که از تو نیست، به من واگذاری، نداری. مأمون گفت: ای فرزند پیغمبر! ناچاری از این که این پیشنهاد را بپذیری و این فرمان را قبول کنی. حضرت فرمود: این امر را هیچ گاه از روی میل و رغبت نمی پذیرم. بدین ترتیب مأمون در این موضوع پی در پی تا چند روز اصرار می ورزید و پافشاری می نمود، تا این که از آن مأیوس شد. مأمون سپس پیشنهاد ولایت عهدی را به امام رضا(علیه السلام) داد، ولی امام(علیه السلام) دو بار امتناع ورزید. مأمون به خشم آمد و امام رضا(علیه السلام)را تهدید به قتل کرد. امام(علیه السلام) ناچار به پذیرش ولایت عهدی شد، اما به مأمون گفت که آن را با شرایطی می پذیرم. مأمون گفت: بنویسید. آن حضرت چنین نوشت: «من ولایت عهدی را به شرطی می پذیرم که هیچ امر و نهی نکنم؛ هیچ قضاوتی ننمایم؛ هیچ چیزی را تغییر ندهم؛ کسی را به کاری نصب نکنم؛ کسی را عزل نکنم و رسومی را که معمول است نقض نکنم و مرا از این امور معاف کنی. مأمون شرایط امام رضا(علیه السلام) را پذیرفت (1) و دستور داد تا مراسم عمومی بیعت در حضور لشکریان و مردم انجام گیرد و از امام رضا(علیه السلام) تقاضا نمود که خطبه ای بخواند. امام پذیرفت و فرمود: «ما را به واسطه رسول الله(صلی الله علیه و آله) بر شما حقی است و شما را نیز به خاطر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بر ما حقی است؛ هرگاه شما حق ما را پرداختید، بر ما نیز واجب است تا حق شما را بپردازیم». (2)

1- (1) . عیون اخبارالرضا، ج2، ص148.
2- (2) . مقاتل الطالبیین، ص564.

امام رضا(علیه السلام) در سال 201 هجری مجبور به پذیرش ولایت عهدی گردید، اما مأمون در نیت خود صادق نبود. او برای پیشبرد اهداف خود، امام(علیه السلام) را مجبور به پذیرش ولایت عهدی نمود. مسئله ولایت عهدی برای مأمون، در واقع ابزاری برای تحکیم پایه های خلافت بود. او در این کار دو هدف را در نظر داشت: یکی آرام کردن قیام علویان و دیگری کنترل و تحت نظر قرار دادن امام رضا(علیه السلام) تا خطری بالقوه را که از ناحیه حضرت احساس می کرد، دفع کند. علاوه بر موارد فوق، اهداف مأمون از ولایت عهدی را می توان این گونه بیان نمود:

الف) بر قراری پیوند میان علویان و عباسیان

خلفای پیش از مأمون، به ویژه منصور و هارون با قدرت تمام در برابر علویان از خود خشونت نشان دادند. در قیام حسین صاحب فخّ بیش از یکصد تن از علویان را به فجیع ترین وضع به شهادت رساندند و سرهای بریده علویان را نزد موسی الهادی بردند. (1) اما این سیاست بعد از مأمون تغییر یافت؛ به گونه ای که حتی بر رهبران شورش ها علیه حکومت بنی عباس مانند زید بن موسی و ابراهیم بن موسی سخت نگرفت و آنان را مورد عفو قرار داد. (2)

دکتر رفاعی در این باره می گوید: هر دولت جدیدی در آغاز تلاش می کند تا از مردم کسب اعتماد کند و با دوری جستن از خشونت، در جهت به دست آوردن دل ها گام بردارد و بدین وسیله پایه های قدرت و حکومت خود را مستحکم سازد. (3)

1- (1) . عصرالمأمون، ج1، ص81 و ماهیت قیام شهید فخ، ص184.
2- (2) . جامع الانساب، ج1، ص65.
3- (3) . عصر المأمون، ج1، ص88.

وی می افزاید: «مأمون همین سیاست را دستورالعمل حکومت خود ساخت و هیچ بعید نمی نماید که یکی از اهدافش در انتقال امام از مدینه به خراسان، اجرای همین سیاست باشد؛ چنان که برای جلب اعتماد علویان حاضر شد تا دو دختر خود را به ازدواج دو شخصیت بزرگ این خاندان درآورد و با وصلت امام رضا(علیه السلام) و امام جواد(علیه السلام) نهایت علاقه خود را به ایشان ابراز دارد. (1)

ب) مشروعیت بخشیدن به حکومت عباسی

هدف مأمون از تحمیل ولایت عهدی بر امام رضا(علیه السلام) مشروعیت بخشیدن به حکومت خویش بود و از سوی دیگر می خواست از علویان اعتراف بگیرد که حکومت عباسیان از مشروعیت برخوردار است. این موضوع را مأمون به صراحت گفته بود: «ما او را ولی عهد خود قرار دادیم تا به ملک و خلافت ما اعتراف کند...» (2) گرچه عدم دخالت امام(علیه السلام) در امور مملکتی، تا حدودی این نقشهٔ مأمون را نقش بر آب می کرد و از اهمیت آن می کاست.

ج) متهم نمودن امام به ریاست طلبی

مأمون در واقع می خواست بدین شکل امام(علیه السلام) را در بین مردم بدنام کند. حضرت به مأمون گفت: من می دانم تو چه می خواهی! مأمون پرسید چه می خواهم؟ حضرت فرمود: تو می خواهی که مردم بگویند علی بن موسی به دنیا بی رغبت نیست، بلکه این دنیاست که به او بی رغبت است. مگر نمی بینید که چگونه از روی طمع، ولایت عهدی را پذیرفت. (3)

1- (1) . همان، ص364.
2- (2) . زندگی سیاسی هشتمین امام، ص142.
3- (3) . عیون اخبار الرضا، ج2، ص139.

حسن بن موسی(علیه السلام)

از فرزندان امام کاظم(علیه السلام) که مادر وی را ام ولد دانسته اند. او تنها یک فرزند به نام جعفر داشته است و برخی منابع نیز دو فرزند برای او نوشته اند (جعفر و عیسی). (1) ازتاریخ ولادت و وفات او چیزی در تاریخ ثبت نشده است.

قاسم بن موسی(علیه السلام)

اشاره

تاریخ ولادت و وفات او مانند سایر فرزندان امام موسی کاظم(علیه السلام) مشخص نیست. شرح حال مختصری از قاسم در دست است و اطلاعات چندانی درباره او در کتب تاریخی و رجالی و تراجم به دست نمی آید.

از روایت کلینی چنین برمی آید که امام کاظم(علیه السلام) علاقه بسیاری به قاسم داشته به سبب فضیلت ها و صفات برجسته ای که در وی بود، او را می ستود. یزید بن سلیط می گوید: از امام موسی کاظم(علیه السلام) درخواست کردم تا امام پس از خود را تعیین کند؛ فرمود: ای اباعماره! به تو خبر دهم که من از منزل بیرون رفتم و به فلان پسرم وصیت کردم و در ظاهر، پسران دیگرم را نیز با او شریک کردم، ولی در باطن تنها به او وصیت کردم. اگر کار به دست من بود، امامت را به پسرم قاسم می دادم که او را دوست دارم و نسبت به او مهربانم؛ ولی اختیار با خدای عزوجلّ است؛ هرکجا خواهد قرار دهد. (2)

1- (1) . المعقبون من آل ابی طالب، ج2، ص165.
2- (2) . «اخبرک یا ابا عماره انی خرجت من منزلی فأوصیت الی ابنی فلان و اشرکت معه بنی فی الظاهر واوصیته فی الباطن فافردته وحده و لو کان الامر إلیّ لجعلته فی القاسم ابنی لحبی ایاه و رأفتی علیه ولکن ذلک الی الله عزوجل یجعله حیث یشاء». اصول کافی، ج2، ص93.

این روایت، مقام و منزلت قاسم را نزد پدر بزرگوارش امام کاظم(علیه السلام) نشان می دهد و در جاهای مختلف او را مورد توجه خود قرار داده است. حضرت در مدینه زمینی را وقف نمود و اجرای وقف نامه را بر عهده چند نفر از فرزندانش گذاشت که قاسم بن موسی(علیه السلام) از جمله آنها بود.

این وقف نامه را ابن بابویه قمی به طور کامل آورده است. در قسمتی از آن چنین آمده است: این چیزی است که موسی بن جعفر(علیه السلام) وقف می کند. وقف می کند زمینی را در مکان فلان و اجرای وقف نامه بر عهده علی و ابراهیم است. اگر یکی از این دو نفر از بین رفت، قاسم با آن که باقی مانده، شریک می شود و اگر یکی از آن دو نفر از بین رفت، اسماعیل با باقی مانده آن دو نفر در اجرای وقف نامه شریک می شود و اگر از آن دو نفر باقی مانده، یکی از بین رفت، عباس با باقی مانده از آن دو نفر در اجرای وقف نامه داخل می شود. (1)

امام کاظم(علیه السلام) محبت خود را نسبت به قاسم ابراز نمی داشت، مگر به سبب آن که او را بهترین پسران خود در تقوا، پارسایی و دین داری می دید. نشانه های بزرگداشت وی این است که او را برای اجرای بعضی کارهای مهم فرا می خواند و روایت زیر بیانگر این مهم است: سلیمان جعفری روایت کرده است که ابوالحسن(علیه السلام) به پسرش قاسم فرمود: پسرم! برخیز و برو بر بالین برادرت سوره صافات را تا به آخر قرائت کن. قاسم شروع به خواندن سوره صافات کرد همین که به آیه شریفه (فَاسْتَفْتِهِمْ أَ هُمْ أَشَدُّ

1- (1) . «هذا ما تصدق به موسی بن جعفر(علیه السلام) تصدق بارضه فی مکان کذا وکذا... وجعل صدقته هذاه إلی علی وابراهیم فان انقرض احدهما دخل القاسم مع الباقی، فإن انقرض احدهما، دخل اسماعیل مع الباقی منهما، فإن انقرض احدهما، دخل العباس مع الباقی منهما...» من لایحضره الفقیه، ج4، ص225و226 و عیون اخبار الرضا(علیه السلام) ج1،ص31.

خَلْقاً أَمْ مَنْ خَلَقْنا إِنّا خَلَقْناهُمْ مِنْ طِينٍ لازِبٍ). 1 رسید، آن جوان آخرین نفس را کشید و درگذشت و مردم شروع به تجهیز وی کردند، یعقوب بن جعفر رو به امام(علیه السلام) کرد و گفت: ما دیده بودیم که بر بالین محتضر، سوره «یس» قرائت می کنند اما شما دستور دادید سوره صافات را بخوانند! امام فرمود: این سوره مبارکه هرگز نزد کسی که دچار سختی جان کندن است خوانده نمی شود، مگر این که خداوند به زودی او را آسوده می کند. (1)

1-مهاجرت قاسم

وقتی هارون در جست وجوی علویان و قتل و نابودی آنان برآمد، قاسم مخفیانه از مدینه خارج شد؛ درحالی که نامش را به کسی نمی گفت تا او را نشناسند. سرانجام به محلی در عراق به نام «سوری» رسید و در آن جا ساکن شد. غریب و دور از دیار و درحالی که بیمناک بود، نسب خود را پنهان می داشت تا کسی او را نشناسند. درباره وضع او در این سرزمین چیزی ثبت نشده است.

2-وفات قاسم

قاسم بن موسی(علیه السلام) مدت کوتاهی از عمر خود را در «سوری» گذراند؛ درحالی که رنج تنهایی از یک سو و ترس از خفقان حکومت هارون از سوی دیگر، او را در غم و اندوه فرو برده بود. از سویی نیز

1- (2) . «... عن سلیمان الجعفری قال: رأیت اباالحسن یقول لابنه القاسم: قم یا بُنّی فاقرأ عند رأس اخیک «والصافات صفاً» حتی تستتمها، فقرأ فلما بلغ «اشد خلقا أم من خلقنا» قضی الفتی، فلما سجّی وخرجوا أقبل علیه یعقوب بن جعفر، فقال له: کنا نعهد المیت اذ انزل به، یقرأ عنده «یس والقرآن الحکیم» وصرت تأمرنا بالصفات، فقال: یا بنی لم یقرأ عبد مکروب من موت قطّ الا عجل الله راحته». فروع الکافی، ج3، ص126.

مصایب سهمگینی که بر خانواده اش وارد آمده بود، به خاطرش می آمد و او را آزار می داد. با این که نوجوان بود، خود را در آستانه مرگ می دید. وقتی احساس کرد که مرگ حتمی است و باید به دیدار پروردگار بشتابد، خود را تسلیم کرد و دیگر آن چه که از آن می ترسید، از میان رفت. پس از شهادتش، مسلمانان منطقه، پیکر پاک او را دفن کردند. (1)

3-مستحب بودن زیارت قاسم

همان گونه که بیان شد، قاسم مورد توجه امام کاظم(علیه السلام) بود و او را بسیار دوست می داشت. دوست داشتن امام معصوم(علیه السلام) بیانگر قدر و منزلت قاسم است؛ زیرا امام معصوم(علیه السلام) کسی را بی سبب دوست نمی دارد. باید چیزی در وجود کسی باشد تا مورد توجه قرار گیرد. قاسم هم که محبوب پدر بود، وجودش پر از فضایل انسانی بود و بنده مقرب درگاه پروردگار. از این رو زیارت او سفارش شده است.

سید بن طاووس نوشته است: زیارت مرقد پاک آن بزرگوار مستحب است و آن را نظیر زیارت قبر حضرت عباس بن علی(علیه السلام) و زیارت علی اکبر، فرزند امام حسین(علیه السلام) شمرده و در کتاب مصباح زائر زیارت نامه ای ذکر نموده که با آن، فرزندان ائمه(علیهم السلام) زیارت شوند. (2)

4-بارگاه قاسم

بارگاه قاسم در «سوری» (3) واقع است. این بارگاه امروزه به ناحیه قاسمیه

1- (1) . مشاهد العتره الطاهره، ص121و تاریخ کوفه، ص107.
2- (2) . مصباح الزائر، ص503.
3- (3) . سوری، سرزمینی است در بابل، پایین تر از دجله، مراصد الاطلاع، ج2، ص753.

معروف شده و در یکی از نواحی هاشمیه، در اطراف دیوار بابل (حلّه قدیم) می باشد. (1)

حموی گوید: مرقد قاسم بن موسی در «شوشه» است و حدود آن را چنین تعیین می کند: در سرزمین بابل پایین تر از حلّه بنی مزید قرار گرفته است و قبر قاسم در آن جاست و در نزدیکی آن، قبر ذی الکفل پیامبر می باشد. (2) مجلسی می گوید: قبر قاسم در نزدیکی نجف است. (3)

نتیجه این که: قاسم یکی از فرزندان مورد علاقه امام کاظم(علیه السلام) بوده که از مدینه به بغداد مهاجرت کرده و در سرزمین عراق از دنیا رفته و بارگاه او در حله می باشد.

جعفربن موسی(علیه السلام)

ابوالحسن جعفر بن موسی بن جعفر(علیه السلام) معروف به «خواری» (4) است. تاریخ ولادت و وفات او معلوم نیست. مادر وی را امّ ولد (کنیز) نوشته اند و چون بیشتر اوقات ساکن منطقهٔ خوار مکه بوده، خود و فرزندانش به «خواریون» و «شجریون» شهرت یافته اند. شهرت شجریون به این سبب بوده که بیشتر اهل روستای خوار، در اطراف روستا درخت غرس می کردند. (5) از وی 19 فرزند (11پسر و 8 دختر) باقی ماند. (6) وی با حسن و اسماعیل و هارون، از یک مادر بوده است. مقبره وی در خوار مکه قرار دارد. (7)

1- (1) . حیاه الامام موسی بن جعفر(علیه السلام)، ج2، ص432.
2- (2) . معجم البلدان، ج3، ص422.
3- (3) . بحارالانوار، ج19، ص669.
4- (4) . منسوب به یکی از روستاهای مکه.
5- (5) . مناهل الضرب فی انساب العرب، ص488.
6- (6) . المعقبون، ج2، ص199.
7- (7) . فرزندان چهارده معصوم(علیهم السلام)، ص140.

عباس بن موسی(علیه السلام)

اشاره

عباس، یکی از فرزندان امام موسی کاظم(علیه السلام) است. تاریخ ولادت و وفات او معلوم نیست. در کتب تاریخی شرح حال دقیق او ذکر نشده. کتب انساب او را جزو فرزندان امام موسی کاظم(علیه السلام) شمرده اند، ولی شرح حال او را بیان نکرده اند.

زندگی عباس از دو بعد قابل بررسی است:

1. فعالیت سیاسی و اجتماعی؛ 2. ارتباط او با برادرش امام رضا(علیه السلام).

1-فعالیت سیاسی عباس

در زمان مأمون عباسی، علویان قیام های متعددی بر ضد عباسیان انجام دادند. هدف آنها در این قیام ها براندازی حکومت بنی عباس و به دست گرفتن قدرت و حکومت برای خودشان بود. یکی از بزرگ ترین این قیام ها، قیام محمد بن ابراهیم، معروف به «ابن طباطبا» بود که با همراهی ابوالسرایا نزدیک بود حکومت عباسیان را درهم بشکنند.

از فرزندان امام کاظم(علیه السلام) ابراهیم و زید نیز در این قیام شرکت داشتند. (1) مأمون برای این که خود را از خطر این قیام ها نجات دهد و علویان را راضی نگاه دارد، علی بن موسی الرضا(علیه السلام) را به عنوان ولی عهد خود منصوب نمود و آن حضرت را از مدینه به مرو انتقال داد و به پیروان و لشکریانش دستور داد تا لباس سبز بپوشند و لباس سیاه را کنار بگذارند. این دستور او به تمام نقاط کشور اسلامی فرستاده شد. (2)

در چنین وضعیتی بعضی از علویان امیدوار شدند که شاید بعد از

1- (1) . الکامل فی التاریخ، ج4، ص149.
2- (2) . تاریخ طبری، ج5، ص137.

مأمون، حکومت به دست علویان برسد؛ از این رو بعضی بدشان نمی آمد که برای ولایت عهدی امام رضا(علیه السلام) و خلافت او بعد از مأمون تبلیغ کنند و مردم را به سوی آن فرا بخوانند. عباس بن موسی بن جعفر(علیه السلام) یکی از کسانی بود که مردم را به کسب مقام خلافت توسط برادرش علی بن موسی(علیه السلام) بعد از مأمون فرا می خواند. گزارش این جریان را طبری در تاریخ خود چنین نقل می کند:

به دستور مأمون، حمید بن عبدالحمید، عباس بن موسی را به امارت کوفه منصوب کرد. و به عباس دستور داد تا لباس سبز بر تن کند و مردم را به خلافت مأمون دعوت کند و در پی آن، مردم را به ولایت عهدی علی بن موسی الرضا(علیه السلام) فرا خواند. (1) بسیاری از مردم کوفه دعوت عباس بن موسی را پذیرفتند؛ ولی جماعتی از مردم کوفه از این امر که با مأمون بیعت کنند راضی نبودند؛ از این رو این دسته مخالفت خود را ابراز نمودند و به عباس بن موسی بن جعفر گفتند: اگر برای خلافت مأمون دعوت می کنی و بعد از او برای برادرت، ما به دعوت تو نیاز نداریم؛ ولی اگر برای خود یا یکی از مردان خاندانت یا خودت دعوت می کنی، آن را از تو می پذیریم. عباس در جواب آنها گفت: اول برای مأمون دعوت می کنم و بعد از او برای برادرم علی بن موسی الرضا(علیه السلام). (2)

عباس در این کار خود جدی بود و مردم را به ولایت عهدی برادرش فرا می خواند. طبری گزارش می دهد که او حتی حاضر شد با مخالفان مأمون که در همان زمان در نزدیکی کوفه دست به شورش زده بودند، جنگ کند، اما در جنگ شکست خورد و قتل و غارت در کوفه به راه افتاد.

1- (1) . همان، ج5، ص141.
2- (2) . همان، ص141.

تعداد زیادی از بزرگان کوفه برای این که جلوی قتل و غارت و ناامنی را بگیرند، نزد شورشیان رفتند و امان نامه برای عباس گرفتند و از عباس خواستند تا کوفه را ترک کند؛ عباس نیز مخفیانه کوفه را ترک کرد. (1)

2-رابطهٔ عباس و امام رضا(علیه السلام)

در منابع تاریخی درباره رابطه عباس با امام رضا(علیه السلام) مطلب خاصی دیده نمی شود؛ فقط طبری در تاریخ خود در این مورد گزارش کرده که او از ولایت عهدی امام رضا(علیه السلام) حمایت می کرد و مردم را تشویق می نمود که آن را بپذیرند و می گفت برادرش علی بن موسی الرضا(علیه السلام) بعد از مأمون حکومت را به دست خواهد گرفت. (2) این گزارش نشان می دهد که عباس نسبت به مقام امام رضا(علیه السلام) ارادت داشته و آن حضرت را یک شخصیت برتر در میان خاندان اهل بیت قبول داشته است.

برخی مثل کلینی و صدوق به عباس دید مثبت ندارند و وثاقت و عدالت او را مردود شمرده اند. این دو روایتی را نقل می کنند که در آن آمده است عباس در مقابل امام رضا(علیه السلام) به دشمنی برخاست و از آن حضرت نزد قاضی مدینه «ابوعمران طلحی» شکایت برد و آن حضرت را به دادگاه کشاند. کلینی وصیت پدرش را درباره امام هشتم چنین نقل می کند: امام کاظم(علیه السلام) در آن وصیت فرزندان خود را ملزم به رعایت و نشکستن وصیت فرموده بود. در قسمتی از وصیت نامه امام هفتم(علیه السلام) چنین آمده است: «و هیچ کسی نرسد که وصیت مرا برخلاف آن چه ذکر کردم و نام بردم ظاهر سازد و منتشر کند. هرکه بدی کند، بر خود کرده و

1- (1) . همان، ص142.
2- (2) . همان، ج5، ص141.

هرکه نیکی کند، به خود کرده است. پروردگارت به بندگان ستم نمی کند و درود خدا بر محمد و خاندانش باد. هیچ سلطان و شخص دیگری حق ندارد این وصیت نامه را که پائینش را مهر کرده ام پاره کند. کسی که چنین کند، لعنت و خشم خدا و لعنت لاعنان و ملائکه و پیامبران و مؤمنان بر او باد و تنها علی حق دارد که وصیت نامه مرا بگشاید.» (1) چون امام هفتم(علیه السلام) از دنیا رفت، عباس بن موسی از علی بن موسی نزد قاضی مدینه شکایت برد.

ابوالحکم گوید: عبدالله بن جعفر از زید بن سلیط چنین روایت کند: ابوعمران طلحی، قاضی مدینه بود. چون موسی بن جعفر(علیه السلام) درگذشت، برادران امام هشتم(علیه السلام) او را به دادگاه طلحی کشاندند، عباس بن موسی به قاضی طلحی گفت: خدا عمرت را زیاد کند و سایه ات را مستدام بدارد. در زیر این وصیت نامه گنج وگوهری است و این برادر ما می خواهد آن را از ما پنهان کند و خودش تنها از آن استفاده کند و پدر ما هم (خدایش رحمت کند) همه چیز را به او واگذار کرده و ما را بی چیز گذاشته و اگر من خودداری نمی کردم، در برابر همه مردم به تو خبر مهمی را می گفتم (شاید مقصودش موضوع امامت و جانشینی آن حضرت بوده است). چون او چنین گفت، ابراهیم بن محمد به او حمله کرد و گفت: اگر بگویی، به خدا قسم که خبر تو را تصدیق نمی کنیم از نظر ما مردود خواهی بود و کوچک و بزرگ ما تو را دروغ گو خواهیم دانست. پدرت تو را بهتر می شناخت. اگر چیزی در تو بود، پدرت به ظاهر و باطن تو آگاه بود، و تو را به دو دانه خرما هم امین نمی شمرد.

1- (1) . اصول کافی، ج2، ص99.

سپس اسحاق بن جعفر (عموی عباس) بر او حمله برد و دامن او را گرفت و گفت: به راستی که تو، ناتوان و احمقی؛ با آن کاری که دیروز از تو سر زد. (معلوم می شود که او قبلا هم کار نادرستی انجام داده بوده) حاضران به کمک اسحاق برخاستند و عباس را مورد سرزنش قرار دادند. قاضی رو به امام رضا(علیه السلام) نمود و عرض کرد: یا ابالحسن! شما تشریف ببرید تا امروز مورد لعن پدرتان قرار نگیرم. (1) به خدا سوگند که هیچ کس از پدر به فرزندش آشناتر نیست. به خدا قسم پدرت از نظر ما نه سبک سر بود و نه سست رأی.

عباس به قاضی گفت: خدایت اصلاح کند! آن مهر را بردار و نوشته زیرش را بخوان. ابوعمران قاضی گفت: نه، من برنمی دارم. همان لعنتی که امروز از پدرت به من رسید، مرا بس است. عباس گفت: من مهر آن را برمی گیرم. قاضی گفت: تو خود می دانی. عباس مهر را برداشت و دیدند در آن نوشته است: علی وصی پدر است و اختیار با اوست که برادران دیگر را در وصیت داخل کند یا خارج نماید. (2)

به این ترتیب عباس رسوا و خوار شد و این جریان موجب سرافرازی علی بن موسی الرضا(علیه السلام) گردید. در پایین آن وصیت نامه که عباس مهر آن را گشود، نام این گواهان نوشته شده بود:

1. ابراهیم بن محمد. 2. اسحاق بن جعفر. 3. جعفربن صالح. 4.سعید بن عمران. (3)

امام رضا(علیه السلام) به عباس و دیگر برادرانشان فرمودند: «ای برادران من!

1- (1) . چون در وصیت نامه آمده بود که هرکس این مهر را بشکند، خدا او را لعنت کند.
2- (2) . عیون اخبار الرضا، ج1، ص29.
3- (3) . اصول کافی، ج2ص 100.

می دانم بدهکاری و دیون، شما را بر این کار واداشته است و به غلامش سعید، دستور داد تا بدهکاری برادرانش را معین کند و همه را بپردازد و به ایشان فرمود: به خدا قسم من از همراهی و احسان به شما، تا وقتی که روی این زمین راه می روم، کوتاهی نمی کنم. شما هرچه می خواهید بگویید. عباس گفت: چیزی جز اموال بسیار ما که نزد توست به ما نمی دهی و از اموال ما بیش از این نزد توست. امام(علیه السلام) با منطق حلم، محبت و گذشت فرمود: «هرچه می خواهید بگویید؛ آبروی من آبروی شماست؛ اگر نیکی کنید، نزد خدا پاداش نیکو خواهید داشت و اگر بدی کنید، خداوند بسیار بخشنده و مهربان است. به خدا قسم شما می دانید که من امروز فرزندی ندارم و مرا جز شما وارثی نیست و اگر چیزی از اموال را - به گمان شما - نگاه داشته ام و یا اندوخته ام، تنها برای شماست و به شما بازمی گردد. به خدا قسم از روزی که پدرتان درگذشته است، چیزی به دستم نرسیده، مگر آن که در مصارف آن - همان طور که دیدید - خرج کردم». عباس گفت: «به خدا چنین نیست و خداوند تو را صاحب اختیار ما قرار نداده؛ بلکه او (پدرمان) بر ما حسد برده است...» و سخنی را به زبان آورد که حکایت از بدخویی او می کرد. (1)

امام رضا(علیه السلام) فرمود: «لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم. اما ای برادران! بسیار مایلم که شما خوش وقت باشید. بارخدایا! تو خود می دانی که من خیر آنها را می خواهم و به آنان نیکی و صله رحم کرده و مدارا می کنم و شب و روز به فکر امور آنانم. پس به من جزای خیر مرحمت کن. اگر بدم، سزای بد و اگر نیکم، جزای نیکو بده. بارخدایا! آنها و

1- (1) . تنقیح المقال، ج2، ص130.

کارشان را اصلاح کن. شیطان را از ما و از ایشان دور ساز و آنان را بر طاعت خود یاری کن و در رشد و کمال موفق بدار. اما من ای برادران! از دل، خواهان خوشی شما و کوشا برای اصلاح امور شما هستم و خداوند بر آن چه می گویم گواه است».

اما عباس با این همه رفتار نیک امام رضا(علیه السلام) از جا برخاست و با وقاحت و بی شرمی سخنان امام را رد کرد و گفت: من خوب زبان تو را می شناسم و آفتاب تو نزد من رنگی ندارد. (1)

البته صحت و سقم این روایت به بحث و بررسی بیشتری نیاز دارد تا بتوان دربارهٔ آن ابراز نظر کرد.

برخی گفته اند شیخ طوسی در رجال خود، عباس را جزو اصحاب امام کاظم(علیه السلام) شمرده و او را ثقه دانسته است. (2)

خویی و مامقانی نیز این مطلب را تأیید می کنند و می گویند فقط در یک نسخه از رجال شیخ طوسی دیده شده که وی عباس را ثقه شمرده و در سایر نسخ این مطلب را ذکر نکرده است؛ بنابراین وثاقت او ثابت نمی شود. (3) مامقانی روایتی را که کلینی و صدوق نقل می کنند، را پذیرفته و همان روایت را دلیل بر انحراف عباس می داند. (4)

شوشتری نیز آن روایت را پذیرفته و می گوید این روایت، نهایت مذمت را درباره عباس می رساند و سخن شیخ مفید که گفته «هریک از

1- (1) . اصول کافی، ج2، ص99- 102؛ عیون اخبار الرضا(علیه السلام)، ج1، ص29، تنقیح المقال، ج2، ص130.
2- (2) . رجال طوسی، ص353.
3- (3) .تنقیح المقال، ج2، ص130. معجم الرجال، ج9 ص246.
4- (4) . تنقیح المقال، ج2، ص130.

فرزندان موسی بن جعفر دارای فضل و خصلت های برترند» شامل عباس نمی شود، و اگر هم بشود، منظور فضیلت دنیوی است، نه دینی؛ زیرا عباس فضیلت دینی ندارد. (1)

لیکن خوئی روایتی را که کلینی و صدوق در مذمت عباس ذکر نموده اند، نمی پذیرد و آن را رد می کند. وی می گوید گرچه وثاقت عباس به اثبات نرسیده، ولی نمی شود او را با ذکر این روایت، منحرف شمرد؛ زیرا روایتی که کلینی و صدوق نقل می کنند، ضعیف است؛ (2) خوئی به دو دلیل روایت کلینی را رد می کند:

1. کلینی در جایی که وصیت نامه امام کاظم(علیه السلام) را نقل می کند، در متن روایت، سعد بن ابی عمران را یکی از شهود نام برده و می گوید امام کاظم(علیه السلام) او را یکی از شهود قرار داده و او زیر وصیت نامه امام(علیه السلام) را امضاء کرده، کلینی می گوید: درحالی که شیخ طوسی سعد بن ابی عمران را واقفی مذهب می داند، چگونه می شود امام کاظم(علیه السلام) یک آدم واقفی مذهب و منحرف از دین را وصی خود قرار دهد؟!

2. کلینی احمد بن مهران و ابوالحکم را جزو راویان وصیت نامه امام کاظم(علیه السلام) آورده، درحالی که احمد بن مهران توثیق نشده و ابوالحکم مجهول است و هویت او برای علمای رجال آشکار نیست.

صدوق همان روایتی را که کلینی در اصول کافی، در مذمت عباس نقل می کند، اندک تغییری از طریق دیگر آورده است.

خویی طریق صدوق را نیز نپذیرفته و آن را رد می کند. صدوق، حسن بن احمد بن ادریس و ابراهیم بن عبدالله را جزو راویان خود آورده؛

1- (1) . قاموس الرجال، ج5، ص251.
2- (2) . معجم الرجال الحدیث، ج9، ص246.

درحالی که خویی هر دو نفر را نزد اصحاب رجال موثق نمی داند. (1)

بنابراین انحراف عباس بن موسی از این روایت ثابت نمی شود. با توجه به ضعیف بودن این روایت، نمی توان عباس بن موسی را انسانی منحرف از دین برشمرد؛ به چند دلیل:

1. اگر این روایت صحیح باشد، باید این جریان در منابع تاریخی گزارش شده باشد؛ درحالی که در هیچ یک از منابع تاریخی و حتی منابع روایی این داستان (مخاصمه عباس با علی بن موسی الرضا) را نمی بینیم.

2. گزارش طبری نشان می دهد که او به امام رضا(علیه السلام) علاقه مند بوده و خصومتی با آن حضرت نداشته است.

3. امام کاظم(علیه السلام) زمینی را وقف نمود و اجرای وقف نامه را بر عهده چند تن از فرزندانش (علی، ابراهیم، قاسم، اسماعیل و عباس) گذاشت. این وقف نامه را طوسی و صدوق به طور کامل آورده اند که قسمتی از آن چنین است: اختیار این وقف نامه به دست علی و ابراهیم است. اگر یکی از این دو فوت کرد، قاسم به جای او خواهد بود. اگر یکی از این دو فوت کرد، اسماعیل به جای او خواهد بود، و اگر از بین این دو یکی فوت کرد، عباس به جای او باشد. (2)

این که امام کاظم(علیه السلام) او را ناظر براجرای وقف نامه خود نموده، نشان می دهد که مورد توجه امام(علیه السلام) بوده و امام نسبت به او عنایت داشته است.

1- (1) . معجم الرجال الحدیث، ج9، ص246.
2- (2) . «... وجعل صدقته هذاه إلی علی و ابراهیم فان انقرض احدهما دخل القاسم مع الباقی مکانه، فان انقرض احدهما دخل اسماعیل مع الباقی منهما مکانه، فإن انقرض احدهما دخل العباس مع الباقی منهما...» تهذیب الاحکام، ج9، ص149و150، عیون اخبارالرضا، ج1، ص31.

4. شیخ طوسی در رجال خود، عباس را جزو اصحاب امام کاظم(علیه السلام) و ثقه شمرده (1) است.

مجلسی از قول سید مهدی قزوینی محل دفن عباس بن موسی را در صحن کاظمین می داند (2) و همین مطلب را صاحب مشاهد العتره الطاهره نیز نقل می کند. (3)

بارگاهی نیز در ایران، در شهر بجنورد منسوب به عباس وجود دارد، ولی مدرک معتبری دربارهٔ آن در دست نیست. (4)

اسحاق بن موسی(علیه السلام)

اسحاق بن موسی بن جعفر، ملقب به «امین» از اصحاب و فرزندان بزرگوار امام هفتم(علیه السلام) است که از پدر و برادرش امام رضا(علیه السلام) روایت می کرده است. او را از اصحاب امام رضا(علیه السلام) نیز شمرده اند. (5)

وی در زمان مأمون با دخترعموی خویش ازدواج کرد. برخی می گویند که بر ضد مأمون قیام کرد، اما بعدها مورد بخشش خلیفه قرار گرفت و از جانب او با مردم مناسک حج به جا آورد و در سال 240هجری در مدینه درگذشت و در همان جا به خاک سپرده شد. آرامگاه های منسوب به ایشان در ساوه، اصطخر و اسفراین قرار دارد، که صحت ندارد. (6) ابی نصر بخاری می گوید او در مدینه وفات کرد. (7)

1- (1) . رجال طوسی، ص353.
2- (2) . بحارالانوار، ج19، ص670.
3- (3) . مشاهدالعتره الطاهره، ص260.
4- (4) . دایره المعارف تشیع، ج12، ص70 و69.
5- (5) . معجم الرجال الحدیث، ج3، ص72.
6- (6) . فرزندان چهارده معصوم(علیهم السلام)، ص132.
7- (7) . سر السلسله العلویه، ص41.

اسحاق بن موسی از راویان مؤثق به شمار آمده و برقی و طوسی او را جزو اصحاب امام رضا(علیه السلام) شمرده اند. (1) دو روایت از او در منابع روایی ذکر شده است:

1. اسحاق بن موسی می گوید: برادرم و عمویم از امام صادق(علیه السلام) روایت کردند که فرمود: «سه مجلس است که خداوند آنها را دشمن دارد و عذاب خود را بر اهل آن بفرستد؛ پس با آنان مجالست نکنید. یکی مجلسی که در آن کسی باشد که فتوای دروغ دهد و دیگر مجلسی که ذکر دشمنان ما در آن تازه، ولی ذکر ما در آن کهنه باشد و دیگر مجلسی که مردم را در آن کسی است که از پیروی ما بازمی دارد...». (2)

2. شیخ طوسی در امالی خود یک روایت نقل می کند که راوی آن اسحاق بن موسی است: اسحاق بن موسی از پدرش و او از جدش و او از محمد بن علی، و او از علی بن الحسین و او از حسین بن علی و او از امیرالمومنین(علیه السلام) روایت کرده که فرمود: رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: متقین آقا و بزرگوارند؛ فقها رهبران جامعه اند و نشست و برخاست با آنان عبادت است. (3)

در گزارشی آمده است که اسحاق به خراسان آمد و مأمون دختر عم خود را به او تزویج نمود و در خبر دیگری می گوید: اسحاق بن موسی با

1- (1) . رجال البرقی، ص128.
2- (2) . «عن محمد بن مسلم، عن اسحاق بن موسی قال: حدثنی أخی وعمی، عن ابی عبدالله(علیه السلام) قال: ثلاثه مجالس یمقتها الله ویرسل نقمه علی اهلها فلا تقاعدوهم ولا تجالسوهم...» اصول کافی، ج3، ص87 و88.
3- (3) . «حدثنی اسحاق بن موسی عن ابیه، عن جده عن محمد بن علی عن علی بن الحسین(علیه السلام) عن الحسین ابن علی عن امیرالمؤمنین(علیه السلام) قال: قال رسول الله(صلی الله علیه و آله): المتقون ساده والفقهاء قاده والجلوس الیهم عباده» امالی طوسی، ص351.

امام رضا(علیه السلام) همسفر بود؛ به ساوه که رسید بیمار شد و درگذشت و امام رضا(علیه السلام) او را در همان جا به خاک سپرد. (1)

حسین بن موسی(علیه السلام)

اشاره

حسین یکی دیگر از فرزندان امام کاظم(علیه السلام) است. تاریخ ولادت و وفات او مشخص نیست، اما از روایات به دست می آید که شخصی جلیل القدر و والامقام بوده است. زندگی او از چند جهت قابل بررسی است:

1. جایگاه او نزد سه امام: امام کاظم(علیه السلام)، امام رضا(علیه السلام) و امام جواد(علیه السلام).

2. حسین احادیث بسیاری از پدرانش نقل نموده که در کتب معتبر روایی مثل کافی و من لایحضره الفقیه نقل شده است.

3. بارگاه حسین، که دست کم چهار مکان برای آن ذکر کرده اند.

1-جایگاه حسین نزد امامان(علیه السلام)

آن چه که دلیل بزرگی مقام حسین در نزد امامان(علیه السلام) است، روایتی است که بزنطی نقل کرده که از امام جواد(علیه السلام) پرسیدند: کدام یک از عموهایت نسبت به شما نیکوکارترند؟ فرمود: حسین. وقتی امام رضا(علیه السلام) شنید، فرمود: به خدا سوگند راست گفته است؛ وی نسبت به او از همه نیکوکارتر و خیرخواه تر بود. (2)

این روایت به ما نشان می دهد که امام رضا و امام جواد(علیه السلام) حسین بن موسی را تأیید کرده اند و بر شخصیت و مقام علمی او که از پدرش روایت نقل می کند، هیچ خدشه ای نیست.

1- (1) . مروری به جغرافیای ساوه، ص69.
2- (2) . «ای عمومتک أبر بک؟ فقال: الحسین، قال الامام الرضا(علیه السلام) صدق والله، وهو أبرهم واخیرهم.» حیاه الامام موسی بن جعفر، ج2، ص418.

2-حسین و امامت امامان(علیهم السلام)

حسین درباره برادرش امام رضا(علیه السلام) ماجرایی را نقل می کند که از علم امامت امام رضا(علیه السلام) حکایت می کند. می گوید: ما گروهی از جوان های بنی هاشم در اطراف برادرم ابوالحسن الرضا(علیه السلام) جمع بودیم؛ ناگهان جعفر بن عمر علوی با چهرهٔ ژولیده از آن جا عبور کرد. به یکدیگر نگریستیم و به جعفر خندیدیم.

امام رضا(علیه السلام) رو به ما کرد و فرمود: به زودی او را خواهید دید که دارای ثروت و پیروان زیادی خواهد شد. حسین بن موسی می گوید بیش از یک ماه نگذشته بود که جعفر والی مدینه شد و کارش سروسامان گرفت و با خدم و حشم رفت و آمد می کرد. (1)

صدوق از حسین روایت می کند که گفت: یک روز که هوا کاملاً صاف بود و اثری از ابر در آسمان ظاهر نبود، با اباالحسن الرضا(علیه السلام) به بیابانی رسیدیم؛ به من فرمود: آیا با خود لباسی که شما را از باران حفظ کند برداشته اید؟ عرض کردم: خیر، چه نیازی داریم؟! هوا که ابری نیست و خبری از آمدن باران نیست. فرمود: اما من با خود آورده ام و به زودی باران شما را خواهد گرفت. حسین گوید: اندکی نرفته بودیم که ابری در آسمان پدید آمد و بر ما باریدن گرفت و همه به فکر خود بودیم و هیچ کس از ما باقی نماند، مگر آن که خیس شده بود. (2)

و می گوید: من و علی بن جعفر در مدینه خدمت امام جواد(علیه السلام) بودیم. مردی از اعراب در آن مجلس نشسته بود؛ پرسید: این جوان کیست؟ و با دست اشاره به امام جواد(علیه السلام) نمود. گفتم: این وصی رسول

1- (1) . حیاه الامام موسی بن جعفر، ج2، ص418 و عیون اخبار الرضا(علیه السلام)، ج2، ص209.
2- (2) . عیون اخبار الرضا(علیه السلام)، ج2، ص223.

خدا(صلی الله علیه و آله) است. گفت: سبحان الله، اکنون رسول خدا دویست سال است که از این جهان رفته، این جوان چگونه می تواند وصی آن حضرت باشد؟! گفتم: این وصی علی بن موسی است و او وصی موسی بن جعفر و جعفربن محمد، وصی محمد بن علی و محمد وصی علی بن الحسین و علی وصی حسین و حسین وصی حسن و حسن وصی امیرالمومنین علی بن ابی طالب(علیه السلام) است و علی بن ابی طالب وصی رسول خدا(صلی الله علیه و آله) است. (1)

این دو گزارش نشان می دهد که حسین به مسئله امامت اعتقاد داشته و در تبلیغ و دفاع از آن نیز می کوشیده است. همان گونه که اشاره شد امامان معصوم(علیه السلام) با توجه به اعتقاد حسین به امامت و فروتنی او در برابر امام، ازحسین بن موسی به نیکی یاد کرده اند و او را مورد ستایش قرار داده اند.

3-جایگاه روایی حسین بن موسی(علیه السلام)

حسین بن موسی(علیه السلام) عالمی جلیل القدر بود. او چندین روایت عالی از پدرش موسی بن جعفر(علیه السلام) نقل کرده که آن روایات در کتب معتبر شیعه مثل کافی، تهذیب الاحکام، ومن لایحضره الفقیه آمده است که به چند نمونهٔ آن اشاره می شود:

1. علی بن الحسین عبن سعد عن احمد بن محمد بن عیسی عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن الحسین بن موسی عن جعفر بن عیسی، قال: قدم ابوعبدالله(علیه السلام) مکه فسألتی عن عبدالله بن اعین، فقلت مات؟ قلت نعم. قال: فانطلق بنا الی قبره حتی نصلّی علیه قلت نعم، فقال: لا ولکن نصلّی علیه ههنا فرفع یدیه یدعو واجتهد فی الدعاء و ترحیم علیه. (2)

1- (1) . رجال کشی، ص427 و 428 و معجم الرجال الحدیث، ج6، ص98.
2- (2) . جلوه گاه نور، ص38.

حسین بن موسی(علیه السلام) از جعفر بن عیسی نقل می کند: در مکه در خدمت امام صادق(علیه السلام) بودیم. امام از عبدالله پسر اعین پرسیدند. گفتم: فوت کرد. فرمود: مرد؟! عرض کردم: بله، فرمود: آیا در کنار قبر او نماز و دعا کرده اید؟ عرض کردم: بله. فرمود: نکرده اید، ولی ما در این جا برای او دعا می کنیم. سپس دست های مبارک خود را بلند کرد و از خدای متعال برای او رحمت و آمرزش طلبید.

2. احمد بن محمد عن الحسین بن موسی(علیه السلام) بن جعفر(علیه السلام) عن امّه و امّ احمد بن موسی(علیه السلام) بن جعفر(علیه السلام) قالتا کنا مع ابن الحسین(علیه السلام) بالبادیه و نحن نرید بغداد، فقال: لنا یوم الخمس اغتسلا الیوم لغد یوم الجمعه فان الماء غدا بها قلیل فاغتسلنا یوم الخمیس لیوم الجمعه. (1)

حسین بن موسی(علیه السلام) از مادرش و مادر احمد بن موسی(علیه السلام) نقل می کند: ما به همراه امام کاظم(علیه السلام) در بیابانی بودیم و مقصدمان بغداد بود. آن حضرت در روز پنجشنبه ما را فرمان داد تا غسل جمعه کنیم؛ زیرا فردا آب کم می شد. آن گاه ما روز پنجشنبه به قصد روز جمعه غسل کردیم.

علی بن محمد عن صالح بن حماد، عن ابراهیم بن عقبه عن الحسین بن موسی(علیه السلام) قال: کان ابوالحسن(علیه السلام) مع رجل عند قبر رسول الله(صلی الله علیه و آله) فنظر الیه وقد اخذ الحناء من یدیه، فقال بعض اهل المدینه: اما ترونا لی هذا کیف اخذ الحناء من یدیه فالتفت الیه فقال له: فیه ما نخبره وما لانخبره ثم التفت الی فقال: انه من اخذ (من) الحناء بعد فراغه من اطلاء النوره من قرنه إلی قدمه أمن من الدواء الثلاثه: الجنون والجذام والبرص.

حسین بن موسی(علیه السلام) گفت: در خدمت پدرم حضرت کاظم(علیه السلام) با مردی

1- (1) . تهذیب الاحکام، ج1، ص365.

در کنار قبر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بودم پس به او نگاه کردم و دیدم به دستش حنا زده است. بعضی از مردم مدینه گفتند: مگر نمی بینید که چگونه دست خود را به حنا رنگ کرده است؟! پس امام(علیه السلام) به او توجه فرمود وگفت: آیا می خواهید برای شما خبر دهم از آن چه که نمی دانید؟ پس نظر کرد به سوی ما و فرمود: هر کس بعد از فراغت از نوره حنا بزند در هرجای بدن که مو می روید، از این سه مرض مصون می شود: دیوانگی، خوره و پیسی. (1)

4-مدفن حسین بن موسی(علیه السلام)

درباره مدفن حسین بن موسی اختلاف است. بعضی مدفن او را در شیراز می دانند و بعضی دیگر کوفه را نام می برند و بنابر قولی وی در طبس مدفون است.

غیر از (طبس) که به قرن پنجم بازمی گردد، هیچ یک از این ادعاها قدمت تاریخی ندارد و دلیلی قانع کننده ای ارائه نمی دهد. قدیمی ترین اقوال که مدفن حسین را در شیراز ذکر می کند، به اوائل قرن هشتم، برمی گردد که صاحب شَدّ الازار، آن را گفته است. و سپس مجلسی و دیگران آن را پذیرفته اند و بر این اعتقادند که مدفن حسین بن موسی در شیراز است.

5-بررسی اقوال دربارۀ مدفن حسین

الف) شیراز

اولین منبعی که شیراز را مدفن حسین بن موسی ثبت کرده، کتاب شَدّالازار متعلق به قرن هشتم هجری است.

1- (1) . فروع کافی، ج6، ص523.

شَدّالازار آشکار شدن قبر حسین بن موسی را این گونه گزارش می کند:

قتلغ خان، حاکم شیراز باغی داشت که شب های جمعه نوری را در آن مشاهده می کنند که در مکانی از باغ می درخشد. خبر به قتلغ خان می رسد و او پس از مشورت با اهل علم، دستور می دهد تا برای یافتن حقیقت، خاک آن موضع را بردارند. چون زمین را شکافتند، جسدی یافتند که صحیح و سالم و تازه بود؛ درحالی که نوری از چهره صاحب جسد ساطع بود و در یک دست صاحب جسد، قرآن و در دست دیگرش شمشیری قرار داشت.

از نشانه های روشن و دلایل محکم دریافتند که آن جسد شریف متعلق به سید علاءالدین حسین بن موسی کاظم(علیه السلام) است. آن گاه قتلغ خان دستور داد تا گنبد و بارگاهی بر مرقد مطهرش بسازند. (1)

مجلسی در بحار می نویسد: «بعضی نوشته اند که علاءالدین حسین بن موسی را درحال ورود به این باغ شناختند و فهمیدند که او از بنی هاشم است، پس او را کشتند. بعد از مدت ها آن باغ خراب شد و آثار آن از بین رفت و تنها تلی از خاک باقی ماند تا این که در دوران صفویه قبر این بزرگوار را از علامات یاد شده شناختند». (2)

فرصت الدوله نیز در آثار العجم می گوید: «بنابر آن چه فقیر تتبع یافتم، این است که آن بزرگوار در باغ قتلغ خان تشریف برده و او را شناختند و شهیدش نمودند». (3)

ص:104

1- (1) . شَدّ الازار، ص260؛ بحارالانوار، ج19، ص669 و شرح احوال و شخصیت حسین بن موسی کاظم(علیه السلام)، ص39.
2- (2) . بحارالانوار، ج19، ص670.
3- (3) . آثار العجم، ص454.

یکم: بررسی گزارشی ملک الکتاب شیرازی

ملک الکتاب شیرازی در ریاض الانساب درباره آمدن حسین بن موسی به شیراز و جریان شهادت او و آشکار شدن مرقد حسین چنین آورده است:

«سید علاءالدین حسین بن موسی بن جعفر(علیه السلام) برادر کوچک تر احمد بن موسی است. به سن سیزده سالگی، بوده که بعد از تفرقه امام زادگان در شیراز، در محله باغ قتلغ خان افتاد. در آن محله شاه را باغی بود. آن بزرگوار به در باغ رسید و از ترس معاندین خود را در آن باغ پنهان ساخت. چون سه روز گذشت، باغبان اطلاع یافته به جست وجوی او برآمد، تا آن که آن معصوم را دید که بر نهر آب مشغول گرفتن وضوست؛ پس آن ظالم از عقب آن امام زاده برآمد و بیلی در دست داشت، بر سر آن مظلوم زد، چون حسین این را بدید فرار نمود. باغبان او را تعقیب نمود و چند بیلی دیگر بر او زد و بدن او را پاره پاره نمود و دور انداخت. جمعی از دوستان اهل بیت خبر یافته و در شب قطعات بدن حسین را جمع آوری نموده و دفن نمودند. تا زمان سلطان اتابک که آثار غریبه از آن موضع ظاهر گردید. اتابک گنبدی بر قبر شریفش بنا کرد و به گنبد باغ اشتهار یافت». (1)

دوم: بررسی گزارش ریاض الانساب

خبری را که صاحب ریاض الانساب (ملک الکتاب شیرازی) درباره حسین بن موسی(علیه السلام) نقل می کند، از چند جهت مخدوش به نظر می رسد:

این که وی سن حسین بن موسی را تعیین می کند و می گوید وقتی که حسین به شیراز آمد، سیزده سال داشت. با دقت در تاریخ زندانی شدن امام موسی کاظم(علیه السلام) و شهادت آن حضرت، بطلان این گفته

1- (1) . ریاض الانساب، ص154.

صاحب ریاض الانساب برای ما روشن می شود.

مشهور، شهادت امام کاظم(علیه السلام) را در سال 183 و زندانی شدن آن حضرت را سال 179 هجری می داند. بنابراین امام چهار سال آخر عمر خود را در زندان گذرانده و ارتباطی با همسران خود نداشته است. حسین بن موسی بین سال های 201 تا 203هجری به ایران آمده؛ بنابراین وی بیش از 20سال سن داشته است؛ زیرا آمدن امام زادگان از نسل امام کاظم(علیه السلام) بعد از جریان ولایت عهدی امام رضا(علیه السلام) می باشد، نه قبل از آن.

غیر از امام رضا(علیه السلام) سنّ هیچ یک از فرزندان امام کاظم(علیه السلام) در تاریخ مشخص نیست و هیچ یک از منابع تاریخی معتبر که شرح احوال فرزندان امام کاظم(علیهم السلام) را آورده اند، به سن آنها اشاره نمی کند. این که صاحب ریاض الانساب آن را چگونه به دست آورده، جای تأمل است.

تعدادی از منابع انساب، حسین بن موسی را دارای نسل می دانند و نوشته اند که وی فرزندانی داشته است. صاحب عمده الطالب از قول ابن طباطبای نسابه نقل می کند:

«حسین بن موسی دارای نسل بوده و عبدالله و عبیدالله و محمد از نسل او در طبس بوده اند». (1)

ابی الحسن العمری صاحب المجدی نیز می گوید: «حسین بن موسی فرزند داشته، ولی نسل او منقرض گردیده است». (2)

و تهذیب الانساب عبدالله و عبیدالله و محمد را از فرزندان حسین برمی شمرد. (3) صاحب الفخری نیز او را دارای نسل می داند. (4)

1- (1) . عمده الطالب، ص198.
2- (2) . المجدی، ص299.
3- (3) . تهذیب الانساب، ص166.
4- (4) . الفخری فی الانساب الطالبیین، ص21.

بنابراین، خبر ریاض الانساب درست نیست، زیرا کسی نمی تواند در سن سیزده سالگی سه فرزند داشته باشد.

خبری که ریاض الانساب نقل می کند، با خبری که جنید شیرازی در شَدّالازار نقل می کند، تفاوت دارد:

صاحب شَدّالازار می گوید: موقعی که بدن آشکار گردید، صحیح و سالم بود و در یک دستش قرآن و در دست دیگرش شمشیر قرار داشت؛ در حالی که صاحب ریاض الانساب می گوید: بدن حسین را باغبان قتلغ خان، قطعه قطعه نمود.

صاحب ریاض الانساب می گوید که بدن حسین را شیعیان جمع کردند و به خاک سپردند؛ اگر چنین بود، باید مدفن او پیش از قرن هشتم مشهور می شد، نه این که در قرن هشتم پیدا شود و قبل از آن هیچ سابقهٔ تاریخی نداشته باشد.

سوم: بررسی منابع تحقیقاتی

منابع زمان حاضر درباره حسین بن موسی(علیه السلام) عموما تحت تأثیر حرف سلطان الواعظین شیراز در کتاب شب های پیشاور قرار گرفته اند و به آن استناد کرده اند.

وی مدعی شده که حسین بن موسی همراه برادرانش احمد و محمد به شیراز آمد؛ درحالی که 15هزار نفر از امام زادگان و سادات بنی هاشم و غلامان و سایر شیعیان، آنان را همراهی می کردند و در جنگ با قتلغ خان حاکم شیراز شکست خوردند و در خفا زندگی می کردند تا این که به مرور زمان به شهادت رسیدند. (1) ولی این خبر در هیچ منبع تاریخی نیامده و خود سلطان الواعظین هم مدرکی ارائه نکرده است. بنابراین معتبر نیست.

1- (1) . شب های پیشاور، ص115.

ب) کوفه

سید حسین براقی، صاحب کتاب تاریخ کوفه گوید: «حسین بن موسی کاظم(علیه السلام) در کوفه جان سپرد و در عباسیه دفن شد. به نظر من آن قبری که در نزدیکی امّ بعرور است و به قبر حسین شهرت دارد، از آن حسین بن موسی است». (1)

عبدالرزاق کمونه از قول سید جمال الدین عبدالله جرجانی نقل می کند که قبر حسین بن موسی در کوفه است. (2)

البته گزارشی نیز از قرن پنجم وجود دارد که می گوید حسین بن موسی به بغداد آمد. این خبر راصاحب منتقله الطالبیه از قول ابن طباطبا که وی نیز کتابی به همین نام داشته، می آورد. (3) ولی این گزارش نمی گوید که وی در کوفه وفات کرده؛ اما به عنوان یک احتمال می شود آن را پذیرفت.

ج) دزفول

صاحب کتاب المناهل الضرب می گوید: من قوم بزرگی را در قریه ای از توابع دزفول به نام «دهلور» دیدم که ادعا داشتند ما از فرزندان حسین بن موسی هستیم و بارگاهی در آن جا بود که می گفتند از آنِ حسین بن موسی است. (4)

د) طبس

صاحب کتاب آثار باستانی و معماری بقاع متبرکه اطراف شهرستان سبزوار و اسفراین می نویسد: «بقعه ای در طبس هست که منسوب به حسین بن موسی(علیه السلام) می باشد. تاریخ اولیه بنا به 494ه ق بازمی گردد و

1- (1) . تاریخ کوفه، ص105.
2- (2) . مشاهد العتره الطاهره، ص197.
3- (3) . منتقله الطالبیه، ص219.
4- (4) . مناهل الضرب، ص393.

بعد از آن تعمیرات اساسی در این بقعه صورت گرفته است». (1)

البته مدفن حسین بن موسی در طبس، قدمت تاریخی دارد و علمای انساب به آن اشاره نموده اند، ولی با یقین آن را تأیید نکرده اند.

رازی آورده است: طبسیون بر این باورند که مدفن حسین بن موسی در طبس است و اولاد او نیز در طبس بوده اند و ساداتی از نسل او در طبس هستند. (2)

صاحب کتاب تهذیب الانساب که در قرن پنجم می زیسته نیز می گوید: قومی در طبس هستند که خود را منتسب به حسین بن موسی می دانند؛ ولی او و دیگر علمای انساب آورده اند که این قوم با یکی از علمای انساب مکاتبه نمودند و می خواستند که نسب نامه خود را تأیید کنند، ولی جواب مثبت دریافت نکردند. (3)

سید حسین موسوی به نقل از انساب الطالبیه نوشته اسماعیل مروزی آورده است: طبسی ها گمان می کنند که حسین بن موسی در طبس وفات یافته و قبر او در آن جاست و اولاد او در آن جا هستند. (4)

البته اسماعیل مروزی در کتاب الفخری که موجود است نیز می گوید: نسل حسین بن موسی در طبس می باشد. (5) صاحب کتاب المنتقله الطالبیه (محمد حسینی) که در قرن پنجم بوده نیز گزارش کرده که حسین بن موسی در طبس وفات یافته و قبر او در آن جاست. (6)

1- (1) . آثار باستانی و معماری بقاع متبرکه، ص106.
2- (2) . الشجره المبارکه، ص113.
3- (3) . تهذیب الانساب، ص166 و عمده الطالب، ص198.
4- (4) .تاریخ المشاهد المشرفه، ج1، ص136.
5- (5) . الفخری فی انساب الطالبیین، ص21.
6- (6) . المنتقله الطالبیه، ص419.

به احتمال بسیار مدفن حسین بن موسی در طبس خواهد بود؛ زیرا قدمت تاریخی آن از شیراز بیشتر است و از سوی دیگر، علمای انساب به آن اشاره نموده اند؛ گرچه آن را با یقین تأیید نکرده اند. نامه ای منسوب به امام رضا(علیه السلام) در بقعه امام زاده حسین طبس وجود دارد که امام رضا(علیه السلام) از آمدن حسین به آن جا خبر داده است. (1)

هارون بن موسی(علیه السلام)

اشاره

یکی دیگر از فرزندان امام موسی کاظم(علیه السلام) هارون است. تاریخ ولادت و وفات او مشخص نیست. نقل کرده اند که حکومت عباسی بر وی سخت گرفت و نبردی میان او و نیروهای حکومت درگرفت که باعث مجروح شدن هارون شد. او به «شهرستان» متواری شد و به روستایی رفت و در میان مزارع آن جا ضعف بر وی چیره شد. صاحب مزرعه او را معالجه کرد تا بهبود یافت. مدت زمانی در آن جا ماند تا این که خبر حضور او در آن جا پیچید. روزی در هنگام غذا خوردن، ماموران مأمون بر او حمله بردند و او را به قتل رساندند و در همان جا دفن شد. (2)

بررسی اقوال دربارهٔ مدفن هارون

دربارهٔ مدفن هارون بن موسی کاظم(علیه السلام) اختلاف شدید وجود دارد و مناطق مختلفی را نام برده اند این اقوال که قابل تأمل است و نیاز به بررسی دارد:

1. ساوه

در ده کیلومتری ساوه، مزاری است که به نام امام زاده هارون بن موسی کاظم(علیه السلام) شناخته می شود.

1- (1) . بناهای تاریخی طبس، ص72.
2- (2) . حیاه الامام موسی بن جعفر(علیه السلام)، ج2، ص435.

در شرح حال او آورده اند که وی پس از پراکنده شدن سادات به وسیله عباسیان، با جراحات بسیار داخل مزرعه ای از قریه «ورزنه» از توابع ساوه شد و در حال ضعف و اغما افتاد. در این حال کشاورزی در حین سرکشی به زراعت خود، آن جناب را می بیند و پس از جویا شدن احوال او، به منزل می رود تا غذا و دارو برای پذیرایی و معالجه جراحاتش بیاورد، اما در بین راه با سربازان مأمون برمی خورد که درجست وجوی هارون بودند. زارع برای گرفتن جایزه، به جای آوردن غذا و دارو، دشمن مسلح را به سر هارون می آورد. آنها نیز فوراًهارون را به قتل می رسانند. زوار این مرقد هنوز به زارع مذکور لعنت می فرستند. (1)

2. طالقان

باقرشریف قرشی می گوید: مشهور آن است که هارون بن موسی کاظم(علیه السلام) در یکی از روستاهای طالقان از دنیا رفته و در همان جا مدفون شده است و مرقدی دارد که زیارتگاه مردم است و در سال 853 هجری بنا شده و بر ضریح آن نوشته شده است:

«این قبر امام زاده هارون، فرزند سلطان پرهیزکاران و امام اولیا موسی کاظم(علیه السلام) است». (2)

روضاتی صاحب جامع الانساب نیز معتقد است مدفن هارون بن موسی(علیه السلام) در طالقان می باشد. البته وی جاهای دیگری را نیز نام برده است. (3)

1- (1) . جامع الانساب، ص56 و قیام سادات علوی، ص161.
2- (2) . حیاه الامام موسی بن جعفر(علیه السلام)، ج2، ص435.
3- (3) . جامع الانساب، ص56.

بهروز محمدبیگی کتابی با نام زندگی نامه امام زاده هارون برادر بزرگوار امام رضا(علیه السلام) در جوستان طالقان نوشته و در این کتاب ادعا کرده که کتب معتبر انساب به مدفن امام زاده هارون در طالقان اشاره نموده اند و آن جا را مدفن وی ذکر کرده اند. وی از کتاب هایی چون سرالسلسله العلویه نوشتهٔ ابی نصر بخاری (متوفی قرن چهارم) و تهذیب الانساب نوشتهٔ عبیدلی، (قرن پنجم)، و لباب الانساب نوشته علی بن زید بیهقی (قرن ششم) و سراج الانساب و دیگر کتب نام می برد. (1)

من این کتاب ها را بررسی کردم، اما در این کتب هیچ اشاره ای به این ادعا نشده است و ادعای نویسنده کتاب زندگی نامه هارون بن موسی درست نیست. بعضی از منابع متأخر مثل الناسخ التواریخ و منتخب التواریخ آورده اند که بارگاهی منسوب به امام زاده هارون در طالقان می باشد. (2)

3. اصفهان

در کتاب مزارات اصفهان آمده است که جناب «هارون ولایت» بنابر آن چه نسب شناس محترم، مرعشی نجفی(ره) به نقل از حواشی نسب شناس جلیل القدر «میرمحمد قاسم مختاری سبزواری» در تعلیقات خود بر عمده الطالب نوشته است، فرزند بلاواسطه حضرت امام کاظم(علیه السلام) است. کتاب مزارات اصفهان می گوید: پس بنابراین باید زائرین این مرقد شریف با اطمینان خاطر و یقین او را فرزند حضرت کاظم(علیه السلام) دانسته و زیارتش را موجب رضا و خوشنودی رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) و در نتیجه رضای خدای کریم بدانند.

این بنا در محله قدیم «میدان کهنه»، در مقابل مسجد علی، قرار دارد

1- (1) . زندگی نامه امام زاده هارون، ص148.
2- (2) . ناسخ التواریخ، ج7، ص307 و منتخب التواریخ، ص530.

که از جمله آثار باستانی است. اصل بنا مربوط به دورهٔ سلاجقه می باشد و در اوائل قرن دهم هجری به سال 918 تعمیرات اساسی در آن انجام گرفته و تجدید بنا شده است. (1)

صاحب کتاب تاریخ المشاهد المشرفه می گوید: آن که در اصفهان دفن است، هارون بن محمد بن جعفر بن محمد بن هارون بن موسی کاظم(علیه السلام) می باشد، نه هارون فرزند بدون واسطه آن حضرت. (2)

رفیعی، یکی از امام زادگان اصفهان را امام زاده «هارون ولایت» معرفی می کند و می گوید: در کیفیت انتساب این امام زاده اختلاف است. برخی او را از اولاد و احفاد امام هادی(علیه السلام) دانسته اند و برخی دیگر گفته اند که او هارون بن محمد بن زید بن الحسن است و عده ای دیگر او را فرزند بدون واسطه امام کاظم(علیه السلام) ذکر نموده اند. (3)

مؤلف میزان الانساب هارون را از احفاد امام هادی می داند. (4) جزی در شرح حال هارون آورده است که برخی وی را از روات و محدثین می دانند و عده ای دیگر او را از احبار یهود شمرده اند. جزی در پایان نتیجه می گیرد که این اقوال عموماً بی مأخذ می باشد و انتساب وی به ائمه اطهار(علیهم السلام) درست است. وی مشخص نمی کند که نسب هارون به کدام یک از ائمه می رسد. (5)

در نتیجه می توان گفت که بارگاه های متعددی در شهرهای مختلف ایران به امام زاده هارون منسوب است؛ ولی هیچ یک از این اقوال منبع و

1- (1) . مزارات اصفهان، ص346.
2- (2) . تاریخ المشاهد المشرفه، ج1، ص49.
3- (3) . آثار ملی اصفهان، ص777.
4- (4) . میزان الانساب، ص47.
5- (5) . رجال اصفهان، ص192.

مأخذ معتبری ندارد. بنابراین نمی توان به آنها اعتماد کرد و مدفن این امام زاده نامشخص باقی می ماند.

4. مدینه

سیدحسین موسوی پس از بیان چند قول که مدفن هارون بن موسی کاظم(علیه السلام) را در مناطق مختلف ذکر کرده اند، خود می گوید مدفن هارون بن موسی در مدینه است و جاهای دیگر را ضعیف می داند. (1)

5. کاشان

صاحب کتاب تاریخ کاشان یکی از امام زاده گان این شهر را امام زاده هارون معرفی می کند. (2) عبدالرزاق کمونه نیز مدفن هارون را در کاشان ذکر می کند. (3) در کتاب امام زادگان معتبر آمده است که یکی از امام زادگان کاشان امام زاده هارون است که در جانب شرقی خیابان بابا افضل کاشان قرار دارد و دارای صحن و سراست. (4)

محمد بن موسی(علیه السلام)

اشاره

یکی دیگر از فرزندان امام موسی کاظم(علیه السلام) محمد است. تاریخ ولادت و وفات او مشخص نیست. شرح احوال محمد بن موسی(علیه السلام) به اختصار در کتب رجال و تراجم آمده است. آن چه که در زندگی محمد بن موسی قابل توجه است، این است که او بنده مخلص خدا و در طاعت و عبادت خداوند، سرآمد روزگار خویش بوده است. محمد

1- (1) . المشاهد العتره الطاهره، ص178.
2- (2) . تاریخ کاشان، ص429.
3- (3) . المشاهد العتره الطاهره، ص178.
4- (4) . امام زاده گان معتبر، ص37.

بن موسی را به سبب کثرت عبادت، «محمد عابد» گفته اند. (1)

محمد بن موسی، مردی جلیل القدر و صاحب صلاح و فضل بود. وی همواره با وضو و طهارت بود و بسیار نماز می خواند. شب ها مشغول عبادت و نماز بود و چون از نماز فارغ می شد، لحظاتی استراحت می کرد و دوباره برمی خواست و مشغول وضو و نماز می شد و این عادت او بود و تا صبح این کار را تکرار می کرد.

هاشمیه، کنیز رقیه دختر امام کاظم(علیه السلام) دراین باره می گوید: هیچ گاه من محمد را ندیدم مگر این که این آیه از کتاب خدا به یادم می افتاد (کانُوا قَلِیلاً مِنَ اللَّیْلِ ما یَهْجَعُونَ) 2 و (2)

صاحب کتاب تحفه العالم می گوید: محمد بن موسی از اجرت دست خود که قرآن را کتابت می نمود، بندگان زیادی را آزاد کرد. (3) مجلسی محمد بن موسی را در رجال خود ممدوح شمرده است. (4)

بررسی اقوال مدفن محمد بن موسی(علیه السلام)

برای محمد بن موسی چهار مکان را ذکر کرده اند که وی در یکی از این چهار مکان مدفون است: 1. شیراز 2. قم 3. یزد 4. گناباد.

1. شیراز

قدیمی ترین منابع دربارهٔ مدفن محمد بن موسی به نیمه اول قرن هشتم هجری باز می گردد که قبر ایشان را در شیراز ذکر کرده و از آن زمان

1- (1) . جامع الانساب، ص109.
2- (3) . الارشاد، ج2، ص245.
3- (4) . تحفه العالم، ج2، ص31.
4- (5) . الوجیزه، ص216.

مردم به زیارت او مشرف می شوند و به او توسل می جویند. آن منابع عبارت است از: شیراز نامه، نوشته زرکوب شیرازی (سال 737) و شَدّالازار که در نیمه دوم قرن هشتم توسط جنید شیرازی نوشته شده است. حمدالله مستوفی نیز که نزهه القلوب را در قرن هشتم تألیف نموده گزارش می کند که محمد بن موسی در شیراز مدفون است. (1)

اما پیش از قرن هشتم هیچ منبع دیگری آن را گزارش نکرده است. منابع پیشین نیز به کیفیت آمدن محمد بن موسی اشاره ننموده اند و زمان آن را نیز تعیین نکرده اند؛ ولی بعضی از نویسندگان معاصر، مثل علی اکبر تشیّد و سلطان الواعظین شیرازی، گفته اند که محمد همراه کاروان احمد بن موسی که به قصد دیدار حضرت رضا(علیه السلام) عازم ایران بود، به ایران آمد. علی اکبر تشید می نویسد: یکی دیگر از برادران امام رضا(علیه السلام) به نام احمد بن موسی از حیله مأمون آگاه شد و همراه سه هزار تن و به روایتی دوازده هزار نفر از بغداد قیام کرد. قتلغ خان کارگزار مأمون در شیراز به امر خلیفه با او به مقابله برخاست و بعد از نبردی شدید، او و برادرش محمد عابد را به شهادت رساند. (2)

سلطان الواعظین می گوید: کاروان احمد بن موسی 15هزار نفر بود و احمد بن موسی در نامه ای از مأمون و امام رضا(علیه السلام) برای زیارت امام رضا(علیه السلام) اجازه گرفته بود؛ اما وقتی که حرکت این جمعیت انبوه به گوش خلیفه رسید، دستور داد که آنان را متوقف کنند و اجازه ندهند که به سوی مرکز خلافت (مرو) حرکت کنند. از این رو قتلغ خان، حاکم شیراز مانع حرکت آنان شد و نگذاشت که به سوی مرو حرکت کنند.

1- (1) . نزهه القلوب، ص138.
2- (2) . قیام سادات علوی، ص169.

پس میان احمد بن موسی و قتلغ خان جنگ شدیدی رخ داد و یاران احمد بن موسی متفرق شدند. احمد بن موسی و حسین بن موسی و محمد بن موسی در شیراز مخفیانه زندگی می کردند تا این که به مرور زمان هر کدام به گونه ای شهید شدند. (1)

البته نیشابوری در لب الانساب نیز از قیام احمد بن موسی، گزارش کرده که وی بعد از بغداد، به قصد خوان خواهی امام رضا(علیه السلام) به راه افتاد. در قم و ری با حاکمان جنگید، اما در اسفراین لشکر مأمون بر وی حمله برد و او را شهید کرد و مدفن او در آن جاست. (2)

البته این سه گزارش ارزش تاریخی ندارند. علی اکبر تشیّد به بحرالانساب حبیب پوردکنی استناد می کند؛ اما آن کتاب دارای اعتبار کافی نیست. سلطان الواعظین این مطلب را ذکر نکرده است.

اگر این گزارش که احمد بن موسی با 15 هزار نفر عازم ایران شد، صحت داشت، حتماً کتب تاریخی حادثه ای با این اهمیت را گزارش می کردند. ذکر نشدن آن در منابع معتبر تاریخی، دلیل صحت نداشتن آن می باشد.

الف) بررسی گزارش شَدّ الازار

جنید شیرازی در کتاب خود به نام شَدّالازار که در نیمه آخر قرن هشتم تألیف نموده، درباره محمد بن موسی چنین گزارش می کند:

«مقبره حضرت سید میرمحمد، برادر حضرت امیر محمد، زیارتگاهی پربرکت و عالی مرتبه است که محل وثوق و اعتماد مردم برای نیایش به درگاه پروردگار می باشد.

1- (1) . شب های پیشاور، ص120و115.

2- (2) . اعیان الشیعه، ج10، ص186و 187، به نقل از لباب الانساب نیشابوری.

نیکوکاران و پرهیزکاران آن جا سکونت می گزینند و بر مرقد مبارکش پیمان می بندند و رجال الغیب برای نزدیکی به خداوند متعال بر آن تربت شریف حضور می یابند. تاریخ آن را می توان با توجه به تاریخ برادرش احمد بن موسی، با تتبع و دقت به دست آورد. رحمت خدا برآنان باد». (1)

ب) بررسی گزارش زرکوب شیرازی

زرکوب شیرازی در شیراز نامه گزارش می کند که مدفن محمد بن موسی در شیراز است و دوست داران به زیارت او می روند و بارگاه او در بازار بزرگ شیراز قرار دارد. (2)

جزائری می گوید: مدفن محمد بن موسی در شیراز می باشد و من او را زیارت کرده ام. (3)

ج) بررسی گزارش محمدحسین رستگار

محمدحسین رستگار در کتاب خود به نام محبان اهل بیت که درباره شخصیت و شرح احوال حسین بن موسی نوشته، درباره محمد بن موسی آورده است:

«میرزا عنایت الله دستغیب در حدود سنه 725 در خانه اش نوری مشاهده می کند و بعد از جست وجو، به لوح قبری برمی خورد و معلوم می شود که جسد مطهر سید امیر محمد، در خانهٔ او مدفون است. میرزا عنایت الله، خود بانی بارگاه محمد بن موسی می شود و چندین خانهٔ اطراف را خریده و آن را توسعه می دهد و بعد املاکی را بر آن وقف می کند». (4)

1- (1) . شدالازار، ص292.
2- (2) . شیرازنامه، ص151.
3- (3) . انوار النعمانیه، ج1، ص380.
4- (4) . محبان اهل بیت، ص77 و 78.

البته وی هیچ منبع معتبری برای ذکر گزارش ارائه نمی دهد و گفته او در جای دیگری دیده نشده است.

2. قم

این که مدفن محمد بن موسی در قم باشد، در منابع دیده نشده؛ این قول را فقط شیخ عبدالنبی کاظمی، در تکمله الرجال خود نقل کرده و آن را به محمد تقی مجلسی نسبت می دهد که گفته است محمد بن موسی همراه با علی بن جعفر در قم دفن می باشد و هر دو یک روضه دارند. و از قول محمد باقر مجلسی می گوید: شاید این محمد از احفاد امام موسی کاظم(علیه السلام) باشد، نه فرزند بدون واسطه آن حضرت. (1)

3. یزد

شیخ عبدالنبی کاظمی می گوید: شاید مدفن محمد بن موسی در یزد باشد؛ زیرا وی در آن جا بارگاهی دارد و کراماتی از او دیده شده است. (2)

این که مدفن محمد بن موسی در قم یا یزد باشد در منابع دیگر غیر از تکمله الرجال کاظمی نیامده و او هم دلیلی قانع کننده ای برای ادعای خود ذکر نکرده است.

4. گناباد

تابنده در کتاب بهارستان و بیرجندی در کتاب تاریخ و جغرافیای خراسان، از تاریخ حسامی نقل کرده اند که محمد بن موسی و برادرش زید در عراق با جمعی از علویان خروج نمودند و مأمون سپاهی برای دفع علویان فرستاد و محمد شکست خورده و اسیر شد. او را به مرو آورده و حبس کردند و زید النار را بعد از او به مرو آوردند. مأمون زید را به امام

1- (1) . تکمله الرجال، ج2، ص152.
2- (2) . همان، ج2، ص479.

رضا(علیه السلام) بخشید. محمد که قبل از ولایت عهدی اسیر شده بود، هنگامی که امام رضا(علیه السلام) به مرو آمد، مأمون او را لباس های فاخر پوشانید و با اسب ها و غلامان نزد حضرت فرستاد. امام رضا(علیه السلام) زید و محمد را نصیحت فرمود؛ ولی در خلوت به آنها گفت که ولایت عهدی موقتی است و او را به زهر جفا شهید می کنند و از عاقبت کار آنها خبر داده و فرمود: من می بینم تو را ای محمد در عقبه ای که نزدیک جاده ای است و تو را ای زید در دشتی ساده به قتل آورده اند. و آن دو در خدمت برادر بودند.

پس از شهادت حضرت رضا(علیه السلام) آن دو برادر، شیعیان را از ظلم مأمون خبر داده و به گرفتن انتقام دعوت کردند. خبر به مأمون رسید و دستور داد تا هر دو برادر را گرفته حبس نمودند؛ ولی آنها پاسی از شب گذشته گریختند. مأمون آگاه شد و عده ای را در تعقیب آنها فرستاد و دوستان اهل بیت نیز از نوقان و سنباد خود را به محمد و زید رسانده و جنگ میان آنها رخ داده و جمع بسیاری از شیعیان کشته شدند؛ ازجمله «ابوصلت هروی» از خواص امام رضا(علیه السلام) و در همان جا دفن گردید و این واقعه به سال دویست و سه هجری بود.

شیعیان عقب نشینی کردند، تا به کوهای گناباد رسیدند و سپاه مأمون در تعقیب آنان بود و محمد در آن جا شهید شد. زید پس از شهادت برادر، غضبناک شده و جنگ شدیدی نمود تا به دشت بیاض رسید و از آن جا به دشت افریز رفت و معتصم که در آن وقت از طرف مأمون والی قائنات بود، لشکری به کمک سپاه مأمون فرستاد و زید نیز پس از نبردی شدید شهید شد. معتصم به مرکز حکم رانی خود بازگشت و خبر قتل امام زادگان را به اطلاع مأمون رساند. پس از رفتن معتصم، مردم افریز به تجهیز بدن زید پرداختند. معتصم نیز بعدها پشیمان شد و چون خود به خلافت رسید،

ص:120

دستور داد تا قبه و بارگاهی برای قبر او ساختند. حسامی یاسری می نویسد که در این تاریخ که سنه 800 هجری است، این قبه معمور است. (1)

این خبر را آیتی از تاریخ حسامی نقل می کند و حسامی خبر خود را به تاریخ قهستان تألیف ابوالحامد رویخی قهستانی مستند می کند. آیتی می گوید: «گرچه حسامی در خبر خود منفرد است، ولی مزار دیرینه اباصلت در دشت طرق و مزار زید بن موسی در افریز قارن را می توان شاهد درستی این روایت گرفت». (2)

البته اقوال درباره مدفن زید مختلف است، ولی قدیمی ترین گزارش که مربوط به قرن چهارم است می گوید: بعد از قیام زید علیه مأمون، وی زید را به امام رضا(علیه السلام) بخشید، ولی بعداً او را سمّ داد و کشت و قبر او در مرو است. (3)

ولی منابعی که از قیام بزرگ محمد بن ابراهیم بن طباطبا و دست یار نظامی او ابوالسرایا گزارش داده اند، فقط نام ابراهیم و زید و اسماعیل را آورده اند. و نام محمدبن موسی در گزارش آنها نیامده است. مگر این که بگوییم محمد مسئولیتی از جانب قیام کنندگان نداشته و برای همین نام او نیامده است.

عبدالله بن موسی(علیه السلام)

اشاره

یکی از فرزندان امام کاظم(علیه السلام) جناب عبدالله است. تاریخ ولادت و وفات او معلوم نیست. او مردی شایسته و دارای فضیلت بود. اطلاع چندانی از او در تاریخ در دست نیست. آن چه از شرح حال او به دست

1- (1) . بهارستان، ص56 و تاریخ و جغرافیای گناباد، ص143- 147.
2- (2) . بهارستان، ص62.
3- (3) . سرالسلسله العلویه، ص37.

می آید این است که عبدالله نسبت به امام زمانش متواضع بوده؛ از این رو احترام خاص به مقام امامت داشته است. بعد از پدر بزرگوارش نسبت به امام رضا(علیه السلام) مطیع بوده و بعد از آن حضرت نسبت به فرزند بزرگوارش حضرت جواد الائمه(علیهم السلام) ارادت خاص داشته و با این که امام جواد(علیه السلام) خردسال بود، ولی او امامت جواد الائمه(علیهم السلام) را پذیرفته بود. (1)

مسعودی جریانی را نقل می کند که تواضع و فروتنی عبدالله را در برابر مقام والای امام جواد(علیه السلام) نشان می دهد: بعد از شهادت حضرت رضا(علیه السلام) هشتاد نفر از علما و فقها و گروهی از شیعیان که از شهرهای مختلف بودند، به مکه مشرف شدند و بعد به مدینه طیبه رفتند تا خدمت امام جواد(علیه السلام) شرفیاب شوند. چون وارد خانه حضرت جعفر بن محمد الصادق(علیه السلام) شدند و روی فرش نشستند، ناگاه عبدالله بن موسی بن جعفر آمد و در صدر مجلس نشست. شخصی از جا بلند شد و عبدالله را معرفی کرد وگفت: این فرزند رسول خداست و هر سؤالی دارید از او بپرسید. یک نفر از عبدالله پرسید چه می فرمایید در مورد مردی که به زوجه اش بگوید: «انت طالق عدد النجوم السماء»؟ عبدالله گفت: آن زن سه طلاقه می شود. جماعت از این سخن عبدالله اندوهگین شدند.

شخص دیگری از عبدالله پرسید: چه می گویی درباره مردی که با حیوانی جمع شود؟ گفت: دستش را قطع می کنند و صد تازیانه به اومی زنند و او را نفی بلد می کنند. مردم از این پاسخ عبدالله متحیر ماندند و بعضی صدای شان به گریه بلند شد. می خواستند بروند که ناگاه دری از صدر مجلس باز شد و موفق خادم امام و پشت سر او امام جواد(علیه السلام) وارد مجلس شد. حضرت سلام کرد و نشست و مردم همه در مقابلش

1- (1) . الاختصاص، ص102 و شاگردان مکتب ائمه، ج2، ص446.

ساکت نشستند. عبدالله بن موسی که پیرمردی بود، ازجا برخاست به احترام امام جواد(علیه السلام) پیشانی حضرت را بوسید. (1)

مردی از امام جواد(علیه السلام) پرسید: یابن رسول الله(صلی الله علیه و آله)! چه می فرمایید درباره مردی که به زوجه اش بگوید: «انت طالق عدد نجوم السماء»؟ حضرت در جواب فرمود: «اقرأ کتاب الله عزوجل: (الطَّلاقُ مَرَّتانِ فَإِمْساکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسانٍ وَ لا یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمّا آتَیْتُمُوهُنَّ) 2 سؤال کننده گفت: عموی تان فتوا داد که آن زن سه طلاقه است. امام جواد(علیه السلام) فرمود: ای عمو! ازخدا بترس و فتوا مده، با این که اعلم از تو وجود دارد. (2)

شخص دیگری پرسید: چه می فرمایید درباره مردی که با حیوانی جمع شده باشد؟ حضرت فرمود: «آن مرد تعزیر می شود و پشت آن حیوان را داغ می کنند و او را از شهر خارج می کنند». سؤال کننده گفت: عموی شما به گونه دیگر فتوا داد. حضرت فرمود: «لا اله الاالله؛ عموجان!این گونه فتوا ندهید. چگونه روز قیامت در دادگاه عدل الهی جواب می دهید؟». (3)

عبدالله بن موسی(علیه السلام) عرض کرد: دیدم برادرم حضرت رضا را که در مسئله دومی چنین جواب داد. حضرت جواد(علیه السلام) فرمود: «پدرم حضرت رضا(علیه السلام) این جواب را به سائلی داد که پرسیده بود از مردی که قبر زنی را نبش کرده و به او تجاوز نموده کفنش را دزدیده باشد؛ پس فرمود: باید دستش را قطع کنند، چون سرقت نموده و او را نفی

1- (1) . الاختصاص، ص102.
2- (3) . اثبات الوصیه، ص235 و 236 و دلائل الامامه، ص390 و 389.
3- (4) . حلیه الابرار، ج2، ص401.

بلد کنند چون که به میت تجاوز نموده». (1)

آن گاه عبدالله رو به امام جواد(علیه السلام) کرد و گفت: شما صحیح می فرمایید که مسئله چنین بوده است. من استغفار می کنم. شیعیان از علوم و دانش امام جواد(علیه السلام) تعجب کردند و اجازه خواستند تا مسائلشان را بپرسند. امام(علیه السلام) اجازه فرمود و مسائل بسیاری پرسیدند و امام جواب داد. (2)

گرچه عبدالله بن موسی(علیه السلام) سؤالاتی که از او پرسیده شد را درست جواب نداد، ولی آن چه از بخش آخر روایت به دست می آید این است که عبدالله در مقابل شخصیت امام جواد(علیه السلام) تواضع و فروتنی ازخود نشان داده و از درگاه خداوند طلب استغفار نموده و از امام جواد(علیه السلام) - با این که آن حضرت در سنین خردسالی بود - حمایت نموده و اعتراف می کند که پاسخ امام(علیه السلام) درست است. این کار عبدالله نشان می دهد که وی امامت امام جواد(علیه السلام) را در همان زمان که حضرت خردسال بوده پذیرفته بود و اعتقادی وی نسبت به امامت کامل بوده است.

مدفن عبدالله بن موسی

در چند جا آرامگاه هایی وجود دارد که منسوب به عبدالله بن موسی است:

1. آوه

قدیمی ترین قول که از عبدالجلیل قزوینی متوفی (560 ه) است و آن را در کتاب النقض ذکر می کند، محل دفن عبدالله و فضل و سلیمان، سه تن از فرزندان امام کاظم(علیه السلام) را در «آوه» ذکر می کند. (3)

1- (1) . منتخب التواریخ، ص524.
2- (2) . الاختصاص، ص102.
3- (3) . النقض، ص588 و آوه دومین کانون تشیع در ایران، ص127.

حمدالله مستوفی (متوفی قرن هشتم هجری)، نیز مدفن عبدالله را در آوه ذکر می کند. (1)

در کتاب آوه دومین کانون تشیع در ایران آمده که بارگاه عبدالله و فضل و سلیمان از فرزندان امام کاظم(علیه السلام) در این شهر قرار دارد. (2)

2. یزد

بنابر قولی عبدالله بن موسی در یزد مدفون است. (3)

3. استرآباد

قولی ضعیف هم گفته است که عبدالله بن موسی در استرآباد (گرگان) مدفون است. (4)

4. شیراز

این قول صاحب کتاب تاریخ المشاهد المشرفه است. (5)

5. مدینه

ابوحسین موسوی می گوید: عبدالله بن موسی در مدینه می زیست و در همان شهر وفات نمود و قبر او در همان جا قرار دارد. وی دفن در آوه را که عبدالجلیل قزوینی و حمدالله مستوفی ذکر نموده اند، ضعیف می داند. (6) صاحب کتاب مراقد المعارف نیز مدفن عبدالله را در مدینه ذکر می کند. (7)

1- (1) . نزهه القلوب، ص206 و تاریخ گزیده، ص204.
2- (2) . آوه دومین کانون تشیع در ایران، ص127.
3- (3) . دائره المعارف الشیعه العامه، ج12، ص393.
4- (4) . همان، ج12، ص393.
5- (5) . تاریخ المشاهد المشرفه، ج1، ص136.
6- (6) . تاریخ المشاهد المشرفه، ج1، ص227.
7- (7) . مراقد المعارف، ج2، ص47.46.

به نظر می رسد قول پنجم صحیح باشد، زیرا عبدالله در زمان امام جواد(علیه السلام) کهن سال بود و در مدینه زندگی می کرد و مفید در الاختصاص و مسعودی در اثبات الوصیه عبدالله را پیر توصیف می کنند. (1) بنابراین او تا زمان امام جواد(علیه السلام) در مدینه بوده و بعد از آن هم هجرت نکرده و در همان جا وفات یافته است.

ابراهیم اصغر بن موسی(علیه السلام)

اشاره

یکی از فرزندان امام کاظم(علیه السلام) «ابراهیم اصغر» است. تاریخ ولادت و وفات او مشخص نیست. ابراهیم اصغر ملقب به «مرتضی» دارای نسل بوده و جدّ شریف سید رضی و سید مرتضی می باشد.

محسن العالمی می گوید: «ابراهیم اصغر، مرد عالم و عابدی بود و او همدست ابوالسریا نبود و در قیام او شرکت نداشت. برادر بزرگ اوابراهیم اکبر در قیام محمد بن ابراهیم (ابن طباطبا) و ابوالسریا شرکت داشت». (2)

بررسی اقوال دربارهٔ مدفن ابراهیم اصغر

1. ابوسعید می گوید: بارگاه ابراهیم اصغر در کربلاست. (3)

2. تاج الدین می گوید: ابراهیم المرتضی در بغداد وفات نمود و قبر او در مقابر قریش، در قبری جداگانه، کنار قبر پدر امام کاظم(علیه السلام) است. (4)

1- (1) . الاختصاص، ص102 و اثبات الوصیه، ص235.
2- (2) . اعیان الشیعه، ج5، ص419 و رجال بحرالعلوم، ج1، ص429.
3- (3) . تاریخ المشاهد المشرفه، ج1، ص36.
4- (4) . غایه الاختصار، ص88.

3. اعرجی می گوید: ابراهیم بن موسی در بغداد وفات یافت و جنازه او را به سوی مقابر قریش بردند و در آن جا به خاک سپردند. (1)

با توجه به این نقل ها و استنادات باید گفت به احتمال قوی بارگاه وی در بغداد، در مقابر قریش بوده است.

حمزه بن موسی(علیه السلام)

اشاره

بنابر قول مفید (2) وی برادر پدری احمد بن موسی و محمد عابد است. مادر حمزه «امّ احمد» است. از تاریخ تولد و وفات (یا شهادت) حمزه بن موسی بن جعفر اطلاع دقیقی در دست نیست و در مصادر ترجمه، ذکری از او به میان نیامده و مورخان چیزی در این باره ذکر نکرده اند بحرالعلوم گیلانی می گوید: با بررسی و تحقیقات فراوان از کتب معتبره که در این مورد انجام شد، این نتیجه به دست آمد که وی در حدود سال 204 هجری وفات یافته است. (3) البته وی مدرکی برای اثبات ادعای خود ذکر نمی کند و می گوید آن را در کتاب های معتبر دیده است؛ در حالی که نامی از این کتاب ها ارائه نمی دهد و در نتیجه نمی تواند سندیتی برای دیگران داشته باشد.

1. هجرت به ایران

برخی گفته اند که وقتی امام رضا(علیه السلام) به دستور مأمون، از مدینه به خراسان فرا خوانده شد، حمزه بن موسی در خدمت برادرش علی بن موسی الرضا(علیه السلام) بود و در رفع حوایج امام می کوشید. وقتی که به سوسمر (4) رسیدند، عده ای از

1- (1) . مناهل الضرب، ص427.
2- (2) . الارشاد، ج2، ص244 و اعیان الشیعه، ج28، ص188.
3- (3) . امام زادگان ری، ج1، ص336.
4- (4) . یکی از روستاهایی که معلوم نکرده در کجا واقع است.

عمال مأمون بر آنان حمله کردند و او را کشتند و برادرش امام رضا(علیه السلام) در باغی او را دفن کرد». (1)

البته این داستان ساختگی به نظر می رسد و در منابع قدیمی دیده نشده؛ بنابراین نمی توان آن را پذیرفت؛ زیرا اگر بر فرض حمزه همراه برادرش امام رضا(علیه السلام) به ایران آمده باشد و در همان سفر به دست عمال مأمون به شهادت رسیده باشد، با دلایل زیر سازگار نمی باشد:

1. این که هیچ منبع تاریخی این گزارش را ثبت نکرده است.

2. با فرض این که این قول صحیح باشد و حمزه بن موسی با امام رضا(علیه السلام) به ایران آمده باشد، کشته شدن وی به دست عمال مأمون معقول به نظر نمی رسد. در این صورت دو احتمال وجود دارد: نخست این که کسی که او را کشته، دشمنی شخصی با حمزه بن موسی(علیه السلام) داشته و دیگر این که دستوری از طرف مأمون برای کشتن وی داشته است، که این دو مورد درست نیست؛ زیرا برای مورد اول گزارشی وجود ندارد و مورد دوم با مقصود اصلی مأمون سازگاری ندارد و اگر قرار بود کسی کشته شود، می باید او حضرت رضا(علیه السلام) باشد، نه حمزه بن موسی(علیه السلام) که خطری برای خلافت نداشت.

3. اگر او در مسیر هجرت به قتل می رسید، باید امام رضا(علیه السلام) به این امر اعتراض می کرد؛ در حالی که گزارشی در این زمینه از امام رضا(علیه السلام) ثبت نشده است.

2. دلایل هجرت به ایران

دلیل هجرت حمزه بن موسی در کتب تاریخی و تراجم به طور دقیق بیان

1- (1) . تحفه الازهار، ج2، ص322.

نشده و علما هر کدام با برداشت از مدارک ضعیف، دلایلی را برای هجرت حمزه بن موسی(علیه السلام) بیان کرده اند؛ از این رو نسبت به مدفن آن جناب آراء و عقاید گوناگونی ابراز شده و علمای انساب و پاره ای از مورخان در تعیین مزار ایشان بین شیراز، ترشیز، ری، قم و سیرجان اختلاف دارند.

1. عده ای از مورخان با الهام از داستانی که در آن گفته شده حمزه بن موسی همراه امام رضا(علیه السلام) عازم ایران گردید و در میان راه به دست عمال مأمون به شهادت رسید، محل دفن حمزه را در کاشمر می دانند. (1)

2. عده ای دیگر از مورخان (2) برآنند که حمزه بن موسی با خواهر خود حضرت فاطمه معصومه(علیها السلام) در ساوه مجروح گردید و در قم شهید شد. (3)

3. اما برخی دیگر از مورخان دلیل هجرت حمزه بن موسی را دعوت امام رضا(علیه السلام) از اقوام خود در مدینه ذکر کرده و می گویند: چون آن حضرت از برادران و برادرزادگان و بنی اعمام خود دعوت کرده بود و از طرفی چون حمزه بن موسی برادرِ پدری احمد بن موسی(علیه السلام) بود، پس معلوم می شود که حمزه با برادر خود به ایران آمده و بعد از درگیری در شیراز به شهادت رسیده است؛ لذا قبر وی در جوار برادرش می باشد. (4)

3. بررسی بارگاه حمزه

همان گونه که گفتیم اقوال مختلفی دربارۀ محل دفن حمزه وجود دارد و هر کدام از این اقوال مدرکی را برای ادعای خود ذکر کرده اند که همه اینها نیازمند دقت و بررسی است.

ص:129

1- (1) . همان.
2- (2) . انوار المشعشعین، ج1، ص141 و گنجینه آثار، قم، ج1، ص389.
3- (3) . ریاض الانساب، ص160؛ حیات الست، ص5 و کریمه اهل بیت، ص172.

4- (4) . امام زادگان ری، ص341؛ بدایع الانوار، ص186 و بدر فروزان، ص66.

الف) کاشمر

بقعه و بارگاهی که در باغ مزار ترشیز کاشمر بنا شده، منسوب به حضرت حمزه بن موسی است. نسبت دادن بقعه مذکور به ایشان دارای سند و مدرک معتبر نیست؛ ولی در میان اقوال مربوط به مدفن حمزه بن موسی کاشمر نیز یکی از جاهایی دانسته شده که حمزه بن موسی در آن مدفون است. خسروی می نویسد: «... باغ مزار سید حمزه یکی از زیباترین باغات ایران است که عنواناً باغ مزار خوانده می شود. باغ مزار کاشمر در حالی که در یکی از خیابان های شمالی شهر کاشمر بر سکوی بلندتر از قاعده شهر قرار گرفته است، از زیبایی چشم گیر سروهای باستانی نیز برخوردار است... ». (1)

ملاهاشم خراسانی می نویسد: «بقعه و بارگاهی که در باغ مزار ترشیز بنا شده، به حضرت حمزه، فرزند موسی بن جعفر منسوب است». (2)
اسکندر بیگ منشی می نویسد: «... ابوالقاسم حمزه که به قول اصح در سوسفید ترشیز مدفون و مرقد شریفش مطاف آن ولایت است». (3)
ولی کسانی که شرح حال حمزه را نوشته اند، محل دفن حمزه بن موسی در کاشمر را رد کرده اند.

عباس فیض در این باره می نویسد: «نسبت به مدفون بودن حمزه بن موسی کاظم(علیه السلام) در ترشیز سند و مدرک و حتی قول صریحی هم از علمای انساب و رجال دیده نمی شود؛ جز آن که در طی حالات حمزه و تعیین مدفن ایشان ضمن نقل اختلافاتی که در محل دفن آن امام زاده بین علمای انساب راه یافته، بدین قول هم اشاره گردیده است و برخی مدفن

1- (1) . تاریخ کاشمر، ص117.
2- (2) . منتخب التواریخ، ص707.
3- (3) . عالم آرای عباسی، ج1، ص9.

آن جناب را در ترشیز دانسته اند. ولی این که این عده کیانند و مدرکشان چیست، معلوم نیست. ما منکر نیستیم که در ترشیز هم امام زاده ای به نام حمزه وجود دارد، ولی در این که این حمزه کیست و نسبش چیست، جای تأمل است و به گفته و عقیده عوام هم که ناشی از وجود یک بقعه منتسب به حمزه در ترشیزکاشمر باشد یا مثلاً از اظهارات خدّام آن بقعه دائر بر این که این حمزه، همان حمزه بن موسی الکاظم(علیه السلام) است، نمی توان اعتماد نمود. بنابراین این عقیده به کلی بی اصل و اصولاً بدان توجهی نشاید. (1)

بنابراین دلیل قانع کننده ای بر مدفون بودن حمزه بن موسی در ترشیز وجود ندارد. ممکن است مدفون در این بقعه، یکی از فرزندان با واسطه امام کاظم(علیه السلام) باشد؛ زیرا اختلافی میان عالمان انساب و تاریخ نسبت به مدفون بودن حمزه بن حمزه بن موسی(علیه السلام) در خراسان وجود ندارد. بر این امر که حمزه به خراسان رفت، چند تن از علمای انساب تصریح نموده اند. ابن عنبه و عمری آورده اند: «حمزه بن حمزه، کان متقدماً مات بخراسان و له عقب قلیل بعضهم ببلخ». (2) ابن طقطقی، (3) و مروزی (4) نیز همین مطلب را ذکر کرده اند.

بنابراین دیگر هیچ جای شک و تردید باقی نمی ماند که مدفون در بقعه ترشیز کاشمر، امام زاده حمزه بن حمزه بن موسی بن جعفر است. ملاهاشم خراسانی نیز می گوید: «به احتمال قوی، قبری که در ترشیز کاشمر وجود دارد، قبر حمزه بن حمزه بن موسی می باشد». (5)

ص:131

1- (1) . بدر فروزان، ص62.
2- (2) . عمده الطالب، ص، 228 و المجدی، ص117.
3- (3) . الاصیلی، ص180.
4- (4) . الفصول الفخریه، ص141.
5- (5) . منتخب التواریخ، ص523.

بنابراین می توان نتیجه گرفت که قبر موجود در کاشمر به حمزه بن حمزه بن موسی، فرزند با واسطه امام کاظم(علیه السلام) تعلق دارد و به حمزه، فرزند بدون واسطه امام کاظم(علیه السلام) ارتباطی ندارد.

ب) سیرجان

در روستای «تکیه چهار گنبد» از توابع شهرستان سیرجان، مزار باشکوهی است که به امام زاده حمزه بن موسی کاظم(علیه السلام) شهرت دارد. (1) در بین علمای انساب تنها کسی که از مدفن حمزه بن موسی کاظم(علیه السلام) در سیرجان کرمان گزارش کرده، علی بن زید بیهقی است. (2) او می گوید: «أما حمزه بن موسی فأمُّهُ امّ ولد و هو مدفون بالسیرجان من کرمان»؛ حمزه بن امام کاظم(علیه السلام) از مادر امّ ولد (کنیز) به دنیا آمد و او در سیرجان کرمان مدفون است.

فیض می گوید: «درباره وجود بارگاه حمزه بن موسی(علیه السلام) در سیرجان کرمان، با توجه به این که در آن جا بقعه ای به این نام وجود دارد، باید گفت کسی درباره وجود بارگاه حمزه بن موسی(علیه السلام) در سیرجان اظهار عقیده نکرده؛ تنها نویسنده کتاب لباب الانساب که گفته است حمزه بن موسی در سیرجان کرمان مدفون است و نمی توان به سخن ایشان اعتماد نمود؛ زیرا غیر مستند و بی دلیل است؛ خصوصاً با توجه به این که هیچ یک از علمای انساب بدان اشاره ننموده اند». (3) برخی گفته اند که مدفون در روستای تکیهٔ چهارگنبد سیرجان، حمزه بن احمد بن ابراهیم المجاب بن محمد العابد بن کاظم(علیه السلام) است. (4)

1- (1) . فرهنگ جغرافیای آبادی های استان کرمان، ج9، ص270.
2- (2) . لباب الانساب، ج2، ص594.
3- (3) . بدر فروزان، ص71.
4- (4) .تاریخ تشیع و مزارات شهرستان ساری، ص278.

برخی نیز بر این عقیده اند که شخصیت مدفون در این بقعه امام زاده شاه حمزه عبدالرحمن از سادات موسوی کرمان است که وی از عرفا و زهاد منطقه سیرجان بوده و در سال (862 ه) درگذشته است. یک قرن بعد در سال (950 ه) در دوره حکومت شاه طهماسب صفوی شخصی به نام میروحده الله حسینی قسمتی از املاکش را وقف این امام زاده کرده است. (1) رحمتی می گوید: «باید دانست که سیرجان مرکز سکونت موسوی از نسل ابراهیم المجاب است». (2)

صاحب منتقله الطالبیه دربارهٔ کسانی از فرزندان امام کاظم(علیه السلام) که به کرمان آمده اند می گوید: «...ذکر من بسیرجان...منهم ولد موسی الکاظم(علیه السلام) بسیرجان ابوالحسن علی بن ابراهیم بن محمد بن موسی الکاظم(علیه السلام) ». (3) اما وی مدفن این امام زاده را مشخص نمی کند.

به احتمال قوی حمزهٔ مدفون در سیرجان، همین حمزه بن احمد بن ابراهیم بن محمد عابد باشد که احتمالاً با عموی خود علی بن ابراهیم بن محمد عابد به سیرجان آمده باشد. بحرالعلوم گیلانی نیز همین احتمال را ذکر می کند. (4)

ج) شیراز

همان گونه که اشاره شد، در مورد مدفن حمزه بن موسی مناطق مختلفی ذکر شده است. افرادی که قبر حمزه را در شیراز می دانند، بیشتر نظریه خود را به اسکندر بیک منشی نویسندهٔ عالم آرای عباسی نسبت می دهند

1- (1) . همان، ص279، برگرفته از متن وقف نامه امام زاده حمزه سیرجان.
2- (2) . انجاز العادات، ص127.
3- (3) . منتقله الطالبیه، ص179.
4- (4) . امام زادگان ری، ج1، ص352.

و از وی چنین نقل می کنند: «نسب این سلسله جلیله به جناب حمزه بن موسی(علیه السلام) منتهی و مدفن وی در قریه ای از قرای شیراز است و سلاطین صفویه بر روی تربت او بقعه رفیعی بنا نهاده، موقوفات بسیاری هم برای آن قرار داده اند.» (1) با مراجعه به کتاب عالم آرای عباسی و جست وجو در صفحات آن، نشانی از آن چه ناقلان مطلب یادآور شده اند، یافت نمی شود؛ بلکه آن چه در ابتدای جلد اول کتاب آمده، چنین است:

«سلسله انتساب به اتفاق علمای انساب از اولاد نامدار حضرت کاظم(علیه السلام) نسب همایونی به امام زاده عالی مقام، ابوالقاسم حمزه که به قول اصح در ترشیز مدفون و مرقد شریفش مطاف مردم آن ولایت است، منتهی می گردد». (2)

ظاهراً این افراد کتاب عالم آرای عباسی را در اختیار نداشته اند و به کتاب جنه النعیم اعتماد کرده اند و این مطلب را از آن کتاب گرفته اند. دو نفر بیشتر از همه تأکید دارند که قبر حمزه بن موسی در شیراز می باشد: یکی عباس فیض است و دیگری مهدی بدایع نگار. این دو نفر برای اثبات نظر خودشان دلایلی را نیز ذکر می کنند.

مهدی بدایع نگار می نویسد: «در مدفن حمزه بن امام موسی(علیه السلام) خلاف است. صاحب کتاب المجدی سید ابوالحسن علی بن محمد علوی در کتاب خود آورده است که حمزه بن امام موسی(علیه السلام) مکنّی به ابی القاسم قبرش در اصطخر شیراز معروف و مشهور و زیارتگاه مردم نزدیک و دور است». (3) ولی با دقت در کتاب المجدی این ادعا در آن

1- (1) . بدر فروزان، ص59؛ منتهی الآمال، ج2، ص420؛ امام زادگان ری، ج1، ص342؛ انوار المشعشعین، ج2، ص255؛ اختران تابناک، ص213 و جنه النعیم، ص485.
2- (2) . عالم آرای عباسی، ج1، ص9.
3- (3) . بدایع الانوار، ص186.

دیده نمی شود؛ بلکه در این کتاب خلاف این ادعا مطلب دیگری ذکر شده است: «و ولد حمزه بن موسی الکاظم(علیه السلام) و کان کوفیا و ینحل و هو لاُمّ وَلَد ثلاثه ذکور و ثمانی أناث فالذکور علی و قبره بباب اصطخر من شیراز...؛ (1) حمزه بن امام کاظم(علیه السلام) که اهل کوفه بود، سه پسر و هشت دختر داشت. یکی از پسران حمزه، علی است که قبر او در دروازه اصطخر شیراز می باشد».

ابن عنبه نیز همین نظر را ابراز می کند و می گوید: نسل حمزه بن موسی الکاظم(علیه السلام) از دو پسرند: حمزه و قاسم، و او را پسری است، علی بن حمزه که در باب اصطخر در خارج شیراز مدفون است. (2)

عباس فیض نیز مدافع مدفون بودن حمزه در شیراز است و دلایلی را برای اثبات نظر خود ذکر می کند:

1. چگونه می توان مدفن حمزه بن امام موسی(علیه السلام) را در شیراز انکار کرد، با این که بیش از پانصد سال مزار تمام علما و دانشمندان است و در کتب متعددی هم به آن تصریح شده؟! (3)

2. چون خود سلاطین صفوی هم به مدفون بودن جدّ خود، شاهزاده حمزه در شیراز معتقد بوده اند، بدین سبب روی تربت او هم بقعه ای مجلل و قبه ای مرتفع بنا نهاده، موقوفات چندی هم برای آن قرار داده اند. (4)

3. اسکندر بیک منشی در عالم آرای عباسی تصریح کرده که حمزه، جدّ پادشاهان صفوی در این مکان (شیراز) مدفون می باشد. خصوصا که

1- (1) . المجدی، ص117.
2- (2) . عمده الطالب، ص228.
3- (3) . بدر فروزان، ص66.
4- (4) . همان، ص68.

این ادعا در عصر علمای بزرگی مطرح شده است که خود این امر دلیلی محکم بر مدفون بودن حمزه بن موسی در شیراز است. (1)

4. مؤلف کتاب سراج الانساب نیز تصریح نموده که حمزه بن موسی در شیراز مدفون است. (2)

5. سید شهاب الدین مرعشی نجفی، که امروزه سرور علمای انساب عصر شمرده می شود، همین عقیده را تأیید و بر صحت آن، شواهد و دلایلی اقامه می کند. (3)

بررسی ادعای عباس فیض

1. در هیچ منبع معتبری نیامده که قبر حمزه بن موسی(علیه السلام) در شیراز است؛ بلکه منابع معتبر انساب مثل المجدی و عمده الطالب همان گونه که بیان گردید، مدفون در شیراز را علی بن حمزه بن موسی، نه حمزه فرزند بدون واسطه امام کاظم(علیه السلام) می دانند.

در منابع شیراز نیز از مدفون بودن علی بن حمزه بن موسی(علیه السلام) گزارش شده، نه حمزه، فرزند بدون واسط امام کاظم(علیه السلام)؛ بلکه اساساً در شیراز امام زاده ای به نام حمزه بن موسی شناخته شده نیست و علی بن حمزه شناخته شده است. قدیمی ترین منبع که نویسنده آن جنید شیرازی (متوفی اواخر قرن هشتم) است گزارش می کند که علی بن حمزه بن موسی(علیه السلام) در سال 220هجری به شیراز آمد و در همین شهر وفات یافت و قبر او نیز در شیراز است. (4)

1- (1) . همان، ص74
2- (2) . همان، ص72.
3- (3) . همان، ص73.
4- (4) . شَدّالازار، ص266.

ناصری نیز می نویسد: «بقعه حضرت سید امیر علی بن حمزه بن امام کاظم(علیه السلام) در خارج دروازه اصفهانِ شیراز است». (1)

فرصت شیرازی (2)و صاحب مزارات شیراز (3) نیز می گویند در سال220هجری علی بن حمزه بن موسی(علیه السلام) به شیراز آمد و بارگاه او در خارج باب اصطخر شیراز قرار دارد.

بنابراین در منابع قدیم و جدید شیراز و منابع انساب از علی بن حمزه نام برده شده که او به شیراز آمده و در همین شهر وفات یافته و قبر او در خارج باب اصطخر قرار دارد و اصلاً از حمزه بن موسی فرزند بدون واسطه امام کاظم(علیه السلام) نام برده نشده است.

2. عباس فیض ادعا نموده چون نسب شاهان صفوی به حمزه می رسد و آنها در شیراز قبه و بارگاه مجلل بر آن نهاده اند، در جواب وی باید چند نکته را متذکر شد:

1. این که سیادت صفویه به اثبات نرسیده و برخی از مورخان در صحت انتساب این خاندان به اهل بیت(علیهم السلام) تردید کرده اند یکی از مورخان معاصر می نویسد: شیخ صفی و تبارش سید نبوده اند (4) و این که در منابع صفوی آنان را سید نوشته اند، جعلی است و این امر نخستین بار در عهد شاه طهماسب صفوی و میرابوالفتح نامی که مأمور تنقیح صفوه الصفای ابن بزاز بود، به دستور او در آن کتاب دخل و تصرف کرده و این شجره نامه جعلی را ساخته و پرداخته است.

1- (1) . فارسی نامه، ج2، ص1189.
2- (2) . آثار العجم، ص445.
3- (3) . مزارات شیرازی، ص126.
4- (4) . شیخ صفی و تبارش، ص8.

وی به نسخه ای قدیمی از صفوه الصفا دست می یابد که قبل از تأسیس سلسله صفویه کتابت شده و در آن نسخه، نشانی از این شجره نامه دیده نمی شود و از این رو در صدد تحقیق برآمده می نویسد:

نخست، این تبارنامه در کتاب ابن بزاز نوشته شده، سپس دیگر کتاب نویسان از میرخواند در حبیب السیر و میریحیی قزوینی در لباب التواریخ و اسکندر بیک در عالم آرای عباسی از آن نقل کرده اند.

در برخی نسخه ها از جمله در نسخه مسجد سپهسالار، جمله هایی که پیش از شجرهٔ نسب است، آورده نشده و شجره نیز به رویّه ای دیگر است. (1)

2. فارغ از این که صفویه سید بوده باشند یا نه، باید گفت که خاندان صفوی هر جا که بقعه ای یا مزاری را به حمزه بن موسی منسوب دیده اندر عمران آن کوشیده اند و برای آن قبّه و بارگاه مجلل ساخته اند. برای نمونه از بارگاه حمزه بن موسی در شهر ری و ترشیز کاشمر می توان نام برد.

وقتی که سلطان حسین صفوی قصد زیارت امام رضا(علیه السلام) را داشته، در مسیر خود از تهران می گذرد و بنابر آن چه در وقف نامه نوشته شده، اراضی دولاب تهران را وقف امام زاده حمزه مدفون در ری می نماید. (2) پس این که شاهان صفوی موقوفاتی برای آن مکان قرار داده اند یا قبّه ای بر سر تربت حمزه بنا کرده اند، نمی تواند دلیل بر مدفون بودن حمزه، فرزند بلافصل امام کاظم(علیه السلام) در شیراز باشد.

3. عباس فیض برای تأیید نظر خود آورده است که اسکندر بیک در عالم آرای عباسی قبر حمزه بن موسی را در شیراز ذکر می کند. در جواب

1- (1) . مجموعه 78 رساله و گفتار از احمد کسروی، 665 و666.
2- (2) . امام زادگان و زیارتگاه های شهر ری، ص39.

وی باید گفت که چنین مطلبی در کتاب عالم آرای عباسی دیده نمی شود؛ بلکه او در آن کتاب قبر حمزه را در ترشیز کاشمر ذکر می کند. (1)

4. عباس فیضی می نویسد: «مؤلف سراج الانساب نیز تصریح نموده که حمزه بن موسی در شیراز مدفون است. در جواب او باید یادآور شد که کیا گیلانی چنین می نویسد: عقب ابوالقاسم حمزه بن امام موسی الکاظم(علیه السلام) از دو پسرند: حمزه و محمد قاسم و او را (یعنی حمزه) را پسر دیگر بود علی نام، در باب خارج شیراز مدفون است، اما نسل ندارد». (2)

پس روشن شد که برخلاف ادعای عباس فیض، مدفون در شیراز علی بن حمزه است، نه خود حمزه.

5. گرچه نظر اولیه نسّابه شهیر سید شهاب الدین مرعشی نجفی این که حمزه بن موسی در شیراز مدفون است، ولی بعداً تغییر عقیده داده و گفته اند که به احتمال قوی حمزه بن موسی در قم یا ری مدفون است. (3)

با توجه به نکاتی که بیان گردید، معلوم می شود که علی بن حمزه در شیراز مدفون است، نه حمزه فرزند بلافصل امام کاظم(علیه السلام).

د) قم

بنابر یکی از نظرات، محل دفن امام زاده حمزه شهر مقدس قم است. بقعه ای در خیابان آذر در محلهٔ میدان کهنه وجود داد که به آن امام زاده منسوب است. یکی از قدیمی ترین منابعی که درباره قم نوشته شده، کتاب تاریخ قم نوشته حسن بن محمد بن حسن قمی است که از قدمای علمای اصحاب بود و در قرن چهارم می زیسته است. این کتاب از

1- (1) . عالم آرای عباسی، ج1، ص9.
2- (2) . سراج الانساب، ص76.
3- (3) . امام زادگان ری، ج1، ص343 و زندگانی حضرت عبدالعظیم حسنی، ص142.

معتبرترین کتبی است که درباره تاریخ قم نوشته شده است. حسن قمی تا سال 378 هجری مشغول تألیف کتاب خود بوده و از تمام علویانی که به قم رفت و آمد داشته اند، نام برده و تمام مدفونین آنها را در قم ذکر می کند. قمی می نویسد: «و بعد از آن، بریهه، زن موسی بن محمد بن علی بن موسی وفات یافت و به جنب مشهد فاطمه بنت موسی(علیه السلام)، او را دفن کردند و پسرعموهای او یحیی و ابراهیم (پسران جعفر بن علی الکذاب) از بریهه میراث گرفتند. چون بریهه به قم وفات یافت، ایشان به قم نبودند؛ چون از آن آگاهی یافتند، به قم آمدند و ترکه او را برداشتند. ابراهیم دیگرباره از قم رفت و یحیی صوفی به قم اقامت کرد و به میدان زکریا بن آدم، به نزدیک مشهد حمزه بن موسی بن جعفر(علیه السلام) وطن گرفت و ساکن بود». (1)

رضا قلی خان هدایت نیز می نویسد: «بعد از مراجعت به قزوین، همشیره شاه طهماسب که خیرات و مبرّات بی شمار از او به ظهور آمده بود و شاه با وی کمال مؤانست داشت، رحلت کرد. جنازه او را به قم بردند و در جوار حضرت معصومه عظمی و محبوبه کبری(علیها السلام) و سیدحمزه موسوی که از آباء و اجداد سادات امجاد صفویه بود به خاک سپردند». (2)

اردستانی قمی به طور قطع گزارش شیبانی صاحب تاریخ قم را مربوط به حمزه بن موسی بن جعفر می داند. وی می نویسد: «عبارت تاریخ قم دلالت بر آن دارد که حمزه بن امام موسی(علیه السلام) همین شاهزاده حمزه ایست که در قم می باشد... صاحب تاریخ قم در قم بوده و از

1- (1) . تاریخ قم، ص216.
2- (2) . روضه الصفای، ناصری، ج12، ص6479.

احوالات و اهل آن و احوالات امام زاده هایی که در قم بوده اند، با اطلاع و با بصیرت بوده و عصر او قریب به عصر آنها که در قم مدفون بوده اند بوده است... از چنین کتاب معتبری (تاریخ قم) مستفاد می شود که حمزه بن امام موسی بن جعفر در قم مدفون است و مدفن او در بقعه مبارکه واقع در محله ای است که مشهور است آن محله به اسم شریف آن بزرگوار و چه بسا کشف و کرامات از روح مقدس شریف آن بزرگوار در مقام بروز و ظهور رسیده که قابل انکار نیست؛ از قبیل شفا دادن کور و افلیج و صاحبان امراض مزمنه». (1)

مرحوم علامه عباس فیض نسابه گزارش صاحب تاریخ قم را درباره این که حمزه مدفون در قم، فرزند بلافصل امام کاظم(علیه السلام) باشدنمی پذیرد.

وی می نویسد: «بیان مؤلف تاریخ قم هم نسبت به مدفن حمزه بن موسی(علیه السلام) در قم صراحتی ندارد و اگر حقیقتا حمزه بن امام کاظم(علیه السلام) به قم آمده بود و در این شهر هم وفات کرده بود، با تمام جلالت و قدر و منزلتی که دارا بود و با این که فرزند بلاواسط امام هم می باشد، چگونه ممکن است که در تاریخ قم از ورود و وفات او اثری نباشد؟! و با آن که مؤلف تاریخ قم تا سال 378 هجری مشغول تألیف آن کتاب بوده است، از تمام سادات حتی آنهایی که تا امام چندین واسطه دارند، از ممدوحین یا کسانی که درباره آنها قدح شده، از مدفونین به قم و یا غیر آنها به طورکلی و بدون استثناء نام برده و حالات هر یک را جدا جدا ذکر کرده است، چگونه تصور می شود که از حمزه بن امام موسی(علیه السلام) اسم نبرده باشد و از ورود و توقف و وفات او خبر نداده باشد، ولی در

1- (1) . انوار المشعشعين، ج2، ص259-261.

موقعی که منزل یحیی صوفی را می خواهد تعیین کند، از مشهد او بدون هیچ گونه سابقه ای اسم ببرد؟ !». (1)

ناصر الشریعه هم می نویسد: «مولف تاریخ قم حمزه را بی واسطه از اولاد آن حضرت ذکر می کند؛ ولی در ذکر سادات حسنیه و موسویه - که به قم وارد شدند - حمزه را ذکر نمی کند و در سادات صادقیه به چند واسطه، حمزه نامی را ذکر می کند». (2)

عباس فیض می گوید: «حمزه مدفون در قم» فرزند با واسطه امام کاظم(علیه السلام) است؛ زیرا حسن قمی در باب سوم کتاب خود در بیان حالات ابراهیم بن امام کاظم(علیه السلام) و اسحاق و فرزندان او می نویسد که حمزه بن حسین بن احمد بن اسحاق بن ابراهیم بن موسی بن ابرهیم بن موسی بن جعفر در شهر قم دارای موقعیتی بزرگ بوده و در همین شهر وفات یافته است». (3)

بنابراین حمزه مدفون در قم همین حمزه بن حسین...بن امام کاظم(علیه السلام) است و این که شیبانی قمی او را «حمزهْ موسوی» خوانده و نام پدر او را ساقط نموده و به اسم جدّ اعلای او نام برده، این گونه نام بردن در بین علمای انساب و رجال معمول است». (4)

نظر شیخ عباس قمی نیز این است که حمزه بن موسی در قم مدفون است. وی می نویسد: «در بلده طیّبه قم مزاری است معروف به شاهزاده حمزه و به جلالت قدر معروف است و اهل این بلده را اعتقاد

1- (1) . بدر فروزان، ص68.
2- (2) . تاریخ قم، ص116 و 227.
3- (3) . همان، ص227.
4- (4) . بدر فروزان، ص70.

تمامی است با او و در احترام و اکرام او بسیار می کوشند و از برای او صحن و قبّه و بارگاهی است و از کلام صاحب تاریخ قم معلوم می شود که این بزرگوار همان حمزه بن موسی(علیه السلام) است؛ چنان که در خلال تاریخ سادات رضویّه که در قم بودند و در آن جا مدفون شدند گفته که یحیی صوفی به قم اقامت کرد و به میدان زکریّا بن آدم به نزدیک مشهد حمزه بن موسی بن جعفر(علیه السلام) وطن و مقام گرفت و ساکن بود». (1)

با توجه به سایر اقوال که درباره مدفن امام زاده حمزه آمده، نظر اردستانی قمی و شیخ عباسی قمی که مدفن حمزه را در قم می دانند، درست به نظر می رسد؛ زیرا گفته صاحب تاریخ قم صراحت دارد و او می گوید مشهد حمزه بن موسی بن جعفر(علیه السلام) اگر واسطه ای بین حمزه و امام کاظم(علیه السلام) بود، قطعاً حسن بن محمد قمی آن را ذکر می نمود. بنابراین امام زاده حمزه مدفون در قم، فرزند بدون واسطهْ امام کاظم(علیه السلام) می باشد و کتاب تاریخ قم هم از قدمت تاریخی برخوردار است و هم مورد تأیید علماست.

ه) ری

در شهر ری و در جوار مرقد حضرت عبدالعظیم حسنی(علیه السلام) نیز مزاری هست که به حمزه بن موسی(علیه السلام) منسوب است. شهرت این مزار در انتساب به جناب حمزه، بیش از سایر نقاط است.

قدیمی ترین گزارش مورد استناد طرفداران، این مدّعا گزارشی است که نجاشی آن را نقل کرده و آورده است: احمد بن خالد می گوید:

1- (1) . منتهی الآمال، ج2، ص420.

عبدالعظیم در حال خوف و فرار از خلیفه، وارد شهر ری گردید و در سرداب منزل یکی از شیعیان در سکله المولی ساکن شد. وی در آن زیرزمین خدا را عبادت می کرد و روزها را روزه می گرفت و شب ها را به نماز می ایستاد. گاهی مخفیانه از آن منزل خارج می شد و قبری را که در مقابل قبر او واقع شده زیارت می کرد. بین آن دو قبر، راهی بود. که او (حضرت عبدالعظیم(علیه السلام) دربارهٔ آن می فرمود: «این قبر یکی از فرزندان موسی بن جعفر است». (1)

بعد از گزارش نجاشی، گزارش عبدالجلیل قزوینی نیز از قدمت تاریخی برخوردار است. وی می نویسد: «اهل ری به زیارت سید عبدالعظیم شوند و به زیارت السید ابوعبدالله الابیض و به زیارت سید حمزه موسوی که شرف و نسب و جزالت فضل و کمال و عفت ایشان ظاهر است». (2) قاضی نورالله شوشتری می نویسد: شهر ری مدفن سید حمزه موسوی و سید عبدالله ابیض و عبدالعظیم حسنی(علیه السلام) است. (3)

مجلسی می گوید: حمزه بن موسی در ری در قریه ای معروف به شاهزاده عبدالعظیم مدفون است و از برای آن امام زاده قبّه و صحن و خدّام بود و حضرت عبدالعظیم حسنی(علیه السلام) با جلالت شأن و عظمت قدری که داشت، در ایام اقامت خود در ری، مزار حمزه بن موسی را زیارت می کرد و به بعضی از خواص اصحاب خود می فرمود که این قبر یکی از فرزندان امام کاظم(علیه السلام) می باشد. (4)

1- (1) . رجال نجاشی، ص248.
2- (2) . النقض، ص588.
3- (3) . مجالس المومنین، ص345.
4- (4) . تحفه الزائر، ص241 و بحار، ج19، ص671.

خوانساری می گوید: قبر حمزه بن موسی بن جعفر در ری است و او در آن جا زیارت می شود تا زمان ما. (1)

کجوری هم بعد از ذکر اقوال گوناگون درباره مدفن امام زاده حمزه می نویسد: معروف و مشهور این است که مقبره حمزه بن موسی(علیه السلام) را می توان در همان مکانی که اکنون در جهت قبله بارگاه حضرت عبدالعظیم(علیه السلام) در شهر ری واقع شده، دانست؛ زیرا حضرت عبدالعظیم حسنی(علیه السلام) هر روز به زیارتش می رفت. منظور از عبارت «خیر رجل» که در زیارت آن حضرت آمده است: «یا نور المشرق المضیئ الانوار یا زائراً خیر رجل من ولد موسی بن جعفر(علیه السلام)» همین امام زاده حمزه بن موسی بن جعفر است؛ زیرا بهترین فرزندان امام کاظم(علیه السلام) همان فرزندان بلاواسطه او هستند که «خیر رجل من ولد موسی(علیه السلام)» بر آنها اطلاق و منطبق می گردد. (2)

مجلسی برای اثبات این که مدفن حمزه بن موسی در ری می باشد، داستانی را از سید مهدی قزوینی نقل می کند. قزوینی می گوید: «خبر داد والد ماجدم که: ملازمت داشتم به بیرون رفتن به سوی جزیره، که در جنوب حلّه و بین دجله و فرات می باشد، برای ارشاد و هدایت عشیره های بنی زبید به مذهب تشیع؛ زیرا همه ایشان به مذهب تسنن بودند و به برکت هدایت والد(ره) همه به سوی مذهب امامیه برگشتند و تاکنون به همان نحو باقی هستند و بالغ بر ده هزار تن می باشند. در این جزیره مزاری است معروف به قبر حمزه بن موسی(علیه السلام) و مردم او را

1- (1) . روضات الجنات، ج4، ص212.
2- (2) . جنه النعیم، ص487.

زیارت می کنند و کرامات زیادی از او نقل می نمایند. در اطراف آن امام زاده قریه ای است مشتمل بر صد خانوار. من هنگامی که به جزیره می رفتم، از آن جا عبور می کردم و آن امام زاده را زیارت نمی نمودم؛ زیرا نزد من مسلم بود که حضرت حمزه(علیه السلام) فرزند بلافصل امام موسی بن جعفر(علیه السلام) در شهر ری، در جوار عبدالعظیم حسنی(علیه السلام) مدفون است؛ لذا اهمیتی به این بقعه نمی دادم. پس یک بار بنا به عادت خود از منزل بیرون رفتم و در نزد قریه ای که مهمان بودم، اهل آن قریه از من خواستند که امام زاده مذکور را زیارت کنم. من امتناع ورزیدم و به آنها گفتم: من مزاری را که نمی شناسم زیارت نمی کنم. به دلیل اعتراض من از زیارت مزار، رغبت مردم به آن جا کم شد. آن گاه از نزد ایشان حرکت نمودم و شب را در قریه مزیدیّه، در خانه یکی از سادات آن جا ماندم و چون سحر شد، برخاستم برای نافله شب و چون فارغ شدم از نماز، نشستم به انتظار طلوع فجر، که ناگاه سیدی بر من وارد شد که او را به صلاح و تقوا می شناختم و از سادات قریه مجاور بود. سلام کرد و نشست و گفت: یا مولانا! دیروز مهمان اهل قریه امامزاده حمزه شدی و او را زیارت ننمودی؟ گفتم: آری. فرمود: چرا؟ گفتم من زیارت نمی کنم کسی را که نمی شناسم. اعتقاد من این است که حمزه فرزند امام کاظم(علیه السلام) در ری مدفون است. فرمود: «ربّ شهرةُ لا اصلَ لها» چه بسا، چیزهایی است که شهرت یافته و لیکن اصلی ندارد. این قبر حمزه فرزند امام موسی بن جعفر(علیه السلام) نیست، هر چند چنین مشهور است؛ ولی این قبر ابویعلی حمزه بن قاسم بن علی بن حمزه بن حسن بن عبیدالله بن ابی الفضل العباس بن امیر المومنین(علیه السلام) است که یکی از علما و اهل حدیث بوده و علمای علم رجال هم در کتابشان از او یاد کرده و وی را به علم و ورع

ستوده اند. پیش خود گفتم این مرد از عوام سادات است و از اهل علم و اطلاع بر علم رجال و حدیث نیست و شاید این کلام را از بعضی علما آموخته است. پس برخاستم به جهت مراقبت و اطلاع از طلوع فجر و آن سید هم برخاست و رفت من غفلت کردم که از او بپرسم این مطلب را از چه کسی فرا گرفته. چون صبح شد و نماز صبح را خواندم، نشستم برای تعقیب نماز صبح تا آن که آفتاب طلوع کرد. چون همراه من چند جلد از کتب رجال بود، آنها را مطالعه کردم؛ دیدم آن سید درست گفته است و این بزرگوار ابویعلی حمزه بن قاسم علوی است. صبح مردم قریه به دیدن من آمدند. سیدی شبیه سید یاد شده در میان آنها بود. به او گفتم: از شما متشکرم که سحر پیش من آمدی و مرا از قبر جناب حمزه بن قاسم علوی خبر دادی؛ بگو ببینم این مطلب را از کجا گفتی و از چه کسی شنیدی؟ پس سید گفت به خدا قسم من پیش شما نیامدم و من شب گذشته در بیرون قریه بودم و شنیدم شما آمده اید؛ پس امروز به زیارت شما آمدم. با این پیشامد به اهل قریه گفتم: لازم شد که برگردم و جناب حمزه را زیارت کنم و من شکی ندارم که هنگام سحر شخصی که تشریف آورده، حضرت صاحب الامر(عج) بوده». (1)

برخی این داستان را مؤید نظریه مدفون بودن حمزه بن موسی در ری دانسته اند. گیلانی می نویسد: چون در این واقعه حضرت صاحب الامر(عج) مدفون بودن حمزه بن موسی را در ری نفی ننموده و نیز اقوال دیگر علما مبنی بر مدفون بودن حمزه در ری، ثابت می گردد که قبر حمزه بن موسی در شهر ری است. (2)

1- (1) . بحارالانوار، ج53، ص286و287 و امام زادگان ری، ج1، ص361.
2- (2) . همان، ص363.

البته باید این نکته را یادآور شد کسانی که مدفن حمزه بن موسی را در ری می دانند؛ دلیل محکم و قانع کننده ای ارائه نمی دهند و عمده دلیل آنها همان گزارش نجاشی است. درست است که این گزارش از قدمت تاریخی برخوردار است، ولی این گزارش مجهول است و در آن مشخص نشده که کدام یک از فرزندان موسی بن جعفر(علیهم السلام) در ری مدفون می باشد. مخالفین مدفون بودن حمزه بن موسی در شهر ری درست بر همین نکته تکیه نموده اند. مهدی بدایع نگار در حالی که مدفون بودن حمزه در ری را نپذیرفته، ایراد خود را بر اقوال یاد شده این گونه بیان می کند: «...آن که نجاشی اسم نبرده و حضرت عبدالعظیم حسنی اسمش را نفرموده...آن که قاضی نورالله شوشتری در کتاب مجالس المومنین نوشته، کجا دلالت دارد که این امام زاده حمزه بن موسی است که حضرت عبدالعظیم را حسنی گفته؛ پس باید آن جناب را نیز واسطه ای در میان نباشد و حال آن که چهار پشت در میان آن جناب و امام حسن(علیه السلام) فاصله می باشد...نوشته عبدالعظیم حسنی و سید حمزه موسوی و از لفظ موسوی و حسنی فاصله آشکار است، نه آن که فاصله نباشد». (1)

اردستان قمی نیز ایرادهای بدایع نگار را وارد دانسته و مدفون بودن حمزه بن موسی در ری را نمی پذیرد. (2)

و) اصفهان

در اصفهان نیز بقعه و بارگاهی به امام زاده حمزه منتسب است. ابطحی حمزه را یکی از امام زادگان اصفهان معرفی می کند. وی می گوید: طبق

1- (1) . بدایع الانوار، ص184.
2- (2) . انوار المشعشعین، ج2، ص258.

آن چه در لوحه ای که در حرم امام زاده میرحمزه(علیه السلام) منصوب است، آن بزرگوار از جمله فرزندان بدون واسط حضرت امام کاظم(علیه السلام) می باشد که در جریان ولایت عهدی امام رضا(علیه السلام) به سوی طوس حرکت کردند، ولی در میان راه، وقتی خبر شهادت امام رضا(علیه السلام) را شنیدند و متوجه شدند که خطر متوجه سادات و علویان گردیده، پراکنده شدند و میرحمزه به سوی این سامان حرکت کرد و در سن 35 یا 45 سالگی، به دست فردی به نام «شاهک طوسی» شهید شد و در این مکان مدفون گردید. (1) در حال حاضر، مزار حمزه که به نام «شاه میرحمزه» مشهور است، در حاشیه شرقی خیابان سروش، در کنار بیمارستان عسکریّه قرار دارد. (2)

مهدوی نیز حمزه را جزو امام زادگان اصفهان ذکر می کند، ولی وی نسب این امام زاده را این گونه معرفی می کند: حمزه بن محمد بن الحسین بن علی بن الحسین بن محمد الدیباج بن الامام جعفر الصادق(علیه السلام). (3) نظر مهدوی درست است؛ زیرا ابن طباطبا (متوفای قرن پنجم) از جمله امام زادگانی که وارد اصفهان شدند را همین حمزه بن محمد ذکر می کند. (4) بنابراین امام زاده حمزه اصفهان از نسل امام صادق(علیه السلام) خواهد بود نه از نسل امام کاظم(علیه السلام) و ابطحی که امام زاده حمزه اصفهان را فرزند بدون واسطه امام کاظم(علیه السلام) ذکر می کند، برای ادعای خود سند و مدرک ارائه نمی دهد؛ بنابراین نظر ایشان پذیرفتنی نیست و امام زاده حمزه اصفهان از نوادگان امام صادق(علیه السلام) می باشد.

1- (1) . ریشه ها و جلوه های تشیع در اصفهان، ج1، ص174.
2- (2) . همان، ص147.
3- (3) . مزارات اصفهان، ص272.
4- (4) . منتقله الطالبیه، ص24.

ز) حلّه

علاوه بر آرامگاه هایی که در ایران وجود دارد و منسوب به حمزه بن موسی است، در عراق نیز بارگاهی منسوب به حمزه بن موسی وجود دارد. مردم این بارگاه را به نیت حمزه بن موسی زیارت می کنند و از بین علمای انساب ابن طقطقی نیز تصریح نموده که مدفن حمزه در شهر حلّه قرار دارد. (1) برخی گفته اند بارگاه حلّه مربوط به أبویعلی حمزه بن قاسم، نوه حضرت عباس بن امیرالمؤمنین(علیه السلام) است. (2) با توجه به اقوالی که پیرامون مدفن حمزه در نقاط مختلف بیان گردید، این نتیجه به دست می آید:

1. مدفون در شیراز علی بن حمزه بن موسی است و در منابع قدیم و جدید شیراز نیز از علی بن حمزه نام برده شده است.

2. به احتمال قوی مدفون در شهر کاشمر حمزه بن حمزه بن موسی است؛ به این دلیل که تعداد زیادی از علمای انساب گزارش کرده اند که حمزه بن حمزه به خراسان رفت و در همان جا درگذشت.

3. مدفن حمزه بن موسی در شهر ری از شهرت فروان برخوردار است و تعدادی از علما مثل علامه مجلسی آن را پذیرفته اند و مستند ایشان گزارش نجاشی است.

4. مدفون در سیرجان کرمان یکی از نوادگان امام کاظم(علیه السلام) می باشد.

5. بقعه و بارگاهی که در قم وجود دارد، متعلق به حمزه، فرزند بدون واسطه امام کاظم(علیه السلام) است؛ زیرا گزارش محمد بن حسن قمی از

1- (1) . الاصیلی، ص180.
2- (2) . مراقد المعارف، ج1، ص268 و بدایع الانساب، ص28.

قدمت تاریخی برخوردار است و این گزارش صراحت دارد که حمزه در قم مدفون است.

6. امام زاده حمزه اصفهان از نوادگان امام صادق(علیه السلام) می باشد.

7. بارگاه حلّه متعلق به ابویعلی، از نسل عباس بن امیر المؤمنین می باشد.

ص:151

5- بررسی احوال پسران قیام کننده امام کاظم (علیهم السلام)

اشاره

مقدمه

از مطالعه تاریخ به دست می آید که علویان در روزگار امویان و عباسیان زندگانی دشواری را سپری می کرده اند. این دو خاندان از دشمنان سرسخت اولاد و اعقاب حضرت علی(علیه السلام) بوده اند. در عصر آنان ستم های فراوان در حق اولاد علی(علیه السلام) روا داشته شد. علویان را به هر بهانه ای گرفتار کرده یا در زندان ها شکنجه می کردند یا در جنگ و گریز آنان را به قتل می رساندند. پس از واقعه خون بار کربلا و شهادت امام حسین(علیه السلام) و جمع کثیری از خاندانش، حادثه شهادت زیدبن علی بن الحسین(علیه السلام) روی داد که در این واقعه عده زیادی از بنی هاشم شهید شدند و پس از آن شهادت، حسین صاحب فخ و یارانش واقع شد. به همین علت بسیاری از علویان از شدت فشار و اختناق برای حفظ جان خود در گوشه و کنار ممالک اسلامی مخفیانه می زیستند و کسی از نام و نشان آنان خبر نداشت. در دوران حیات فرزندان امام کاظم(علیهم السلام) نیز توسط محمد بن ابراهیم معروف به «ابن طباطبا» قیام کوبنده ای بر ضد

حکومت عباسی در کوفه به وقوع پیوست. در این حرکت سیاسی مهم بسیاری از علویان حضور فعال داشتند. در گزارش های تاریخی از چهار نفر از فرزندان امام کاظم(علیهم السلام) نیز نام برده شده که در این قیام شرکت داشته اند و برخی از آنها مثل ابراهیم و زید عهده دار مسؤلیت نیز بودند که در این فصل علاوه بر شرح حال آنان، فعالیت های سیاسی شان نیز مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت.

ابراهیم بن موسی(علیه السلام)

اشاره

مورخان و رجال نویسان تاریخ ولادتش را ذکر نکرده اند، ولی از برخی روایات (1) که در آنها امام(علیه السلام) او را پس از حضرت رضا(علیه السلام) وصی و سرپرست امور قرار داده، می توان فهمید که او فرزند پسر بعد از امام رضا(علیه السلام) است. (2) هم چنین نویسندگان تاریخ ائمه(علیهم السلام) مثل شیخ مفید (3) و ابن شهر آشوب نام (4) ابراهیم را پس از حضرت رضا(علیه السلام) آورده اند که خود شاهدی است بر این که او کوچک تر از امام رضا(علیه السلام) و بعد از ایشان بوده است.

برخی تاریخ وفات ابراهیم اکبر را 213 هجری، ذکرکرده اند. (5) به گفته سید حسین ابوسعید او را مسموم کردند. (6) احمد الفاسی وفات ابراهیم را در سال 210هجری در بغداد ذکر کرده است. (7) فؤاد البستانی

1- (1) . تهذیب الکمال، ج9، ص149و150.
2- (2) . اصول کافی، ج2، ص97.
3- (3) . الارشاد، ج2، ص244.
4- (4) . ابن شهرآشوب، مناقب، ج4، ص349.
5- (5) . تاریخ المشاهد المشرفه، ج1، ص31.
6- (6) . همان، ص35.
7- (7) . شفاء الغرام باخبار البلد الحرام، ج2، ص183.

نیز وفات ابراهیم را در سال 210 دانسته (1) که به دست مأمون در بغداد مسموم شد و در همان جا از دنیا رفت. البته ضرورت دارد که به چند سؤال در این جا پاسخ داده شود:

1. آیا دو نفر از فرزندان امام موسی کاظم(علیه السلام) ابراهیم نام داشته اند؟

2. کدام یک دست به قیام زد و به یمن رفت؟

3. روایات مربوط به واقفی بودن ابراهیم در اصول کافی، (2) ارشاد (3)و عیون اخبارالرضا(علیه السلام) (4) درباره کدام یک از آنهاست؟

در پاسخ این سؤال که آیا دو تن از فرزندان امام کاظم(علیه السلام) ابراهیم نام داشته اند، نظر بیشتر نویسندگان مانند: مفید، (5) طبرسی، (6)ابن شهر آشوب، (7) اربلی، (8) سبط ابن جوزی، (9) ابن صباغ، (10) ابن خشاب، (11) و نصربن علی الجهضمی (12) آن است که ابراهیم نام یک نفر از فرزندان امام کاظم(علیه السلام) است؛ زیرا بسیاری از فرزندان امام کاظم(علیهم السلام) را نام می برند و جز یک نفر را به این نام ذکر نمی کنند.

ولی به نظر می رسد که نام دو نفر از فرزندان امام کاظم(علیه السلام) ابراهیم

1- (1) . دائره المعارف بستانی، ج2، ص142.
2- (2) . اصول کافی، ج1، ص380 و381.
3- (3) . الارشاد، ج2، ص326 و 327.
4- (4) . عیون اخبار الرضا، ج1، ص32.
5- (5) . الارشاد، ج2، ص244.
6- (6) . اعلام الوراء، ج2، ص36.
7- (7) . مناقب شهر آشوب، ج4، ص349.
8- (8) . کشف الغمه، ج3، ص26.
9- (9) . تذکره الخواص، ص315.
10- (10) . فصول المهمه، ص236.

11- (11) . مجموعه نفیسه فی تاریخ الائمه، ص141.
12- (12) . تاریخ اهل البیت، ص106 و 107.

باشد؛ زیرا تعدادی از علمای انساب تصریح دارند که نام دو تن از فرزندان امام کاظم(علیه السلام) ابراهیم بوده است. (1) علمای انساب از دیگران در این مورد آشناترند و از سوی دیگر در سخن دیگران مثل مفید و ابن شهرآشوب و برخی دیگر تصریحی بر یک ابراهیم وجود ندارد؛ از این رو بررسی اقوال در این زمینه ضرورت دارد:

1-بررسی اقوال درباره ابراهیم

الف) اقوال بر جود دو ابراهیم

ابونصر بخاری (م357 ق) که به قدیمی ترین منابع دسترسی داشته، به نام دو ابراهیم از فرزندان امام کاظم(علیه السلام) اشاره می کند. او نسب شناس معروفی است که از دو ابراهیم نام می برد و می گوید: ابراهیم اکبر بدون اولاد می باشد و نسب شناسان در اولاد داشتنش توقف کرده اند. (2) و ابراهیم اصغر دارای نسل است و شش فرزند داشته است: محمد، احمد، جعفر، موسی (را از ام ولد نام می برد)، اسماعیل و علی که مادرش آزاد بوده است و فقط موسی و جعفر از فرزندان ابراهیم اصغر دارای نسل می باشند. (3)

1. ابن عنبه از دو ابراهیم نام می برد. (4)

2. علی بن زیدبیهقی (م 565 ق) از دو ابراهیم (اکبر و اصغر) نام می برد. (5)

3. فخر رازی (م606 ق) به ابراهیم اکبر و ابراهیم اصغر اشاره می کند. (6)

1- (1) . سرّ سلسله العلویه، ص37و38 و لباب الانساب، ج1، 394.
2- (2) . سرّ سلسله العلویه، همان.
3- (3) . همان، ص43.
4- (4) . عمده الطالب، ص197.
5- (5) . لباب الانساب، ج1، ص394.
6- (6) . الشجره المبارکه، ص92 و92.

4. محمد کاظم یمانی (متوفی قرن نهم) از دو ابراهیم نام می برد: ابراهیم اصغر که برای او پنج فرزند ذکر می کند (احمد، جعفر، موسی، اسماعیل و علی) و درباره ابراهیم اکبر می گوید فرزند داشتن او بین علمای انساب مورد اختلاف است. (1)

5. سمرقندی به ابراهیم اصغر و اکبر اشاره دارد. (2)

6. اعرجی متوفی(1274 - 1332ق) نیز از دو ابراهیم یاد می کند. (3)

7. عباس فیض هم عقیده دارد که دو تن از فرزندان امام کاظم(علیه السلام) ابراهیم نام داشته اند. (4)

ب) اقوال بر وجود یک ابراهیم

کسانی که فقط یک فرزند به نام ابراهیم را برای امام کاظم ذکر کرده اند، عبارتند از:

1. ابن طباطبایی حسینی (م 449ه) نیز به ذکر نام یک ابراهیم از اولاد موسی بن جعفر(علیه السلام) اکتفاء کرده است. (5)

2. ابن حزم اندلسی (م 456ه) فقط از «ابراهیم المرتضی» نام می برد. (6)

3. ابن طقطقی (م709ه) (7) به یک ابراهیم اشاره دارد.

نتیجه

از بررسی منابع این نتیجه به دست می آید که دوتن از فرزندان امام

1- (1) . النفخه العنبریه، ص63.
2- (2) . انساب الطالبیین، ص92.
3- (3) . مناهل الضرب، ص423 و424.
4- (4) . تاریخ کاظمین، ص160و159.
5- (5) . تهذیب الانساب، ص150.

6- (6) . جمهره الانساب العرب، ص63.
7- (7) . الاصيلی، ص162.

کاظم(علیه السلام) ابراهیم نام داشته اند و قدیمی ترین منبع کتاب سرالسلسله العلویه از ابونصر بخاری (357ه) است که این مطلب را تأیید می کند و علاوه بر آن نسب شناسانی که از یک ابراهیم نام برده اند، وجود دو ابراهیم را برای امام کاظم(علیه السلام) رد نکرده اند و بیشتر نسب شناسان به کتاب سرالسلسله العلویه ابونصر بخاری اعتماد دارند؛ مثلا ابن عنبه و دیگران از او این مطلب را نقل کرده اند.

بیشتر این منابع در مرحله اول از ارشاد مفید نقل نموده اند و دیگر این که این منابع دربارهٔ انساب نیست و در مرحله دوم، این دسته از منابع وجود دو ابراهیم را رد نکرده اند؛ زیرا کتاب سرالسلسله العلویه را در اختیار داشته اند و اگر نظر مخالف داشتند، آن را ابراز می کردند بنابراین می توان از عدم مخالفت آنان دریافت که دو نفر از فرزندان امام کاظم(علیه السلام) ابراهیم نام داشته اند.

2-قیام ابراهیم

مناسب است که قبل از ورود به بحث درباره ابراهیم و ارتباط او با نهضت «محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن الحسن بن الحسن بن علی» معروف به «ابن طباطبا» و دستیار او «ابوالسرایا» که قیام خود را از کوفه آغاز کردند، قیام های علویان را در سال 199هجری، برشماریم:

امین، فرزند هارون الرشید در سال 198هجری، به قتل رسید. پس از او برادرش مأمون حکومت را به دست گرفت. در این میان علویان نیز از فرصت برخورد میان امین و مأمون به نفع خود بهره برداری کرده، به صف آرایی و افزودن بر فعالیت های خود پرداختند. (1)

1- (1) . سیره پیشوایان، ص486.

قیام علویان در سال 199هجری، با حرکت محمد بن ابراهیم بن طباطبا آغاز شد. از فرزندان و نوادگان ائمه تعداد زیادی در این شورش ها شرکت داشتند. از زیدیه، محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسین(علیه السلام) (1) و از نوادگان امام حسن(علیه السلام) محمد بن سلیمان بن داود بن الحسین بن الحسن بن علی(علیه السلام) در مدینه شورش کرد. (2) از فرزندان امام صادق(علیه السلام) محمد بن جعفرالصادق(علیه السلام) معروف به «دیباج» در مکه و اطراف حجاز قیام کرد. (3) معروف ترین این قیام ها، قیام ابن طباطبا بود که فرماندهی آن را سری بن منصور معروف به «ابوالسرایا» بر عهده داشت. (4) این قیام در سال 199هجری، در کوفه به وقوع پیوست.

3-وفات محمد بن ابراهیم طباطبا

در همان ابتدای قیام و در مراحل حساس، این نهضت رهبر خود را از دست داد و محمد بن ابراهیم درگذشت و پیروانش در سوگ او نشستند. بیشتر منابع نوشته اند که ابوالسرایا او را مسموم کرد. (5) به هرحال ابوالسرایا به تجهیز پیکر محمد بن ابراهیم پرداخت و پس از آن که او را غسل داد، جنازه را به نجف حمل کردند و در آن جا به خاک سپردند. (6)

ابوالسرایا به مردم گفت: ابوعبدالله، محمد بن ابراهیم کسی را که نظیر اوست، وصی خود قرار داده و آن شخص ابوالحسن علی بن

1- (1) . مروج الذهب، ج3، ص439.
2- (2) . الکامل فی التاریخ، ج4، ص150.
3- (3) . مروج الذهب، ج3، ص439.
4- (4) . همان، ج3، ص439 و الکامل فی التاریخ، ج4، ص147.
5- (5) . تاریخ طبری، ج5، ص123؛ المنتظم؛ ج10، ص74؛ شذرات الذهب، ج10، ص61 و تجارب الامم، ج4، ص115.
6- (6) . مقاتل الطالبیین، ص533.

عبیدالله است. پس اگر به او راضی هستید، او همان الرضا من آل محمد(صلی الله علیه و آله) است وگرنه خودتان هرکه را می خواهید انتخاب کنید.

علی بن عبیدالله خود این جانشینی را نپذیرفت و خود را کنار کشید. در نتیجه ابوالسرایا محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب(علیه السلام) را به جای محمد بن ابراهیم برگزید. (1)

محمد بن محمد بن زید به سرعت به سروسامان دادن امور پرداخت و کارها را روبه راه کرد و در مرحله نخست کارگزاران خود را به نواحی کشور اسلامی فرستاد. اسماعیل بن علی را والی کوفه و روح بن حجاج را رئیس شهربانی آن جا کرد، و عاصم بن عامر را به قضاوت کوفه تعیین نمود و احمد بن سری را رئیس پلیس و نصر بن مزاحم را به سرپرستی بازار گمارد.

ابراهیم بن موسی بن جعفر را والی یمن و زید بن موسی بن جعفر را والی اهواز قرار داد و اسماعیل بن موسی بن جعفر را والی فارس و عباس بن محمد را والی بصره و حسن بن ابراهیم بن حسن را به ریاست واسط تعیین نمود و در کوفه سکه ضرب کردند. (2) و روی آن آیه مبارکه (إِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الَّذِینَ یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِهِ صَفًّا کَأَنَّهُمْ بُنْیانٌ مَرْصُوصٌ) 3 را حک نمود.

کارهای ابوالسرایا به خوبی پیش می رفت و نهضت در همه جای کشور اسلامی گسترش یافت. عباسیان خطری بزرگ را احساس نمودند که ممکن بود دیر یا زود حکومتشان را نابود کند، تا این که حسن بن

1- (1) . الکامل فی التاریخ، ج4، ص149؛ مروج الذهب، ج3، ص439 و تاریخ طبری، ج5، ص123.
2- (2) . تاریخ ابن خلدون، ج3، ص304 و الکامل فی التاریخ، ج4، ص143.

سهل با هرثمه سازش کرد و درهای خزانه دولتی را به روی هرثمه باز گذاشت و او شروع به تجهیز سپاهیان کرد تا این که جمعیت سپاه به سی هزار نفر سواره و پیاده رسید. چون به مقدار لازم سپاه و سلاح جمع شد، دستور داد سپاه به سمت کوفه حرکت کرده و از مداین گذشتند.

مردم مداین که تحت فرمان ابوالسرایا بودند بر آن جا مسلط گردیدند و حاکم آن جا پا به فرار گذاشت و به کوفه رفت. در محل قصر «بنی هبیره» دو سپاه به هم رسیدند و جنگ سختی میان آنها درگرفت و از سربازان ابوالسرایا گروهی زیادی کشته شدند و هرثمه در جنگ با وی پافشاری کرد و او نیز در مقابل ایستادگی نمود، تا آن جا که نیروهای ابوالسرایا شکست خوردند و او نتوانست کوفه را که پایتخت و مقر اصلی آنها بود حفظ کند، پس کوفه را ترک نموده و به سوی قادسیه حرکت کرد و در آن جا نیز شکست خورد و از آن جا به شوش آمد و با حاکم شوش درگیرشد از او نیز شکست خورد و به سمت خراسان حرکت کرد و در روستایی به نام «برقانا» فرود آمد. حاکم آن جا به مقابله ایشان برخاست و با آنها روبه رو شد و به ایشان امان داد که تسلیم شوند تا آنها را نزد حسن بن سهل بفرستد. ابوالسرایا و همراهان وی پذیرفتند. وی به سرعت ابوالسرایا را نزد حسن بن سهل در مداین فرستاد. همین که اسیران به آن جا رسیدند، او دستور داد تا سر ابوالسرایا را از تن جدا کنند و در قسمت شرقی شهر بغداد بیاویزید و بدنش را در قسمت غربی شهر به دار آویختند. (1) فاصله بین خروج ابوالسرایا و کشته شدنش ده ماه بود. (2)

1- (1) . مقاتل الطالبیین، ص545؛ الکامل فی التاریخ، ج4، ص152 و تاریخ طبری، ج5، ص126.
2- (2) . تاریخ طبری، ج5، ص126 و المنتظم، ج10، ص83.

قیام محمد بن ابراهیم بن طباطبا یکی از بزرگ ترین قیام های علویان به شمار می رفت و حکومت عباسی را با یک خطر بزرگ مواجه نموده بود.

به سبب عظمت این قیام و این که در مدت کوتاهی بعضی از شهرها مثل کوفه به دست نیروهای قیام کننده افتاده بود و احتمال پیروزی در این قیام زیاد بود، از این رو بعضی از فرزندان امام موسی کاظم(علیه السلام) به جمع قیام کنندگان پیوستند و ابراهیم بن موسی بن جعفر(علیه السلام) از سوی محمد بن محمد بن زید به عنوان والی یمن منصوب شد. دعوت زیدیه در یمن از دوران مأمون آغاز شد. طالبیون در این دوره در حجاز پراکنده شده بودند؛ در حالی که بر خلافت عباسی اعتراض داشتند. وقتی در سال 199هجری، محمد بن ابراهیم بن طباطبا قیام خود را در کوفه آشکار نمود، بسیاری از طالبیون با او بیعت کردند که از جمله آنها ابراهیم بن موسی بن جعفر بود که بعدها یکی از ائمه زیدیه شد. (1)

وقتی که محمد بن ابراهیم بن طباطبا وفات یافت، ابوالسرایا به جای او محمد بن محمد بن زید را برگزید. (2)

ابراهیم بن موسی بن جعفر نیز مردم را به متابعت محمد بن محمد بن زید فرا خواند و او نیز ابراهیم را به ولایت یمن منصوب کرد. در آن زمان والی منصوب مأمون در یمن عباس بن اسحق بن موسی بود. (3)

او وقتی از عزیمت ابراهیم به سوی یمن آگاه شد، از یمن خارج گردید و آن جا را برای ابراهیم خالی گذاشت؛ زیرا می دانست مردم یمن به ابراهیم تمایل دارند و شکست خود را قطعی می دید. به همین سبب از

1- (1) . سرّ سلسله العلویه، ص38.
2- (2) . الکامل فی التاریخ، ج4، ص149و مروج الذهب، ج3، ص439.
3- (3) . ماثرالانافه فی معالم الخلافه، ص176.

جنگ منصرف شد و ابراهیم بدون برخورد با مانعی وارد یمن شد و به تنظیم امور پرداخت و سپاه خود را مجهز نمود. در همین زمان یکی از فرزندان عقیل بن ابی طالب را مأمور کرد تا به سمت مکه حرکت کند و با مردم مراسم حج را به جا آورد، ولی او نتوانست وارد مکه شود. (1)

والی مکه از طرف مأمون، یزید بن محمد بن حنظله محزومی بود. ابراهیم خود تصمیم گرفت تا به مکه بیاید؛ پس به سوی مکه حرکت کرد و به سپاهی که قبلاً به سرپرستی فرزند عقیل به سمت مکه آمده بود ملحق گردید و مکه را فتح کرد و یزید بن محمد گریخت. در این زمان مأمون سپاهی را به فرماندهی حمدویه بن علی بن ماهان به سوی یمن فرستاد. در یمن مقاومتی صورت نگرفت و او یمن را فتح کرد. حمدویه از اطاعت مأمون خارج شد و مردم را به سوی خود دعوت می نمود. (2)

وقتی مأمون از کار حمدویه آگاه شد، با ابراهیم بن موسی بن جعفر که در مکه بود از در سازش درآمد و به ابراهیم پیشنهاد داد که سرپرستی امور یمن را بر عهده گیرد و والی آن جا باشد و مردم را به ولایت عهدی امام رضا(علیه السلام) دعوت و آن را تبلیغ کند. (3) ابراهیم از پیشنهاد مأمون استقبال کرد و راهی یمن شد. (4)

یعقوبی در تاریخ خود والی شدن ابراهیم بن موسی از طرف مأمون بر امور یمن را این گونه گزارش می کند: مأمون فرمان بیعت با امام رضا(علیه السلام) را با عیسی جلودی به مکه فرستاد و ابراهیم بن موسی

1- (1) . نهایه الارب، ج22، ص196.
2- (2) . تاریخ الفرقه الزیدیه، ص413.
3- (3) . همان، ص414.
4- (4) . همان.

بن جعفر در مکه اقامت داشت و شهر مکه به فرمان او درآمده بود؛ جز این که خود ابراهیم هم به خلافت مأمون دعوت می کرد. پس جلودی با شعار سبز (علامت سبز که نشان علویان بود) و بیعت الرضا(علیه السلام) به سوی مکه آمد و ابراهیم به استقبال وی شتافت و مردم مکه برای امام رضا(علیه السلام) بیعت کردند ولباس سبز پوشیدند. (1)

حمدویه بن علی بن عیسی در یمن شورش نمود و جماعتی از مردم یمن را با خود همراه ساخت. مأمون از این امر آگاه شد و فرمان حکومت یمن را برای ابراهیم بن موسی بن جعفر نوشت و به جلودی دستور داد تا همراه ابراهیم به یمن برود و او را در جنگ با حمدویه یاری دهد. ابراهیم راهی یمن شد، اما جلودی او را همراهی نکرد. پسر حمدویه در برابر ابراهیم ایستاد. ابراهیم با وی جنگید و تعدادی از یارانش را کشت. پسر حمدویه شکست خورد و گریخت. ابراهیم راهی صنعا گردید و این بار خود حمدویه در برابر ابراهیم ایستاد و جنگ سختی درگرفت وگروهی از یاران ابراهیم کشته شدند و ابراهیم شکست خورد و به مکه فرار کرد. (2)در سال 200هجری، از طرف مأمون عیسی بن یزید جلودی به عنوان والی یمن منصوب شد. او یمن را از چنگ حمدویه درآورد و یمن دوباره تحت خلافت عباسی قرار گرفت. (3)

بنابر گزارش عبدالامیرشامی، ابراهیم دوباره تصمیم گرفت تا یمن را از سلطه خلافت عباسی آزاد کند و مردم را به سوی برادرش رضا بخواند و به همین قصد از مکه لشکری فراهم نمود و راهی یمن شد، ولی موفق

1- (1) . تاریخ یعقوبی، ج2، ص449.
2- (2) . همان.
3- (3) . تاریخ الفرقه الزیدیه، ص413 و414.

نشد. در این زمان ابوالسرایا کشته شده بود. ابراهیم به سوی بغداد آمد و از مأمون امان خواست و او امان داد (1) و بنابر گزارشی امام رضا(علیه السلام) شفاعت او را نزد مأمون نمود. (2)

بنابر گفته اشعری، ابراهیم مردم یمن را به سوی محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن الحسن بن الحسن بن طباطبا دعوت می نمود. (3) گرچه این گزارش اشعری با گفته مورخان سازگاری ندارد؛ زیرا وقتی ابراهیم به یمن رفت، محمد بن ابراهیم بن طباطبا وفات یافته و او از جانب محمد بن محمد بن یزید بن علی به عنوان والی یمن انتخاب شد. (4) طبری تصرف یمن به دست ابراهیم بن موسی بن جعفر را این گونه گزارش می کند:

وقتی ابوالسرایا قیام کرد، ابراهیم بن موسی و جمعی از خاندان وی در مکه بودند و چون خبر ابوالسرایا و طالبیان عراق به ابراهیم رسید، با جماعتی از خویشان خود از مکه بیرون شد و راهی یمن گردید. در آن زمان اسحاق بن موسی عباسی والی یمن از جانب مأمون بود. او چون از آمدن ابراهیم به سمت یمن آگاهی یافت، با همه سواره و پیاده ای که در اختیار داشت، از یمن خارج شد و راه نجد را در پیش گرفت و یمن را برای ابراهیم بن موسی خالی گذاشت؛ زیرا نبرد با وی را خوش نداشت. چون از کار عموی خود در مکه مطلع گشت، همانند او عمل کرد و راهی مکه شد، اما علویان مانع ورود او به مکه شدند. (5)

1- (1) . همان، ص414.
2- (2) . تحفه الازهار، ج3، ص124.
3- (3) . مقالات الاسلامیین، ج1، ص148.
4- (4) . الکامل فی التاریخ، ج4، ص149؛ مروج الذهب، ج3، ص429 و تاریخ طبری، ج5، ص123.
5- (5) . تاریخ طبری، ج5، ص127 و الکامل فی التاریخ، ج4، ص153.

طبری می نویسد: وقتی ابراهیم در یمن مستقر شد، یکی از فرزندان عقیل بن ابی طالب را راهی مکه نمود تا با حجاج مراسم حج را به جا آورد. وقتی عقیلی به بستان ابن عامر نزدیک مکه رسید، خبر یافت که ابواسحاق بن هارون الرشید سالارحج شده و نیروی نظامی زیادی در اختیار دارد که کسی را توان مبارزه با آنها نیست؛ پس در بستان ابن عامر ماند تا این که کاروانی از حجاج که پرده کعبه و بوی خوش آن را همراه داشتند بر وی عبور نمود. عقیلی با افراد خود بر کاروانیان حمله ور شد و جامه کعبه و بوی خوش را از آنان گرفته و برهنه شان نمودند. آنها با همان وضع داخل مکه شدند. خبر به گوش ابواسحاق رسید. او با افراد خود مشورت کرد. جلودی به وی گفت: من از عهده این کار برمی آیم. وی صبح زود با یکصد نفر بر عقیلی و افراد وی حمله ور شدند و جمعی از یاران عقیلی گریختند. و جمعی اسیر شدند. پرده و بوی خوش و اموال بازرگانان را از آنها گرفته، به مکه بازگشتند. ابواسحاق یاران عقیلی را هریک ده تازیانه زد و آزاد نمود. آنها به سوی یمن بازگشتند، اما در میان راه تعدادی از آنان از گرسنگی و برهنگی تلف شدند. (1)

طبری در گزارش دیگر می آورد که ابراهیم بن موسی بن جعفر در سال 202هجری، از جانب مأمون سالار حج شد و برای برادر خویش بعد از مأمون، از مردم بیعت می گرفت. (2)

اما گزارش مسعودی در مروج الذهب برخلاف طبری است. وی می گوید: ابراهیم بن موسی بن جعفر در سال 202هجری، با مردم حج نمود و او نخستین فرد از طالبیان بود که در اسلام با مردم حج کرد، ولی

1- (1) . الکامل فی التاریخ، ج4، ص155 و تاریخ طبری، ج5، ص128.
2- (2) . همان، ج5، ص145 و الکامل فی التاریخ، ج4، ص177.

این بار با غلبه انجام داد، نه آن که از طرف خلیفه بدان منصوب شده باشد. وی تباهی بسیار نمود. ابراهیم بن عبدالله حجیبی و جمع دیگری را در مسجدالحرام کشت و یزید بن محمد بن حنظله مخزومی و افراد دیگری را که اهل عبادت بودند، کشت. (1)

البته از سخن مسعودی فهمیده می شود که ابراهیم یک بار از طرف خلیفه به سالاری حج منصوب شده بود، ولی سال آن را 201هجری، ذکر می کند. (2)

احمد بن علی الفاسی گفته طبری را تأیید می کند که ابراهیم در سال 202 از طرف مأمون با مردم حج انجام داد و برادر او ولی عهد مأمون بود. (3)

خروج ابراهیم در یمن را بسیاری از مورخان گزارش کرده اند؛ مانند مَقدسی، (4) ولی کیفیت آن را توضیح نداده است.

اما سایرین مثل طبری و ابن اثیر و دیگران به طور مختصر آورده اند. نکتهٔ جالب توجه در گزارش آنان دادن لقب «جزار» (قصاب) به ابراهیم بن موسی است.

رازی می گوید: ابراهیم بن موسی بن جعفر الصادق(علیه السلام) به سبب اسراف در قتل و تخریب به «جزار» ملقب شد. محمد بن ابراهیم بن طباطبا در سال 199 او را به یمن فرستاد. جمعی از شیعیان یمن به او پیوستند و بین او و والی یمن جنگ شدیدی درگرفت. ابراهیم تعدادی از سدهای یمن را ویران کرد و آثار حِمَیر را از بین برد. (5)

1- (1) . مروج الذهب، ج4، ص439.
2- (2) . همان.
3- (3) . شفاءالغرام باخبارالبلد الحرام، ج2، ص183.
4- (4) . البداء والتاریخ، ج6، ص110.
5- (5) . تاریخ مدینه الصنعاء، ص573.

ابن کثیر می گوید: ابراهیم بن موسی بن جعفر در مکه مقیم بود. وقتی خبر قیام ابوالسرایا به گوش او رسید، در کوفه قیام کرد. ابراهیم به طمع افتاد و راهی یمن شد و مردم زیادی را کشت و اموال زیادی را غارت نمود. به سبب این کشتار بزرگ ابراهیم را جزار نامیدند. (1)

طبری، (2) ابن خلدون، (3) ابن کثیر، (4) نویری (5) و ابن جوزی، (6) هم در گزارش خود از ابراهیم با صفت جزار یاد می کنند و می گویند: تعداد زیادی را اسیرگرفت و اموال فراوانی را غارت نمود.

مسعودی هم دید مثبتی به ابراهیم ندارد و او را به قتل افراد بی گناه در داخل مسجد الحرام متهم می کند. (7)

البته کشتار زیادی که به ابراهیم بن موسی نسبت می دهند، جای تأمل دارد؛ زیرا طبق گزارش طبری و دیگران وقتی ابراهیم به قصد یمن حرکت کرد و به آن جا رسید، والی منصوب مأمون در یمن، اسحاق بن موسی عباسی بود. او یمن را بدون مقاومت و جنگ رها کرد و ابراهیم بدون جنگ وارد یمن شد. (8) فقط در گزارش یعقوبی آمده که ابراهیم برای بار دوم، آن هم از طرف مأمون وارد یمن شد که در جنگ با حمدویه شکست خورد و به مکه بازگشت. (9) این که ابراهیم را متهم به

1- (1) . البدایه والنهایه، ج5، ص304.
2- (2) . تاریخ طبری، ج5، ص127.
3- (3) . تاریخ ابن خلدون، ج3، ص305.
4- (4) . الکامل فی التاریخ، ج4، ص153.
5- (5) . نهایه الارب، ج22، ص196.
6- (6) . المنتظم، ج10، ص83.
7- (7) . مروج الذهب، ج4، ص309.
8- (8) . تاریخ طبری، ج5، ص127.
9- (9) . همان، ج2، ص449.

کشتار زیاد می کنند و لقب جزار به او می دهند، مبالغه آمیز به نظر می رسد؛ زیرا ذکر نمی کنند که ابراهیم در جنگ با چه کسی افراد زیادی را کشت و این جنگ در کجا رخ داد.

پس از شکست نهضت محمد بن ابراهیم بن طباطبا با همدستی ابوالسرایا گزارش های تاریخی دربارهٔ ابراهیم متفاوت است. بنا به گفته طبری آغاز قیام در ماه جمادی الثانی سال 199هجری بود (1) و حدود ده ماه طول کشید. فاصله بین خروج ابوالسرایا و کشته شدن وی ده ماه بود. (2) بنابراین قیام در ابتدای ماه ربیع الثانی سال 200هجری، خاتمه یافته است؛ زیرا هستهٔ اصلی قیام، ابوالسرایا بود و بعد از کشته شدن او مردم کوفه از کنار محمد بن محمد بن زید متفرق شدند و دیگر کسی از او حمایت نکرد.

4-ولایت بر یمن

منابع تاریخی مثل مروج الذهب مسعودی و تاریخ یعقوبی و تاریخ طبری و دیگران در این مورد که ابراهیم اصغر از طرف محمد بن محمد بن زید والی یمن گردید یا ابراهیم اکبر، و کدام یک از این دو در آن جا ظهور نمود، ساکت مانده اند و آن را مشخص نمی کنند؛ ولی منابع نسب شناسی به دو دسته تقسیم شده اند: یک دسته که ابراهیم اکبر را والی یمن دانسته اند و دسته دیگر ابراهیم اصغر را والی دانسته اند.

الف) طرفداران حضور ابراهیم اصغر در یمن

1. ابن طقطقی (م709ه) معتقد است که ابراهیم اصغر به یمن رفت و قیام کرد. ابراهیم المرتضی بن موسی الکاظم(علیه السلام) از ام ولد به دنیا آمد و دارای

1- (1) . تاریخ طبری، ج5، ص122.
2- (2) . همان، ج5، ص126 و المنتظم، ج10، ص83.

نسل بود. او سیدی جلیل القدر، عالم، فاضل و از پدرانش حدیث روایت نموده است. در دوران ابوالسرایا بر یمن غلبه نمود و مردم را به سوی برادرش علی بن موسی الرضا(علیه السلام) دعوت می کرد. مأمون از کار او آگاه شد و سپاهی را برای مقابله با وی به یمن فرستاد، ابراهیم از سپاه مأمون شکست خورد و به بغداد آمد. برادرش حضرت رضا(علیه السلام) او را نزد مأمون شفاعت کرد و مأمون او را بخشید. (1)

2. عمری (متوفی قرن پنجم) نیز گزارش کرده که ابراهیم اصغر از جانب محمد بن محمد بن زید به یمن رفت. (2)

3. محمد کاظم یمانی (متوفی قرن نهم)، عقیده دارد که ابراهیم اصغر در زمان ابوالسرایا به یمن رفت و یمن را تصاحب نمود. (3)

4. مصطفی حسینی می گوید: ابراهیم اصغر از جانب محمد بن محمد بن زید به یمن رفت و بر آن جا غلبه نمود. (4)

5. قدیمی ترین منبع در این دسته گفتهٔ ابن حزم اندلسی (م 384-456ق) است که می گوید: ابراهیم المرتضی به یمن رفت. (5) او گرچه نام ابراهیم را کامل نیاورده، ولی اسم فرزندان ابراهیم را ذکر می کند که دیگر علمای انساب آن اسامی را متعلق به فرزندان ابراهیم اصغر می دانند و دیگر این که بیشتر علمای انساب، بلکه قریب به اتفاق آنها ابراهیم اکبر را بدون اولاد می دانند. از این قرینه به دست می آید که منظور او همان ابراهیم اصغر بوده است.

1- (1) . الاصیلی فی انساب الطالبیین، ص162.
2- (2) . المجدی، ص316.
3- (3) . النفحه العنبریه فی انساب الخیرالبریه، ص75.
4- (4) . بدایع الانوار، ص284.
5- (5) . جمهره الانساب العرب، ص63.

6. تاج الدین (متوفی753ه) می گوید: ابراهیم المرتضی سید جلیل و امیر نبیل و عالمی فاضل بوده و از پدرانش حدیث روایت می کرده، در زمان ابوالسرایا از کوفه به یمن هجرت نمود و بر یمن استیلا یافت، اما او مردم را به سوی برادرش علی بن موسی الرضا(علیه السلام) دعوت می کرد، نه به خلافت ابوالسرایا و مأمون بعد از کشته شدن ابوالسرایا از تقصیر او گذشت و او را مورد بخشش قرار داد. (1)

ب) طرفداران حضور ابراهیم اکبر در یمن

1. ابی نصر بخاری نسب شناس معروف (م 357 ه) آورده است که ابراهیم اکبر سیدی جلیل القدر و عالمی فاضل بود و از پدرانش حدیث روایت می کرد. در این که از او نسلی باقی مانده، علمای انساب توقف نموده اند و گفته اند او بدون نسل بود. ابراهیم اکبر به یمن رفت و یکی از امامان زیدیه می باشد. (2)

2. فخر رازی (606ه) می گوید: علمای انساب درباره نسل او اختلاف کرده اند، او به یمن رفت و ابتدا مردم را به سوی محمد بن ابراهیم بن طباطبا دعوت نمود و بعد به سوی خود دعوت کرد. او در سال 202هجری، با مردم حج به جای آورد و از حمدویه شکست خورد و به عراق آمد و مأمون او را امان داد. (3)

3. ابن عنبه (م828 ه) ابراهیم اکبر را بدون نسل ذکر می کند و می گوید: او در زمان ابوالسرایا در یمن قیام کرد. (4)

1- (1) . غایه الاختصار، ص87.
2- (2) . سرالسلسله العلویه، ص37 و 38.
3- (3) . الشجره المبارکه، ص112.
4- (4) . عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص201.

4. عباس فیض می گوید: ابراهیم اکبر با ابوالسرایا موافقت نمود و به یمن رفت و بر آن جا غلبه یافت. (1)

5. سید حسین ابوالسعید می گوید: تحقیق این است که ابراهیم دو تن هستند و ابراهیم اکبر صاحب ابوالسرایا بود و او به یمن رفت. ابراهیم اکبر بعد از وفات امام رضا(علیه السلام) به سوی بغداد آمد. مأمون نیز به بغداد آمد. او از مأمون امان خواست و به وی امان داده شد. (2)

6. ابن مهنا عبیدلی گفته است: ابراهیم اکبر همراه با ابوالسرایا دست به قیام زد و به یمن رفت.

7. سید محسن امین نیز این قول را آورده و می گوید: سید حسن صدر نیز نظرش همین است که ابراهیم اکبر قیام کرد و به یمن رفت. (3)

8. تفریشی (4) و ابوعلی حائری (5) می گویند: ابراهیم بن موسی بن جعفر از جانب محمد بن محمد بن زید متولی امور یمن گردید. او آن جا را تصاحب نمود ولی ابراهیم اکبر یا اصغر مشخص نمی کنند.

قضاوت درباره این مطلب که آیا ابراهیم اکبر دست به قیام زد و از جانب محمد بن محمد بن زید بن علی و همکار او ابوالسرایا به یمن رفت و آن جا را از چنگ عباسیان درآورد، یا ابراهیم اصغر، کار دشواری است؛ زیرا هر دو نظر در بین علمای انساب طرفدارانی دارد و منابعی از قرن های چهارم و پنجم در میان هر دو نظر هست. عمری، نسب شناس (قرن پنجم) و ابن حزم (م456) بر این باورند که ابراهیم اصغر قیام کرد و همراه و

1- (1) . تاریخ کاظمین، ص160- 159.
2- (2) . المشجرالوافی، ج3، ص441.
3- (3) . اعیان الشیعه، ج5، ص418.
4- (4) . نقدالرجال، ج1، ص89.
5- (5) . منتهی المقال، ج1، ص355.

هم فکر محمد بن ابراهیم بن طباطبا و محمد بن محمد بن زید و ابوالسرایا بوده است. بیشتر کسانی که می گویند ابراهیم اصغر دست به قیام زده و به یمن رفت، از عمری نقل قول کرده اند و قول او را تأیید نموده اند.

ولی برخی عقیده دارند که ابراهیم اکبر دست به قیام زد و از جانب قیام کنندگان عراق به یمن رفت و بر آن غلبه نمود و قول ابی نصر بخاری (م357 ق)، را پذیرفته اند. به نظر می رسد این نظر که ابراهیم اکبر قیام نموده و یمن را تصاحب کرده، از استحکام بیشتری برخوردار است؛ زیرا قدمت صاحبان این نظر بیشتر است و در حدود یک قرن جلوتر است. می توان گفت درست این است که ابراهیم اکبر دست به قیام زد و با قیام کنندگان عراق هم نوا شد؛ زیرا گزارشگر این حادثه یعنی ابی نصر بخاری به زمان حادثه نزدیک تر بوده و منابع دست اول که هم از جهت کیفیت و هم از جهت کمیت مهم بوده را در اختیار داشته است.

در هر صورت مسئله از آن جهت اهمیت دارد که به ابراهیم نسبت زیدی بودن داده شده، در حالی که ابراهیم فرزند امام هفتم شیعیان است.

البته قرائن و شواهد این مطلب را تأیید می کند که ابراهیم قیام کننده، زیدی مذهب بوده؛ زیرا قیام کنندگان عراق مثل محمد بن ابراهیم بن طباطبا و محمد بن محمد بن زید زیدی مذهب بودند و همه مورخان مثل مفید گفته اند که ابراهیم از جانب محمد بن محمدبن زید راهی یمن شد. (1) ابن خلدون (2)، ابن اثیر (3) و دیگران نیز این گزارش را ذکر نموده اند. در میان نسب شناسان، ابی نصر بخاری صریحاً می گوید که ابراهیم اکبر یکی از ائمه زیدیه است. (4)

1- (1) . الارشاد، ج2، ص249.
2- (2) . تاریخ ابن خلدون، ج3، ص304.
3- (3) . الکامل فی التاریخ، ج4، ص143.
4- (4) . سرالسلسه العلویه، ص38.

فخر رازی می گوید که ابراهیم اکبر در آغاز به سوی محمد بن ابراهیم بن طباطبا دعوت می کرد و بعد از مدتی مردم را به سوی خود فرا خواند. (1)

قرائن و شواهد می گوید که او زیدی مذهب است، ولی باید توجه داشت که شایعات و تهمت در آن زمان زیاد بوده و دستگاه خلافت عباسی نیز به آن دامن می زد و به مخالفان خود انواع تهمت ها را نسبت می داد. از سوی دیگر زیدیان در آن زمان قیام هایی را برپا می کردند؛ از این رو هرکس مخالفتی با دستگاه حکومت داشت، او را به زیدی بودن متهم می کردند؛ چنان که ابوالفرج آورده است وقتی هارون از فضل بن یحیی از احوال فرزندان علی ابن ابی طالب(علیهم السلام) جویا شد، او گفت: می گویند در محله ای از مدینه جوانی به نام عبدالله بن حسن افطس زندگی می کند. هارون دستور داد تا او را از مدینه به خراسان بیاورند. عبدالله بن حسن را از مدینه به خراسان نزد هارون آوردند. هارون به او گفت: شنیده ام زیدیه را گرد خود جمع می کنی و به خروج بر من و یاری خود دعوت می کنی. عبدالله گفت: ای امیر مؤمنان! تو را به خدا سوگند می دهم که خون مرا نریزی؛ چون من از این جمع نیستم و ابداً نام من در آن جمعیت نیست و همهٔ کسانی که چنین می اندیشند، رفتارشان برخلاف رفتار من است؛ زیرا من در مدینه در بیابان های اطراف آن رشد کرده ام و کارم شکار مرغ «قرقی» است و جز این سرگرمی دیگری ندارم. هارون گفت سخنت را می پذیرم، اما تو را زندانی می کنم. (2)

این واقعه، نشان می دهد که زیدیان در آن زمان بسیار مشهور شده بودند و اگر کسی حرکتی علیه حکومت عباسی انجام می داد، او را زیدی

1- (1) . الشجره المبارکه، ص112.
2- (2) . مقاتل الطالبیین، ص493.

می دانستند. ابراهیم بن موسی بن جعفر هم از این قاعده خارج نیست. او قیام کرده بود و زمینه این اتهام فراهم بود و حکومت هم در پی اهداف سیاسی خود بود و به آن دامن می زد.

می توان گفت که با توجه به وضعیت زمان قیام ابراهیم، یک زیدی عقیدتی نبوده و فقط می خواست تا از زمینه خوبی که فراهم آمده بود و در عراق قیام گسترده ای بر ضد حکومت بنی عباس برپا شده بود و به پیروزی هایی نیز رسیده بود، هدف او از قیام، سرنگونی حکومت عباسی و سپس واگذاری حکومت به حضرت علی بن موسی الرضا(علیه السلام) برادر گرامیش بود.

بعضی از گزارش های تاریخی نیز این مطلب را تأیید می کند؛ چنان که تاج الدین می گوید: ابراهیم مردم یمن را به سوی برادرش امام رضا(علیه السلام) دعوت می کرد و ابن طقطقی نیز این گزارش را آورده است. (1)

طبری نیز گزارش می کند که ابراهیم مردم را به سوی برادرش دعوت می کرد. (2) ابن اثیر هم این گزارش را آورده که ابراهیم مردم را به برادرش رضا(علیه السلام) پس از مأمون دعوت می کرد. (3)

شامی در تأیید این مطلب آورده است که مأمون در فرمانی ابراهیم را به سرپرستی امور یمن منصوب کرد و از او خواست که مردم را به ولایت عهدی برادرش رضا(علیه السلام) دعوت کند. (4) ابراهیم از این پیشنهاد خشنود شد و آن را پذیرفت. پس به سوی یمن رفت، ولی نتوانست وارد یمن شود و به مکه بازگشت. شامی می گوید: بار دوم ابراهیم در مخالفت

1- (1) . غایه الاختصار، ص87 و 88 و الاصیلی، ص162.
2- (2) . تاریخ طبری، ج5، ص145.
3- (3) . الکامل فی التاریخ، ج4، ص177.
4- (4) . تاریخ الفرقه الزیدیه، ص414.

با مأمون راهی یمن شد، وقصد فتح آن جا را داشت تا مردم را به سوی برادرش رضا دعوت کند. (1)

این گزارش ها نشان می دهد که ابراهیم به برادرش امام رضا(علیه السلام) اعتقاد داشته و می خواسته حکومت، چه از راه جنگ و چه از راه سازش با حکومت بنی عباس به او برسد؛ گرچه رد کردن گزارش ابی نصر بخاری که او را زیدی معرفی می کند، کار آسانی نیست.

5-ابراهیم و واقفیه

درباره این که ابراهیم فرزند امام کاظم(علیه السلام) بعد از امام کاظم توقف نموده و به واقفیه گراییده، نتیجه گیری از چند جهت دشوار است:

1. همهٔ جوانب مسئله باید مورد توجه قرار گیرد.

2. دو تن از فرزندان امام کاظم(علیه السلام) ابراهیم نام داشته اند و معلوم نیست که به کدام یک نسبت واقفی داده شده و این مسئله نیاز به بررسی دقیق دارد.

با دقت در روایاتی که از آن بوی واقفی بودن ابراهیم به مشام می رسد، تا حدودی این مسئله که به کدام ابراهیم نسبت واقفی بودن داده شده، روشن می شود. با توجه به همین مسئله، برخی مثل شوشتری (2) و خویی (3) در سخن مفید که می گوید: «ولکل من ولد ابی الحسن موسی(علیه السلام) فضل و منقبه مشهوره؛ یعنی هریک از فرزندان امام کاظم(علیهم السلام) فضیلت و خصلت های نیک و مشهور دارند» (4) مناقشه نموده و گفته اند که این سخن

1- (1) . همان.
2- (2) . قاموس الرجال، ج1، ص306.
3- (3) . معجم الرجال الحدیث، ج1، ص300.
4- (4) . الارشاد، ج2، ص246.

مفید شامل تمام فرزندان امام کاظم(علیهم السلام) نمی شود، یا دست کم بعضی از آنها از این قاعده خارج می شوند، یا این که مراد شیخ مفید را توجیه کرده و گفته اند که مرادش فضیلت نفسانی است، نه دینی. آنها اهل سخاوت، شجاعت و امانت داری بوده و در آن خیانت نمی کردند؛ نه این که از جهت دینی هم تمام آنها در سلامت بوده باشند. (1)

شوشتری این گونه استدلال می کند: مراد مفید فضیلت نفسانی است، نه فضیلت دینی؛ زیرا خود مفید می گوید ابراهیم از جانب محمد بن زید به تصدی امور یمن منصوب گردید، درحالی که این قیام مورد تأیید ائمه(علیهم السلام) نبود و مخالف روش آنها بود. از این گذشته، دو روایت در اصول کافی (2) و عیون اخبارالرضا (3) درباره واقفی بودن ابراهیم آمده و عباس بن موسی بن جعفر با برادرش حضرت رضا(علیه السلام) به مخاصمه برخاست و آن حضرت را نزد قاضی مدینه برد. (4)

شوشتری درباره ابراهیم می گوید: چگونه حال او را اصلاح کنیم در حالی که طبری و دیگران در تاریخشان به او لقب «الجزار» (قصاب) داده اند، از بس که کشتار نمود (5) مسعودی درباره ابراهیم می گوید: او در زمین فساد و تباهی نمود و در مسجدالحرام افراد بی گناه را کشت. (6)

در صفحات قبل درباره این که به ابراهیم بن موسی لقب «جزار» داده اند، سخن رفت و این مسئله رد شد؛ زیرا طبری و دیگران مدرک

1- (1) . معجم الرجال الحدیث، ج1، ص300.
2- (2) . اصول کافی، ج1، ص380 و381.
3- (3) . عیون اخبارالرضا(علیه السلام)، ج1، ص32.
4- (4) . قاموس الرجال، ج1، ص306.
5- (5) . تاریخ طبری، ج5 ص127.
6- (6) . مروج الذهب، ج4، ص309.

ارائه نمی دهند که این کشتار زیاد را ابراهیم در کجا انجام داده و درباره این مطلب که ابراهیم از جانب محمد بن محمد بن زید به یمن رفت گفته شد که شاید ابراهیم از جهت عقیدتی موافق محمد بن محمد بن زید و امثال او نبوده؛ بلکه مقصود ابراهیم برانداختن حکومت عباسی بود که با همراه شدن با این قیام در عراق ابراهیم هم به هدفش می رسید و گفتیم که ابراهیم مردم را به سوی برادرش حضرت رضا(علیه السلام) دعوت می نمود و این در بعضی از گزارش های تاریخی نیز آمده است.

درباره این که به کدام ابراهیم نسبت واقفی بودن داده شده، سید مهدی بحرالعلوم به بحث و بررسی مفصل پرداخته و به این نتیجه می رسد که ابراهیم اصغر، جدّ سید مرتضی و سید رضی بوده و از این اتهامات بری است. او نه قیام کرد و نه زیدی بود و نه واقفی؛ بلکه او از جهت دینی در سلامت است و روایاتی را که مفید و کلینی و صدوق درباره واقفی بودن ابراهیم آورده اند، به ابراهیم اکبر بازمی گردد.

البته سخنان بحرالعلوم قابل تأمل است که بعد از ذکر روایات درباره واقفی بودن ابراهیم بررسی خواهد شد.

روایات

1. شیخ صدوق روایتی آورده که دلالت دارد ابراهیم واقفی مذهب بوده است. او این روایت را از بکر بن صالح چنین نقل می کند:

بکر می گوید: پس از وفات پدرش، بر او وارد شدم و پرسیدم: نظر شما درباره پدرتان چیست؟ گفت: او زنده است. پرسیدم: نظرت درباره برادرت ابوالحسن چیست؟ گفت: او مورد وثوق و راستگوست. پدرت درگذشته است؟ گفت: برادرم داناتر است.

ابراهیم از بکر خواست تا نظر برادرش رضا(علیه السلام) را درباره پدرش

نقل کند. بکر پاسخ داد که آن حضرت معتقد است آن بزرگوار (پدرشان) وفات کرده است. ابراهیم پس از آن که رأی برادرش را شنید گفت: او بدانچه می گوید داناتر است. آن گاه بکر از ابراهیم پرسید: آیا پدرت وصیت کرده است؟ گفت: آری. پرسید چه کسی را وصی خود قرار داده است؟ ابراهیم گفت: پنج نفر از ما را و علی را بر همه ما مقدم داشت. (1)

این روایت ظاهراً گواه بر واقفی بودن ابراهیم است؛ همان گونه که بکر از ابراهیم پرسید که نظرت درباره پدرت چیست و او می گوید پدرم زنده است. ولی محقق مامقانی در تنقیح المقال از این روایت در جهت مثبت و تصدیق ابراهیم استفاده می کند. وی می گوید: واقفی بودن برای ابراهیم شبهه ای بیش نبوده که از بین رفته است.

مامقانی واقفی بودن ابراهیم را کاملاً ردّ می کند و معتقد است که وی هیچ گرایشی به واقفیه نداشته؛ بلکه اعتقاد کامل به امامت امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) داشته. مامقانی از خبر بکر بن صالح، موثق بودن ابراهیم را برداشت می کند و می گوید: ابراهیم در این روایت حسن نیت خود را به امام رضا(علیه السلام) نشان داده. وی می گوید: هرکس در این روایت دقت کند، می فهمد که ابراهیم در نهایت تقوا بوده است؛ زیرا این شبهه، یک شبهه دینی بوده، نه آن که دلیل دست برداشتن از حق باشد. و او در موثق دانستن و تصدیق برادرش و اقرار به وصیت پدرش و این که تمام آنها

1- (1) . عن بکربن صالح، قال دخلت علیه بعد وفاه ابیه، فقلت له ماقولک فی ابیک؟ هو حیّ. ماقولک فی اخیک ابی الحسن؟ ثقه صدوق. انه یقول أن اباک قد مضی. هواعلم. وطلب ابراهیم من بکر أن بقول اخیه الامام الرضا(علیه السلام) فی ذلک فأجابه أنه یذهب إلی وفاته و بعد ما سمع بذلک قال: إنه اعلم بمایقول، فقال له بکر أ فاوصی ابوک؟ نعم. الیّ من اوصی؟ إلی خمسه منا، وجعل علیاً المقدم علینا. عیون اخبارالرضا(علیه السلام)، ج1، ص32.

وصی هستند و امام رضا(علیه السلام) مقدم بر آنهاست، صادقانه سخن گفتن و کوتاهی نکرده است. (1)

سخن مامقانی در صورتی درست است که دو روایت دیگر درباره واقفی بودن ابراهیم وارد نشده باشد، اگر فقط همین روایت باشد یا دلیل قانع کننده ای در ردّ آن دو روایت دیگر باشد، سخن وی درست است، ولی باید آن دو روایت را نیز مدّ نظر قرار داد و سپس قضاوت کرد.

2. روایت کلینی بدین شرح است:

حسین بن محمد از معلّی بن محمد و او از علی بن اسباط روایت می کند که علی بن اسباط گفت: به امام رضا(علیه السلام) عرض کردم: مردی به سوی برادرت ابراهیم متوجه شده (او را فریفته) و به او گفته که پدرت زنده است و شما هم آن چه را او می داند (یعنی زنده بودن پدرتان) می دانید فرمود: سبحان الله، پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) می میرد و موسی نمی میرد؟! به خدا محققاً موسی درگذشت، چنان که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) درگذشت و لکن خدای تبارک و تعالی از زمانی که پیغمبرش(صلی الله علیه و آله) را قبض روح کرد تا همیشه این دین را به عجم زادگان می بخشد و بر آنان منت می گذارد و از خویشان پیغمبرش(صلی الله علیه و آله) دریغ می کند. من در اول ماه ذی الحجه بعد از آن که ابراهیم (به سبب نداشتن مخارج) حاضر شده بود تا زنانش را طلاق بدهد و بندگانش را آزاد کند، هزار دینار بدهی او را پرداختم (با وجود این او چنین ادعا می کند) ولی حتما تو شنیده ای آن چه را که یوسف از برادرانش کشید (ابراهیم برادر من است و با من چنین رفتار می کند!). (2)

1- (1) . تنقیح المقال، ج1، ص34.
2- (2) . «الحسین بن محمد عن معلّی بن محمد عن علی بن اسباط قال: قلت للرضا(علیه السلام): آن رجلاً عنی اخاک ابراهیم فذکر له أن اباک فی الحیاه وانک تعلم من ذلک مایعلم، فقال: سبحان الله یموت رسول الله(صلی الله علیه و آله) ولایموت موسی؟! قد والله مضی کما مضی رسول الله(صلی الله علیه و آله) ولکن الله تبارک وتعالی لم یزل منذ قبض نبیه (صلی الله علیه و آله) هلمّ جرّاً یمنّ بهذا الدین علی اولاد الاعاجم

ويصرفه عن قرابه نبيه(صلى الله عليه و آله) هلمّ جرّ فيعطى هؤلاء ويمنع هؤلاء، لقد قضيت عنه فى هلال ذى الحجه ألف دينار، بعد أشفى على طلاق نسائه وعتق مماليكه ولكن قد سمعت مالقى يوسف من اخوته» اصول كافى، ج1، ص380 و381.

3. روایت سوم از مفید و کلینی است:

محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر(علیه السلام) می گوید: کار ما سخت و دشوار گردید. پدرم به من گفت: با من بیا نزد ابومحمد (امام عسکری(علیه السلام) برویم؛ زیرا او را به جوانمردی می شناسند. گفتم: او را می شناسی؟ گفت: نمی شناسم و هرگز او را ندیده ام. سپس آهنگ او کردیم. پدرم در بین راه به من می گفت: اگر 500 درهم به ما بدهد، دویست درهم آن را پوشاک و دویست درهم آن را برای بدهی و یکصد درهم آن را برای مخارج صرف می کنیم. من هم با خود می گفتم کاش به من هم 300 درهم بدهد که با 100 درهمش مرکبی بخرم و100 درهمش برای خرجی و100 درهمش برای پوشاک باشد تا به کوهستان (همدان و اطراف آن) بروم.

چون به در خانه رسیدیم، غلامش آمد و گفت: علی بن ابراهیم با پسرش محمد وارد شوند. چون وارد شدیم و سلام کردیم، به پدرم فرمود:ای علی! چرا تاکنون نزد ما نیامدی؟ پدرم گفت: آقای من! خجالت می کشیدم با این وضع به ملاقات شما بیایم. چون از نزدش بیرون رفتیم، غلامش آمد و به پدرم کیسهٔ پولی داد وگفت این 500 درهم است که 200 درهم آن برای پوشاک و200 درهم آن برای بدهی و100 درهم آن برای خرجیت باشد و کیسه ای به من داد وگفت: این 300 درهم است، 100 درهمش برای خرید مرکب و 100درهمش برای پوشاک و100درهمش برای مخارجت باشد و به کوهستان نرو، بلکه به «سوار»

ص:181

برو. او نیز به سوار رفت و با زنی ازدواج کرد و اکنون هزار دینار عایدی املاک دارد. با وجود این واقفی مذهب (هفت امامی) است و موسی بن جعفر نمرده است و امام قائم است. محمد بن ابراهیم می گوید: به او گفتم: وای بر تو! مگر دلیلی روشن تر از این می خواهی که امام یازدهم از دل تو آگاه باشد و به مقدار احتیاجت به تو کمک کند؟! او گفت این امری است که بدان عادت کرده ایم (یعنی کیش و مذهب خانوادگی ماست). (1)

سید مهدی بحرالعلوم در فوائد الرجالیه درباره ابراهیم اکبر و ابراهیم اصغر فرزندان امام موسی کاظم(علیهم السلام) بحث مبسوطی دارد. وی در این که کدام ابراهیم به یمن رفت و این سه روایت که ذکر گردید، به کدام یک از آنها برمی گردد به اظهار نظر می پردازد.

بحرالعلوم نخست می گوید: برای من روشن است که امام کاظم(علیه السلام) دو فرزند به نام ابراهیم داشته و علمای انساب مثل صاحب عمده الطالب و دیگران بر این امر تصریح دارند. (2)

بحرالعلوم می گوید سه روایت که درباره واقفی بودن ابراهیم آمده، نصاً و ظاهراً مجمل باقی مانده و فهمیده نمی شود که ابراهیم اکبر واقفی بوده یا ابراهیم اصغر و امکان ندارد که از این روایات واقفی بودن هردو ابراهیم را استفاده کنیم. ولی ظاهراً این روایات به ابراهیم اکبر بازمی گردد، به چند دلیل:

1. ظاهراً ابراهیمی که در روایت اول از او در مورد پدرش (امام

1- (1) . «... عن محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر(علیه السلام) قال: «قد ضاق بنا الامر فقال لی ابی أمضی بنا حتی نصیر إلی هذا الرجل - یعنی أبا محمد فانه قد وصف عنه سماحه... ومع هذا یقول بالوقف، فقال محمد بن ابراهیم، فقلت له ویحک أترید امراً أبین من هذا؟ قال: فقال هذا امر قد جرینا علیه». اصول کافی، ج1، ص506 و الارشاد، ج2، ص326 و327.
2- (2) . فوائد الرجالیه، ج1، ص430.

کاظم) سؤال شده که نظرت در مورد پدرت چیست و او گفت که زنده است و هم چنین در روایت دوم که ابراهیم را مرد دیگری فریفته و او معتقد به زنده بودن پدرش شده، ابراهیم اکبر است؛ زیرا از ابراهیم اکبر با برادرانش در وصیت نامه امام کاظم(علیه السلام) نام برده شده است.

2. در روایت سوم، ابراهیم اکبر، جدّ محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی است؛ زیرا هیچ یک از علمای انساب فرزندی به نام علی برای ابراهیم اصغر ذکر نکرده اند و از فرزندان ابراهیم اصغر، جعفر و موسی را نام برده اند و بعضی هم اسماعیل و احمد را جزو فرزندان ابراهیم اصغر ذکر کرده اند ولی نامی از علی که جزو فرزندان ابراهیم اصغر باشد، نیاورده اند. (1)

بحرالعلوم می گوید: برخلاف عقیده علمای انساب، حدیث سوم اثبات می کند که ابراهیم اکبر دارای نسل بوده و از نسل او باقی مانده است. او می گوید: از حدیث سوم دو نتیجه می گیریم:

1. ابراهیم اکبر دارای نسل می باشد؛ برخلاف نظر نسب شناسان که او را بدون نسل می دانند.

2. ابراهیم اکبر واقفی است؛ زیرا او جدّ محمد بن علی بن ابراهیم است که نام محمد بن علی بن ابراهیم در روایت سوم آمده. (2) به این ترتیب روشن می شود که ابراهیم اصغر جدّ سید مرتضی و سید رضی و از جهت دینی در سلامت است. او واقفی و زیدی نیست؛ زیرا طبق گفته ابی نصر بخاری، ابراهیم اکبر به یمن رفت و قیام نمود و او یکی از ائمه زیدیه بود. او از فرزندان بزرگ امام کاظم(علیه السلام) هم نیست که با

1- (1) . همان، ج1، ص432.
2- (2) . فوائد الرجالیه، ج1، ص432.

برادرش علی بن موسی الرضا(علیه السلام) به مخاصمه برخاسته باشد و در مقابل آن حضرت اسائه ادب کرده باشد؛ بنابراین مذمتی درباره او نیست. (1)

بحرالعلوم از روایت سوم نتیجه می گیرد که محمد بن علی بن ابراهیم، نوه ابراهیم اکبر است؛ بنابراین ابراهیم اکبر واقفی است و از سوی دیگر قول ابی نصر بخاری را می پذیرد که می گوید ابراهیم اکبر در زمان ابوالسرایا به یمن رفت و او دست به قیام زد، نه ابراهیم اصغر.

بحرالعلوم در نتیجه گیری نهایی دچار اشکال می شود؛ زیرا او از روایت سوم واقفی بودن ابراهیم اکبر را به دست آورده و در این که کدام ابراهیم دست به قیام زد، قول ابی نصر بخاری را پذیرفته که گفته بود ابراهیم اکبر از سوی محمد بن محمد بن زید به یمن رفت و دست به قیام زد. ولی بحرالعلوم در نهایت توقف می کند و می گوید: جمع نمودن بین واقفیه و زیدیه کار مشکلی است که ابراهیم اکبر هم واقفی باشد و هم زیدی؛ زیرا زیدیه و واقفیه از جهت اعتقادی و مبانی و اصول با هم اختلاف دارند و یک نفر نمی تواند هم واقفی باشد و هم زیدی. لذا می گوید قابل تأمل است و خداوند به این امر داناست. (2)

در پاسخ سید مهدی بحرالعلوم باید چند نکته را یادآور شد:

1. این که تعدادی از علمای انساب، علی را نیز جزو فرزندان ابراهیم اصغر ذکر کرده اند، ابی نصر بخاری علی را از جمله فرزندان ابراهیم اصغر ذکر می کند. (3)

محمد کاظم یمانی پنج نفر از فرزندان ابراهیم اصغر را نام می برد که

1- (1) . همان، ص432 و433.
2- (2) . همان، ص433 و 444.
3- (3) . سرالسلسله العلویه، ص43.

علی جزو آنهاست: احمد، جعفر و موسی از ام ولد و علی و اسماعیل فرزندان ابراهیم اصغر. (1)

ابن حزم اندلسی این اسامی را جزو فرزندان ابراهیم اصغر ذکر می کند: علی، علی، اسماعیل، احمد، فضل، موسی و جعفر. وی دو علی را جزو فرزندان وی ذکر می کند. (2)

2. بحرالعلوم نظر ابی نصر بخاری را در مورد ابراهیم اکبر که طبق گفته ابی نصر بخاری قیام نموده و از طرف محمد بن محمد بن زید به یمن رفته و یکی از ائمه زیدیه می باشد، قبول کرده، ولی چند صفحه بعد همین کتاب ابی نصر بخاری را ندیده که در آن علی را جزو فرزندان ابراهیم اصغر ذکر می کند. (3)

بنابراین برخلاف عقیده سید مهدی بحرالعلوم نتیجه گرفته می شود که ابراهیم اصغر واقفی است نه اکبر؛ زیرا علی پدر محمد، در روایت سوم، فرزند ابراهیم اصغر است، نه اکبر و دیگر این که نسب شناسان فرزندی برای ابراهیم اکبر ذکر نکرده اند و او را بدون فرزند می دانند. تا آن جا که من تحقیق کردم، فقط فخر رازی یک فرزند، آن هم به اسم جعفر برای ابراهیم اکبر ذکر می کند (4) و دیگران او را بدون نسل می دانند.

در توضیح این مطلب که نسب شناسان ابراهیم اصغر را - غیر از موسی و جعفر- دارای نسل نمی دانند، پس علی بن ابراهیم اصغر فرزندی به نام محمد نداشته که در روایت سوم آمده و این محمد نوه ابراهیم

1- (1) . النفخه العنبریه، ص63.
2- (2) . جمهره الانساب العرب، ص63.
3- (3) . سرالسلسله العلویه، ص43.
4- (4) . الشجره المبارکه، ص96.

اصغر نیست، باید گفت شاید که از محمد به بعد نسل علی بن ابراهیم اصغر قطع شده و از این رو علی را بدون نسل بدانند؛ زیرا روایت سوم که ذکر شد، محمد را برای علی ذکر می کند و نسب شناسان همان گونه که گفتیم علی را جزو فرزندان ابراهیم اصغر ذکر می کنند.

6-ابراهیم از دیدگاه امام کاظم(علیه السلام)

الف) ابراهیم در وصیت نامه امام کاظم(علیه السلام)

یزید بن سلیط می گوید: هنگامی که موسی بن جعفر(علیه السلام) می خواست وصیت نامه بنویسد، ده نفر را گواه گرفت... و نیز ایشان را گواه گرفت که این وصیت نامه به خط خود من است که وصیت جدّم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(علیه السلام) و محمد بن علی (امام باقر(علیه السلام) را حرف به حرف استنتاج کرده ام و وصیت جعفر بن محمد هم مانند این است.

«... همانا من به علی (رضا(علیه السلام) وصیت می کنم و پسران دیگرم را همراه او می سازم، به شرط این که او بخواهد و آنها را شایسته تشخیص دهد و دوست داشته باشد که تثبیتشان کند و اگر نخواست و دوست نداشت، خارجشان کند؛ اختیار با اوست و ایشان را اختیاری نیست. وصیت می کنم به ایشان به صدقات و اموال و کودکانم که بعد از من باقی مانده و نیز وصیت نمودم با او پسرانم: ابراهیم، عباس، قاسم، اسماعیل و احمد و نیز ام احمد را». (1)

1- (1) . «... وانّی قد اوصیت إلی علی و بنی بعد معه آن شاء وآنس منهم رشدا واحب أن یقرهم فذاک له و انی کرهم واحب أن یخرجهم فذاک له ولا امر لهم معه و اوصیت الیه بصدقاتی و اموالی وموالیّ و صبیانی الذین خلفت و ولدی إلی ابراهیم والعباس وقاسم واسماعیل واحمد و ام احمد...». اصول کافی، ج2، ص96- 99.

ب) ابراهیم و امانت داری

امام کاظم(علیه السلام) بعد از امام رضا(علیه السلام) ابراهیم را متولی زمین های موقوفه پدرش قرار داد. امانت داری یک ارزش اجتماعی است و انسان امین شایستگی مسئولیت ها و حفظ اموال و نفوس مردم را داراست. ابراهیم شخصی امین و متولی زمین های موقوفهٔ پدرش بوده است. امام کاظم(علیه السلام) درآمد آن زمین ها را بر بینوایان و زنان بی همسر وقف نمود، تا هزینه زندگی آنان باشد. حضرت فرمود:

این چیزی است که موسی بن جعفر آن را بخشیده و زمینی را که در فلان مکان قرار دارد وقف می کند... و متولی آن علی (امام هشتم) و ابراهیم است. هرگاه یکی از آنان از دنیا رفت، قاسم با آن که باقی مانده است، شریک شود. (1)

مرحوم آقای خوئی می گوید: حدیثی که در تهذیب آمده و ابراهیم در آن متولی موقوفات پدرش معرفی شده، این حدیث، حُسن ابراهیم را ثابت نمی کند، چه رسد به وثاقت او. نهایت چیزی که از حدیث استفاده می شود، این است که ابراهیم مردی امین بوده و در امانت خیانت و دخل و تصرف نمی کرده و سخن مفید که گفته فرزندان امام کاظم(علیهم السلام) دارای فضل و خصلت های مشهورند، هیچ جای این سخن حُسْن این مرد (ابراهیم) را ثابت نمی کند و شاید از جهت شجاعت و کرامت یا از این جهت متولی صدقات پدرش بوده ممدوح باشد. (2)

1- (1) . «هذا ما تصدّق به موسی بن جعفر تصدق بارضه فی مکان کذا وکذا... وجعل صدقته هذه إلی علی وابراهیم فاذا انقرض احدهما دخل القاسم مع الباقی منهما...»، تهذیب، ج9، ص149و150.
2- (2) . معجم الرجال الحدیث، ج1، ص300.

7-ابراهیم در عرصه حدیث

در عرصه حدیث، یکی از راویان حدیث سلسله الذهب ابراهیم می باشد که آن را از پدرانش روایت می کند. این حدیث گران قدر که به کلام حق متصل است، انسان را به توحید خالص دعوت می کند که اگر کسی یکتاپرست باشد و «لااله الا الله» گوید، پاداش رهایی از عذاب الهی است. این حدیث را امام هشتم(علیه السلام) در راه خراسان در شهر نیشابور در حالی که کاتبان حدیث صف کشیده بودند، از پدرانش، از رسول خدا(صلی الله علیه و آله)، از جبرئیل که خداوند می فرماید: «کلمه لا اله الا الله، حصنی فمن دخل حصنی امِن من عذابی». (1)

ابراهیم نیز از پدرانش حدیث نقل می کند. او یکی از ناقلان این حدیث است. فرزندش موسی می گوید: «پدرم ابراهیم به من خبر داد که حدیث کرد مرا پدرم موسی کاظم(علیه السلام) پدرش امام صادق و او از پدرش ابومحمد باقر و او از پدرش زین العابدین و او از پدرش امام حسین و او از پدرش امیرالمومنین علی ابن ابی طالب و او از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) روایت فرمود: حدیث کرد مرا جبرئیل از خدای متعال که خداوند فرمود:

«لا اله الا الله، حصنی، فمن قالها دخل حصنی ومن دخل حصنی امن من عذابی؛ لا اله الا الله حصار من است. کسی که آن را بگوید، در حصار من داخل شده و کسی که در حصار من داخل شد، از عذاب من در امان است». (2)

زید بن موسی(علیه السلام)

اشاره

زمان تولد زید مشخص نیست و مورخان و علمای انساب چیزی در این مورد نگفته اند.

1- (1) . فصول المهمه، ص251.
2- (2) . غایه الاختصار، ج1، ص87.

درباره وفات زید اختلاف است و اقوال گوناگونی از جانب اصحاب تراجم دربارهٔ وی بیان شده که به آنها اشاره می شود:

1. صفدی مرگ زید را سال 250ه ، در سامراء ذکر می کند و می گوید که زید، ندیم منتصر بود. (1)

2. ابن حزم اندلسی، وفات زید را در ایام خلافت المستعین بالله، پس از منتصر در سال 248ه، ذکر می کند که نه با خلافت متوکل سازگار است و دارد نه با خلافت مستعین. (2)

3. ابن عنبه می گوید: زید در ایام مأمون به دست او مسموم شد و از دنیا رفت. (3)

4. ابی نصر بخاری می گوید: زید را نزد مأمون آوردند و او زید را به امام رضا(علیه السلام) بخشید، اما بعد او را سمّ داد و کشت و قبر او در مرو است. (4)

5. ابن شدقم مرگ زید را در زمان مأمون ذکر می کند و می گوید که مأمون زید را مسموم کرد. وی مدفن زید را در «صلهد» یکی از روستاهای اصفهان ذکر می کند. (5)

شیخ صدوق وفات زید را دوگونه نقل می کند:

1. زید تا دوران منتصر می زیست و ندیم وی بود.

2. در ادامه همان حدیث می آورد که زید تا آخر خلافت متوکل زنده بود و در سامراء از دنیا رفت. صدوق در ابتدای حدیث چنین آورده: «حدثنا ابوالخیر علی بن احمد نسابه عن مشایخه ان زیداً بن موسی کان ینادم

1- (1) . الوافی بالوفیات، ج15، ص75.
2- (2) . جمهره الانساب العرب، ص61.
3- (3) . عمده الطالب، ص221.
4- (4) . سرالسلسله العلویه، ص37.
5- (5) . تحفه الازهار، ج2، ص373.

المنتصر...» و در آخر حديث آمده: «وعاش زيد بن موسى الى آخر خلافه المتوكل ومات ب- «سرّ من رأى». (1)

1-زندگی سیاسی زید

آن چه درباره زید قابل بررسی بیشتر است، زندگی سیاسی وی است. او در زمان مأمون دست به قیام زد و علیه خلیفه عباسی شورید و علیه بنی عباس بسیار سخت گرفت. خانه ها و اموال آنها را آتش زد و کسانی که علامت بنی عباس داشتند، دستور آتش زدن آنها را صادر می کرد. به همین سبب او به «زید النار» معروف گشت و همه مورخان او را با این لقب یاد می کنند. طبری (2)، مسعودی (3)، یعقوبی (4)، شهاب الدین (5)، قاضی نورالله (6) و ابن مسکویه (7)از آن جمله اند.

زید در قیام علویان مشهور به «طالبیون» در سال 199هجری، شرکت داشت. این قیام را ابتدا محمد بن ابراهیم مشهور به «ابن طباطبا» رهبری می نمود. بعد از محمد بن ابراهیم، از جانب ابوالسرایا، محمد بن محمد بن زید به جای او نشست. زید از جانب وی به امور ولایت اهواز منصوب گردید. (8) زید مأموریت یافت که بصره را از چنگ بنی عباس خارج کند، زید عازم بصره گردید و در آن جا بنی عباس و طرفداران آنها

1- (1) . عیون اخبار الرضا، ج2، ص235 و 236.
2- (2) . تاریخ طبری، ج5، ص127 و126.
3- (3) . مروج الذهب، ج3، ص439.
4- (4) . تاریخ یعقوبی، ج2، ص449.
5- (5) . نهایه الارب، ج22، ص196.
6- (6) . مجالس المؤمنين، ص495.
7- (7) . تجارب الامم، ج4، ص118.
8- (8) . تاریخ ابن خلدون، ج3، ص304 و الکامل فی التاریخ، ج4، ص143.

را به شدیدترین وضع قلع و قمع کرد؛ زیرا بنی عباس سرسخت ترین دشمنان علویان بودند. آنان ظلم های فراوانی در حق علویان مرتکب شده بودند و زید از آنها کینه به دل داشت و می خواست انتقام سختی از عباسیان بگیرد. از این رو در بصره بر عباسیان تاخت.

بسیاری از مورخان از دست یافتن زید به بصره و سخت گرفتن او بر بنی عباس و طرفداران آنها گزارش داده اند. ابن مسکویه می گوید: زید بن موسی بن جعفر بر بصره دست یافت؛ خانه ها و اموال بنی عباس و طرفداران آنها را آتش زد. هرگاه یکی از «مسوده» (کسانی که علامت و لباس سیاه بنی عباس را داشتند) نزد زید می آوردند، به آتش سوزانیده می شد، تا این که علی بن ابی سعید، زید را دستگیر و زندانی کرد. زید به سبب اعمالی که در بصره مرتکب شد، به «زید النار» معروف شد. (1)

ابن جوزی آورده است که از بین طالبیین، زید بن موسی بن جعفر بر بصره استیلا یافت. او خانه و اموال بنی عباس را به آتش کشید و به این سبب به «زید النار» معروف گشت. علی بن ابی سعید او را دستگیر نمود و زید امان خواست و به او امان داده شد. (2) طبری (3) و ابن کثیر (4) عین گزارش ابن مسکویه را درباره زید آورده اند. شوشتری درباره زید چنین آورده:

«مظهر قهر الهی، فرزند و دودمان رسالت پناهی چون ابوالسرایا در کوفه قیام نمود و محمد، مشهور به ابن طباطبا را که از پیش خود نایب امام رضا(علیه السلام) ساخته بود، بر خود و سایرین امیر گردانید. زید را به

1- (1) . تجارب الامم، ج4، ص118.
2- (2) . المنتظم، ج10، ص83 .
3- (3) . تاریخ طبری، ج5، ص126و127.
4- (4) . البدایه والنهایه، ج7، ص304.

تسخیر بصره فرستاد و زید چون شعله نار بر بصره مستولی شد، خانه های بنی العباس را بسوخت و نخلستان های ایشان را آتش زد و به این سبب او را زید النار گفتند. آخرالامر او را گرفتند و نزد مأمون به مرو بردند و در آن جا وفات یافت». (1)

طبری برای بار دوم نیز قیام زید را گزارش نموده. وی می گوید: زید از زندان آزاد و دوباره با همکاری برادر ابوالسرایا در منطقه انبار عراق قیام کرد. وی قیام دوم زید را در ماه ذی القعده سال 200هجری، ذکر می کند. سپاهی از طرف علی بن ابی سعید او را دوباره دستگیر و زندانی کرد. (2)

علمای انساب نیز مانند مورخان از قیام زید گزارش داده اند و از او با لقب «زید النار» یاد می کنند. ابن عنبه می گوید: زید النار از سوی محمد بن محمد بن زید به عنوان والی اهواز منصوب شد. او بر بصره دست یافت و خانه ها و اموال بنی عباس را آتش زد. او را دستگیر کردند و حسن بن سهل او را نزد مأمون فرستاد. مأمون زید را به برادرش رضا(علیه السلام) بخشید. امام رضا(علیه السلام) زید را آزاد کرد، ولی سوگند خورد تا آخر عمر با او سخن نگوید. (3)

2-زید بعد از قیام

دربارهْ سرنوشت زید پس از فروپاشی قیام محمد بن ابراهیم (بن طباطبا) و کشته شدن ابوالسرایا فرمانده نظامی این قیام دو گزارش روایت شده است:

1- (1) . مجالس المؤمنین، ج5، ص495.
2- (2) . تاریخ طبری، ج5، ص132 و البدایه والنهایه، ج7، ص305.
3- (3) . عمده الطالب، ص221.

1. بعد از کشته شدن ابوالسرایا رهبر نظامی علویان، زید نیز شکست خورد و مخفی شد تا کسی به او دست نیابد. اما حسن بن سهل به جست وجوی او پرداخت تا این که زید را یافت و او را دستگیر کرد و به زندان انداخت. وی در زندان بغداد بود تا زمانی که ابراهیم بن مهدی معروف به «ابن شکله» قیام کرد. مردم بغداد اجتماع نمودند و زید را از زندان فراری دادند. زید به مدینه رفت و در مدینه نیز به بیعت محمد بن جعفربن محمد دعوت می کرد تا این که مأمون لشکری را به مدینه فرستاد. زید را گرفتند و به مرو نزد مأمون آوردند. (1)

مأمون به زید گفت: ای زید! در بصره شورش کردی، تو را به حال خود گذاشتم. به جای این که خانه های دشمنان ما از بنی امیه و بنی ثقیف و بنی عنی و باهل و ال زیاد را آتش بزنی، قصد خانه های پسرعموهایت را کردی و خانه های آنان را آتش می زدی. زید چون شوخ طبع بود به مزاح گفت: من از هرجهت اشتباه کردم و اگر دوباره بازگردم، این بار به دشمنان مان خواهم پرداخت. مأمون خندید و او را نزد حضرت رضا(علیه السلام) فرستاد و پیغام داد که من جرم او را به شما بخشیدم؛ شما خود او را ادب کنید. وقتی زید خدمت امام رضا(علیه السلام) رسید، امام او را توبیخ نمود و آزاد کرد، اما سوگند خورد که تا زنده است با زید سخن نگوید. (2)

البته این گزارش را هیچ یک از مورخان ذکر نکرده اند که زید در مدینه نیز قیام نمود. اگر این گزارش صحت می داشت، طبری و دیگران حتماً آن را ذکر می کردند؛ درحالی که طبری قیام دوم زید را

1- (1) . عیون اخبارالرضا(علیه السلام)، ج2، ص236.
2- (2) . جامع الانساب، ج1، ص65.

نیز در سال 200هجری، در عراق و در منطقه انبار گزارش می کند. (1)

آن چه مسلم است، زید بعد از کشته شدن ابوالسرایا و متفرق شدن مردم کوفه از کنار محمد بن زید بن علی بن الحسین(علیه السلام) زید نیز شکست خورد و دستگیر شد و او را به مرو نزد مأمون بردند.

2. صدوق در این باره می گوید: زید بن موسی بن جعفر ندیم منتصر شده بود. او مردی زبان آور و خوش بیان بود، اما زیدی مذهب بود و در کنار نهر بغداد که «کرخیا» نام داشت، منزل گزیده بود. وقتی ابوالسرایا در کوفه به قتل رسید، سادات حسینی (زیدی مذهب ها) از گرد او پراکنده شدند. بعضی به بغداد رفتند و بعضی به کوفه و جمعی به مدینه متواری شدند. زید بن موسی بن جعفر نیز از جمله متواریان بود و حسن بن سهل بر او دست یافت و به زندان انداخت. روزی وی را احضار کرد تا سر از بدنش جدا کند. جلاد آمادهٔ کشتن زید بود و حسن بن سهل خواست فرمان دهد تا گردن او را بزنند. حجاج بن خثیمه که در میان حاضران بود، فریاد زد: ای امیر! در این کار شتاب مکن؛ مرا اجازه بده تا تو را از روی خیرخواهی نصیحتی بکنم. حسن بن سهل گفت: هرچه می خواهی بگو. حجاج گفت: آیا خلیفه (مأمون) دستور داده است که زید را به قتل برسانی؟ حسن بن سهل گفت: خیر. حجاج گفت: به چه اجازه ای پسرعموی خلیفه را به قتل می رسانی، درحالی که فرمان کشتن او از سوی خلیفه صادر نشده و تو خود نیز از او کسب اجازه نکرده ای، سپس گفت: ای امیر! حکایت عبدالله بن افطس را بشنو: هارون الرشید عبدالله بن افطس را نزد جعفر برمکی زندانی کرده بود. جعفربن یحیی برمکی در ایام نوروز بدون اذن هارون عبدالله بن حسن را گردن زد و

1- (1) . تاریخ طبری، ج5، ص132.

سر او را در میان طبقی گذاشت و به عنوان هدیه نوروزی نزد هارون الرشید فرستاد. هارون از این عمل جعفر برمکی بسیار ناراحت شد و بعدها که هارون فرمان کشتن جعفر برمکی را به مسرور کبیر داد، به او گفت: اگر جعفر دلیل خواست که چرا سرش را از بدن جدا می کنی، بگو این سزای کشتن عبدالله بن حسن است که بدون فرمان خلیفه او را گردن زدی. حجاج رو به حسن بن سهل نمود و گفت: از کجا مطمئنی که برای تو نیز چنین حادثه ای پیش نیاید و خلیفه، قتل پسرعموی خود را بهانه ای برای کشتن تو قرار ندهد. حسن بن سهل از گردن زدن زید منصرف شد و او را به زندان بازگرداند. (1)

زید در زندان بود تا این که او را به مرو، نزد مأمون فرستادند. مأمون به امام رضا(علیه السلام) گفت: برادرت برضد ما شورید و آن چه توانست کرد و پیش از او زید بن علی قیام نموده بود و ما او را به احترام تو عفو می کنیم و به تو می بخشیم و اگر مقام والای تو نبود، دستور می دادم او را گردن بزنند؛ چون کاری که او انجام داده کار کوچکی نیست. امام رضا(علیه السلام) به مأمون گفت: این زید را با آن زید قیاس مکن؛ زیرا که آن زید از علمای آل محمد(صلی الله علیه و آله) بود و برای دین خدا برآشفت و در راه خدا با دشمنان خدا جنگید تا به شهادت رسید. آن گاه امام رضا(علیه السلام) دستور داد زید را آزاد کنند و قسم یاد کرد تا آخر عمر با او سخن نگوید. (2)

3-زید و امام رضا(علیه السلام)

درباره رابطه زید با امام رضا(علیه السلام) در مدینه گزارشی در کتب تاریخی

1- (1) . عیون اخبارالرضا(علیه السلام)، ج2، ص235.
2- (2) . تحفه الازهار، ج2، ص372 و 373 و عیون اخبارالرضا(علیه السلام)، ج2، ص235.

دیده نمی شود که قابل بحث و بررسی باشد؛ اما هنگامی که امام رضا(علیه السلام) در مرو ولی عهد مأمون بود، زید در بصره قیام کرد. او را دستگیر کردند و نزد مأمون به مرو فرستادند. مأمون کار زید را به حضرت رضا(علیه السلام) واگذار نمود. وقتی زید را نزد امام رضا(علیه السلام) آوردند، امام(علیه السلام) او را به شدت توبیخ نمود. شیخ صدوق دراین باره در عیون اخبارالرضا(علیه السلام) چند روایت نقل می کند که امام رضا(علیه السلام) زید را به سبب کاری که در بصره انجام داده بود، به شدت سرزنش می کند. البته این روایات به بحث و بررسی بیشتری نیاز دارد که بعد از ذکر چند روایت در این باره به آن پرداخته خواهد شد.

1. صدوق روایت می کند که حسن بن موسی بن علی الوشاء البغدادی گفت: من در خراسان و در مجلس علی بن موسی الرضا(علیه السلام) بودم. زید بن موسی بن جعفر(علیه السلام) در آن جا حاضر بود و به جماعت حاضر در مجلس فخر می فروخت که ما چنین و چنانیم. و ابوالحسن(علیه السلام) که با دیگران مشغول گفت وگو بود سخنان زید را شنید و رو به او کرده فرمود: ای زید! آیا حرف های نادانان کوفه تو را مغرور نموده و فریب خورده ای؟! سپس فرمود:

«إنّ فاطمه(علیها السلام) أحصنت فرجها، فحرم الله ذریتها علی النار، فوالله ماذاک الا للحسن والحسین و ولد بطنها خاصه؛ فاطمه(علیها السلام) عفت خود را حفظ کرد و خداوند آتش را بر ذریه او حرام نمود. به خدا سوگند این امر، جز برای حسن و حسین و فرزندان بلاواسطه آن حضرت نیست». (1)

اما این که پدرت موسی ابن جعفر(علیه السلام) اطاعت خدا کند، روزها را

1- (1) . الصواعق المحرقه، ص225.

روزه بگیرد و شب ها را به نماز و عبادت سپری کند و تو معصیت و نافرمانی خدا کنی، سپس در روز رستاخیز هر دو در عمل مساوی باشید و جزای هر دو بهشت باشد، پس بدون تردید تو عزیزتر از او در نزد خدا هستی؛ «چون او با اطاعت خدا مستحق بهشت شده است و تو بدون اطاعت و با معصیت، همان را گرفته ای. آری، علی بن الحسین(علیه السلام) فرموده است: برای نیکوکار ما دو چندان پاداش و اجر است و برای بدکار ما دوچندان عذاب و جریمه».

حسن وشاء گوید: آن گاه امام رو به من کرد و فرمود: ای حسن! این آیه را چگونه می خوانید: (قالَ یا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ) 1 ؛ ای نوح! به درستی که او از اهل تو نیست؛ زیرا عمل غیرصالح و نادرست است. به حضرت عرض کردم: گروهی از مردم آیه را «عمل غیرُ صالِحٍ» می خوانند و هرکس این گونه بخواند، او را از نوح نفی کرده و دیگری را پدر او می دانند. امام(علیه السلام) فرمود: نه، هرگز این طور نیست؛ بلکه او پسر واقعی نوح بود، ولی چون خداوند عزوجلّ را نافرمانی کرد، خداوند او را نفی نمود و ما اهل بیت نیز چنین هستیم. هرکس از ما نافرمانی خدا کند، از ما نیست. و تو ای حسن! اگر خداوند را اطاعت کنی، از ما اهل بیت خواهی بود. (1)

2. محمد بن علی ماجیلویه، محمد بن موسی بن متوکل و احمد بن زیاد همدانی از علی بن ابراهیم نقل می کنند که یاسر خادم گفت: زید بن موسی برادر حضرت رضا(علیه السلام) در مدینه خروج نمود و خانه هایی را به آتش کشید و مردمی را کشت و از این رو او را «زید النار» لقب دادند.

1- (2) . عیون اخبار الرضا(علیه السلام)، ج2، ص234.

مأمون سپاهی فرستاد و او را دستگیر کردند و نزد مأمون آوردند وی دستور داد که زید را نزد برادرش ابوالحسن(علیه السلام) ببرند. یاسرگوید: چون زید بر آن حضرت وارد شد، آن جناب به او گفت: ای زید! آیا سخنان مردمان نادان کوفه تو را مغرور کرده است که روایت کنند: «إن فاطمه احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار...»

اگر تو گمان داری که معصیت خداوند عزوجلّ را به جا آوری و به بهشت روی و پدرت موسی بن جعفر(علیه السلام) که اطاعت خدا می کرد، به بهشت داخل شود، در این صورت تو نزد خداوند گرامی تر خواهی بود. به خداوند سوگند هیچ کس جز از راه اطاعت به آن چه نزد خداست، نخواهد رسید و تو می پنداری با معصیت بدان برسی؛ پس گمان تو بدگمانی است.

زید گفت: من برادر شما و پسر پدرت هستم. حضرت در پاسخش فرمود: تو برادر منی هنگامی که خداوند عزوجلّ را اطاعت کنی؛ چون نوح(علیه السلام) گفت: (وَ نادی نُوحٌ رَبَّهُ فَقالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِی مِنْ أَهْلِی وَ إِنَّ وَعْدَکَ الْحَقُّ وَ أَنْتَ أَحْکَمُ الْحاکِمِینَ)؛ 1 پروردگارا، پسر من از اهل من است و وعد تو حق است و حکم تو بهترین حکم هاست.

خداوند در پاسخش فرمود:

(قالَ یا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ)؛ 2 ای نوح! او از اهل تو نیست؛ او عمل غیرصالح است.

پس خداوند او را چون گنه کار و نافرمان بود، از نوح ندانست.

3. علی بن احمد بن محمد بن عمران الدقاق از ابی عبدالله کوفی و او از ابوالخیر صالح بن ابی حماد و او از حسن بن جهم روایت می کند که

حسن بن جهم گفت: نزد حضرت رضا(علیه السلام) بودم و زید بن موسی بن جعفر برادرش در آن جا بود. امام(علیه السلام) به او فرمود: ای زید! از خدا پروا کن و بدان که ما این موقعیت را نزد خدا و خلق خدا به دست نیاوردیم مگر از راه تقوا و پرهیزکاری و هرکس تقوا نداشته باشد و فرمان خدا را رعایت نکند، هرگز از ما نخواهد بود و ما نیز از او نیستیم. ای زید! مبادا آن کس از شیعیان ما را که به سبب او سلطه یافتی را کوچک و پست شماری و زورگویی کنی، که این سبب از میان رفتن موقعیت و سیادت توست. ای زید! مردم این روزگار برای محبت و عقیده ای که شیعیان به ولایت مان دارند، آنان را دشمن می دارند و با آن کینه توزی می کنند و ریختن خون و بردن اموالشان را حلال می دانند و اگر تو مانند مردم با آنان بدی کنی، به خود ستم کرده ای و حق خود را ضایع ساخته ای.

حسن بن جهم گوید: سپس امام رضا(علیه السلام) رو به من کرده فرمود:ای پسر جهم! هرکس با دین و آیین خدا مخالفت کند، از او بیزار باش؛ هرکس که خواهد باشد و از هرقبیله ای که بوده باشد (چه سید هاشمی و علوی، و چه از کسانی دیگر) و هرکس با خدا دشمنی کند، او را دوست مگیر؛ هرکس که باشد و از هرطایفه ای که باشد. عرض کردم: یابن رسول الله! دشمنی کننده با خدا کیست؟ فرمود: آن که او را نافرمانی کند. (1)

4. در روایت چهارم که صدوق از ابوعلی حسین بن احمد بیهقی و او از محمد بن یحیی صولی و او از محمد بن زید نحوی و او از ابن ابی عبدون و او از پدرش روایت می کند آمده است:

وقتی که زید را بعد از قیامش در بصره نزد مأمون آوردند، او کار زید را به امام رضا(علیه السلام) واگذار نمود و وقتی زید نزد امام رضا(علیه السلام) آمد،

1- (1) . عیون اخبارالرضا(علیه السلام)، ج2، ص237.

امام(علیه السلام) زید را آزاد کرد و فرمود هرکجا می خواهی برو، ولی سوگند یاد کرد که تا آخر عمر با زید سخن نگوید. (1)

4-بررسی روایات

1. برای ارزیابی هر شخصیتی، به ویژه فرزندان امامان شیعه، به ناچار باید راه احتیاط را در پیش گرفت و به سادگی نمی توان آنها را محکوم و متهم کرد و شخصیتی منفی از آنها نشان داد.

امام صادق(علیه السلام) در حدیثی می فرماید:

«انه لیس رجل من ولد فاطمه(علیها السلام) یموت و لایخرج من الدنیا حتی یقرّ للامام بامامه؛ (2) ... از فرزندان فاطمه کسی از دنیا نمی رود، مگر این که به امام خود و امامت او اعتراف می کند».

زید فرزند امام کاظم(علیه السلام) نیز از این قاعده بیرون نیست. او در شرایطی قیام کرد که علویان در فشار شدید از طرف خلفای عباسی قرار داشتند و ظلم های فراوانی در حق آنها می شد.

خلفای عباسی با علویان، به ویژه فرزندان امامان شیعه مخالف بودند. این اختلاف در قرن دوم شدت گرفت. علویان در تنگنای شدید قرار داشتند و پیشوایان آنها هم چنان در حبس و تبعید و تحت نظر بوده و پیوسته زندگی را با تقیّه به سر می بردند؛ زیرا علویان تنها گروهی بودند که امکان جانشینی آنها وجود داشت.

این دشواری ها انگیزه محبوبیت بیش از پیش علویان در میان مردم و شورش های پی درپی آنان علیه عباسیان شد. از این رو می بینیم فرزندان

1- (1) . همان، ج2، ص235.
2- (2) . تفسیرعیاشی، ج1، ص286 و البرهان، ج2، ص351.

امامان از هر فرصتی استفاده کرده، به پا می خاستند. از فرزندان امام کاظم(علیه السلام) ابراهیم و زید و اسماعیل در قیام ها علیه بنی عباس شرکت داشتند و نوادگان امام صادق(علیه السلام)، امام حسن(علیه السلام) و امام سجاد(علیه السلام) نیز در راه اندازی قیام علیه بنی عباس فعال بودند.

علویان معتقد به تشیع بودند، اما تشیع آنها نیاز به اصلاح و تعدیل داشت و بر همین اساس برخی مبارزات آنان شتاب زده و گاه اشتباه بوده است. بدون تردید از دیدگاه امام رضا(علیه السلام) حکومت مأمون مشروع نبوده، ولی در روش برخورد با آن ممکن است بین امام و دیگر علویان اختلاف نظر وجود داشته باشد و طبیعی است که امام رضا(علیه السلام) نمی تواند از قیام های ضد بنی عباسی حمایت کند و در حضور مأمون از قیام زید تجلیل نماید.

2. ممکن است امام رضا(علیه السلام) در برخورد با زید، از تقیه استفاده کرده باشد؛ زیرا خطر جدی از جانب مأمون متوجه زید نشود و او در امان باشد. امام رضا(علیه السلام) در برخورد با زید از خود تندی نشان داد تا جان زید حفظ شود و با دسیسه مأمون از بین نرود؛ زیرا خلفای بنی عباس مخالفان خود را با شیوه های مختلف به قتل می رساندند؛ چنان که بعدها این امر به وقوع پیوست و مأمون زید را مسموم کرده و از بین برد و این جریان را که زید توسط مأمون مسموم شد، بسیاری گزارش کرده اند قدیمی ترین منبع در این باره به قرن چهارم هجری و به ابی نصر بخاری بازمی گردد که می گوید: مأمون زید را مسموم کرده و به قتل رساند. (1)

این جریان در مورد ابراهیم بن موسی بن جعفر(علیه السلام) نیز رخ داد. او

1- (1) . سرالسلسله العلویه، ص37.

هم قیام کرده بود پس از شکست قیام، از مأمون امان گرفت و مأمون هم امان داده بود، ولی بعداً او را مسموم نموده، از بین برد. بنابراین امام رضا(علیه السلام) برای حفظ جان زید این سخنان را در مورد او فرمود تا شر مأمون از سر زید کوتاه شود. (1)

3. در سخنان امام رضا(علیه السلام) بر ضد زید، عبارتی که او را خارج از دین و مذهب بداند، نیست؛ بلکه جملاتی عادی است که زید را نصیحت کرده است. و در مورد کارهایی که انجام داده، مورد نکوهش قرار داده و در مقابل، از جانب زید حرکتی که نشان دهنده بی حرمتی نسبت به امام رضا(علیه السلام) باشد، گزارش نشده؛ نه در مدینه و نه در مرو. اگر موردی در این زمینه بود، گزارش می شد.

4. این روایات از نظردلالت و صدور نیز خدشه دار است. مرحوم آقای خویی این روایات را از نظر دلالت، ضعیف و قابل خدشه می داند و می گوید نمی توان بر این روایات تکیه کرد. (2)

در مرحله بعد، بعضی از راویان این روایات، ضعیف می باشند و قابل اعتماد نیستند؛ مثل سهل بن زیاد که غالی بوده و کذاب (3) و صالح بن ابی حماد که وی نیز ضعیف می باشد. (4)

5-زید و مسائل فرهنگی

در این زمینه زید روایتی را در اثبات امامت نقل می کند:

جعفر، فرزند زید از پدرش و او از پدرش امام کاظم(علیه السلام) و امام

ص:202

1- (1) . دائره المعارف بستانی، ج2 ص142.
2- (2) . معجم الرجال الحدیث، ج7، ص359.
3- (3) . همان، ج8 ، ص340-337 و جامع الرواه، ج2، ص393.
4- (4) . همان، ج1، ص405.

کاظم(علیه السلام) از پدرانش(علیه السلام) چنین نقل می کند: روزی «ام اسلم» به خدمت پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) رسید که در منزل «ام سلمه» بود و پرسید رسول خدا(صلی الله علیه و آله) کجاست؟ ام سلمه گفت: برای کاری بیرون رفته و به زودی بازمی گردد. او منتظر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) ماند تا آن حضرت تشریف آوردند. «ام اسلم» پرسید: پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا! من کتاب هایی خوانده ام و پیامبران و اوصیای آنها را می شناسم. حضرت موسی(علیه السلام) در حیات خود وصی (هارون) و بعد از خود نیز وصی (یوشع) داشت و حضرت عیسی(علیه السلام) نیز وصی داشت؛ ای رسول خدا! وصی تو کیست؟ حضرت فرمود: ای ام اسلم! وصی من در حیات و پس از وفات من یکی است. ای ام اسلم! اگر کسی مثل این کار مرا انجام داد، او وصی من است. حضرت دستش را به سنگریزه ای زد و آن را مالید تا مانند آرد شد؛ آن گاه خمیرش کرد و با خاتمش آن را مهر کرد؛ سپس فرمود: ای ام اسلم! هر کس این کار را انجام داد، او وصی من است.

گوید از نزد رسول خدا(صلی الله علیه و آله) خارج شدم و به محضر امیرالمؤمنین(علیه السلام) رسیدم. از ایشان پرسیدم: پدرومادرم فدای تو! آیا تو وصی پیامبر(صلی الله علیه و آله) هستی؟ فرمود: آری و آن حضرت هم مانند کار رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را انجام داد.

سپس نزد حسن و حسین(علیه السلام) آمدم و آن دو نیز مانند کار رسول خدا(صلی الله علیه و آله) را انجام دادند. ام اسلم زندگی طولانی کرد تا زین العابدین(علیه السلام) را ملاقات کرد و او هم مانند کار رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و علی و حسن و حسین(علیهم السلام) انجام داد. (1)

1- (1) . اصول کافی، ج2، ص170- 168.

احمد بن موسی(علیه السلام)

اشاره

یکی از فرزندان امام کاظم(علیه السلام) احمد بن موسی است که تاریخ ولادت و وفات او مشخص نیست. او دارای مقام و منزلتی بس عظیم و مورد توجه امام کاظم(علیه السلام) بوده است و امام(علیه السلام) عنایت خاصی نسبت به او داشته است. جزائری می گوید: احمد بن موسی کریم بود و امام کاظم(علیه السلام) او را دوست می داشت و محمد بن موسی وارسته و پرهیزکار بود. (1)

احمد بن موسی یکی از پنج نفری است که امام کاظم(علیه السلام) او را در اجرای وصیتش با امام رضا(علیه السلام) شریک دانسته است. (2) مادر احمد که به «ام احمد» مشهور است، از زنان فاضله دوران خود و مورد توجه امام کاظم(علیه السلام) بوده است و امام(علیه السلام) در وصیت نامه خود از او نام می برد. (3) هنگامی که امام کاظم(علیه السلام) را به دستور هارون به سوی بغداد می بردند، امام(علیه السلام) ودایع امامت را به ام احمد سپرد و فرمود: هر کس که آن را طلب نمود، بدان که او امام بعد از من است. (4)

کسانی که شرح حال احمدبن موسی را ذکر کرده اند، از او به نیکی یاد نموده اند. قدیمی ترین گزارش از شرح حال احمد بن موسی را شیخ مفید ارائه می دهد. وی این گونه دربارۀ احمد سخن می گوید:

احمد بن موسی(علیه السلام) مردی فاضل و با ورع و محدث و کریم النفس و جلیل القدر بوده و امام کاظم(علیه السلام) او را بر دیگر فرزندانش مقدم

1- (1) . انوار النعمانیه، ج1، ص380.
2- (2) . اصول کافی، ج2، ص97.
3- (3) . همان.
4- (4) . همان، ص219.

می داشت و بعد از امام رضا(علیه السلام) عزیزترین فرزندانش بود و مزرعه خود را که به نام «یُسَیریَّه» معروف بود، به وی بخشید و احمد بن موسی هزار بنده آزاد کرد. (1)

شیخ مفید روایتی را بدین مضمون از اسماعیل بن موسی دربارهٔ احمد ذکر می کند: اسماعیل بن موسی برادر احمد می گوید: وقتی پدرم با فرزندانش به مزرعه خود در حوالی مدینه می رفت، بیست نفر از خدم و حشم پدرم با احمد بودند. هرگاه احمد برمی خاست، آنها هم به پا می خاستند و هر وقت احمد می نشست، آنها هم می نشستند و پدرم پیوسته به او نظر عنایت و مرحمت داشت و از او غافل نمی شد و با گوشه چشم به او می نگریست و ما متفرق نشدیم تا آن گاه که احمد از جمع ما بیرون رفت. (2)

1-زندگی احمد بن موسی

دربارهٔ زندگی احمد بن موسی نقاط مبهمی در تاریخ وجود دارد که ضرورت دارد روشن گردد. این ابهام را می توان به تمام ابعاد تاریخ زندگانی او در زمان حیات و پس از آن سرایت داد و آنها را دسته بندی کرده و دربارهٔ به هر یک به طور جداگانه به بحث و بررسی پرداخت؛ گرچه تاریخ در این باره به ما کمک چندانی نمی کند؛ زیرا تاریخ در بسیاری از زوایای زندگی احمد ساکت مانده و اطلاعات لازم و کافی را به ما نمی دهد و می توان در این باره علاوه بر کتب تاریخ، از کتب انساب، رجال و ملل و نحل نیز کمک گرفت. به هر صورت مسائل مربوط به احمد بن

1- (1) . الارشاد، ج2، ص244.
2- (2) . همان، ص245.

موسی در زمان حیات و پس از آن را می توان این گونه دسته بندی کرد:

1. ارتباط احمد با امام رضا(علیه السلام)؛

2. امامت احمد بن موسی پس از امام کاظم(علیه السلام)؛

3. قیام احمد بن موسی بر ضد حکومت عباسی؛

4. مدفن احمد بن موسی در شیراز.

2-ارتباط احمد بن موسی با امام رضا(علیه السلام)

دربارهٔ ارتباط احمد بن موسی با امام رضا(علیه السلام) اطلاعات چندانی در کتاب ها وجود ندارد، ولی مورد منفی نیز گزارش نشده است. در این مورد مجلسی در بحارالانوار خبری را نقل می کند که احمد بن موسی امامت امام رضا(علیه السلام) را پذیرفته بود و مردم را نیز به پذیرش امامت امام رضا(علیه السلام) ترغیب می نمود. این روایت در بحث امامت احمد بن موسی بررسی خواهد شد.

3-امامت احمد بن موسی

مسئله رهبری در جامعه اسلامی از جایگاه بلندی برخوردار است و کوچک ترین اشکال در این زمینه، مردم را به انحراف می کشاند؛ چنان که پس از شهادت امام کاظم(علیه السلام) در شیعه فرقه «واقفیه» به وجود آمد. (1)

بنابر خبری که مجلسی نقل می کند، یاران امام کاظم(علیه السلام) پس از شهادت آن حضرت، بر در خانه ام احمد جمع شدند و در نظر ایشان بود که احمد بن موسی بعد از پدرش امام است. البته اشعری و شهرستانی نیز از مطرح شدن امامت احمد بن موسی و به وجود آمدن فرقه «احمدیه» سخن گفته اند؛ بنابراین، گزارش مجلسی در این زمینه بی مورد نیست.

1- (1) . فرق الشیعه نوبختی، ص118و119.

وی آورده است که یاران امام کاظم(علیه السلام) با احمد بن موسی به عنوان امام بعد از پدر بزرگوارش امام کاظم(علیه السلام) بیعت نمودند. احمد بن موسی در ابتدا مانع کار آنها نگردید، ولی او می دانست و هم معرفت داشت که بعد از پدرش علی بن موسی الرضا(علیه السلام) امام بر حق است. به همین سبب او مردم را نگه داشت و بر فراز منبر رفت و خطبه ای در کمال فصاحت و بلاغت ایراد نمود. آن گاه چنین گفت: ای مردم! هم چنان که تمام شما در بیعت من هستید، من در بیعت برادرم علی بن موسی هستم. پیشوا و جانشین بعد از پدرم اوست. او ولی خدا و رسولش است و بر من و شما واجب است که به هر چه او فرمان دهد، فرمان برداری کنیم.

تمام آنانی که شاهد جوان مردی و پاکی احمد بودند، سخنانش را از جان و دل قبول کردند و در حالی که احمد جلودارشان بود، از مسجد خارج شدند و بر دَرِ خانه علی بن موسی الرضا(علیه السلام) جمع شدند و با او به عنوان جانشین امام کاظم(علیه السلام) بیعت نمودند. امام رضا(علیه السلام) در حق آنان دعا نمود و احمد تا زمانی که در مدینه حضور داشت، در خدمت امام هشتم بود. (1)

البته این خبر در منابع روایی دیگر دیده نمی شود و منبع مجلسی کتاب تحفه العالم است که او نیز از لب الانساب نیشابوری نقل می کند. (2)

یکی از روایاتی که در اثبات جانشینی و امامت حضرت رضا(علیه السلام) در منابع به چشم می خورد، ماجرای امانت هایی است که امام رضا(علیه السلام) بعد از شهادت پدرش امام کاظم(علیه السلام) از «ام احمد» دریافت کرد.

امام کاظم(علیه السلام) هنگامی که از مدینه راهی بغداد بود، مواریث امامت

1- (1) . بحارالانوار، ج19، ص667.
2- (2) . تحفه العالم، ج2، ص28.

را نزد ام احمد به امانت گذاشت و فرمود:

«...کل من جائک و طالب منک هذه الامانه فی ای وقت من الاوقات فاعلمی بانی قد استشهدتُ و انّهُ هو الخلیفه من بعدی...؛ هر کس در هر زمانی آمد و این امانت ها را از تو خواست، بدان که من در همان وقت به شهادت رسیده ام و آن شخص جانشین من و امام واجب الاطاعه برای تو و دیگران است».

هنگامی که امام رضا(علیه السلام) نزد ام احمد آمد و امانت های پدر را طلب کرد، ام احمد از خواسته آن حضرت دریافت که پدر امام رضا(علیه السلام) رحلت کرده است. آن گاه وصایا را به امام رضا(علیه السلام) سپرد و با ایشان بیعت نمود». (1)

شهرستانی در ذیل مذهب اثنی عشریه، از اعتقاد گروهی از شیعیان به امامت احمد بن موسی نام می برد. وی معتقد است عده ای از شیعیان بعد از امامت امام کاظم(علیه السلام) معتقد به امامت احمد بن موسی شدند و امامت برادرش علی بن موسی(علیه السلام) را نپذیرفتند.

او می نویسد: بدان گروهی از شیعیان به امامت احمد بن موسی بن جعفر معتقد شدند و امامت برادرش علی بن موسی را نپذیرفتند و آن عده که به امامت علی بن موسی معتقد شدند، در امامت محمد بن علی (امام جواد(علیه السلام) بعد از وفات پدرش شک کردند و گفتند که او به سبب کمی سنّ، شایسته امامت نیست و به راه امامت آشنا نمی باشد. ! (2)

اشعری نیز از امامت احمد بن موسی سخن می گوید که گروهی از شیعیان به امامت او معتقد شدند و گفتند که موسی بن جعفر بعد از

1- (1) . اصول کافی، ج2، ص219.
2- (2) . الملل و النحل، ج1، ص199.

خود، امامت را به احمد بن موسی بن جعفر واگذار نموده و در مورد او از جانب امام کاظم(علیه السلام) نصّی وجود دارد. (1)

الف) گزارش نوبختی درباره فرقه احمدیه

گزارش نوبختی درباره امامت احمد بن موسی که قبل از شهرستانی و اشعری بوده، گفته های آنان را تأیید می کند.

وی می گوید: چون علی بن موسی درگذشت، یاران و پیروان او در جانشینی وی اختلاف کرده و چند دسته گردیدند. گروهی از ایشان گفتند که پس از وی پسرش محمد بن علی، امام است. این دسته بر همان روش پیشین که از پیغمبر رسیده بود، استوار مانده و امامت جانشینان وی را پذیرفتند. گروهی معتقد به امامت احمد بن موسی شده و گفتند که پدرش پس از علی بن موسی(علیه السلام) درباره وی وصیت کرده است؛ از این رو امامت دو برادر را از پی یکدیگر روا دانسته است. (2)

نوبختی علت را که پیروان امام رضا(علیه السلام) پس از آن حضرت دو دسته شدند را این گونه بیان می کند: سبب دو دستگی آن گروه که دسته ای از ایشان به امامت احمد بن موسی گرویده و دسته دیگر از پیروی سرزده و درنگ کردند، آن بود که چون ابوالحسن رضا(علیه السلام) درگذشت، پسرش محمد، هفت ساله بود و گروهی او را خردسال و کوچک شمرده، گفتند امام باید بالغ و رسا باشد و اگر خداوند خواهد مردم را به پیروی از کودک نابالغ امر کند، لازم آید که نابالغی را مکلف کرده باشد. (3)

به هر صورت همان گونه که بیان شد، کتب ملل و نحل از فرقه ای به

1- (1) . مقالات الاسلامیین، ص30.
2- (2) . فرق الشیعه نوبختی، ص124-126.
3- (3) . همان، ص128.

نام «احمدیه» نام برده اند. اما در این مورد که احمد بن موسی خود را امام می دانسته یا نه، گزارشی در کتاب های تاریخی و کتاب های ملل و نحل ذکر نشده است. اگر خبری که مجلسی نقل کرده، پذیرفته شود، طبق آن، احمد بن موسی خود را امام شیعیان نمی دانسته و او امامت امام رضا(علیه السلام) را قبول داشته است.

ب) انگیزه طرح امامت احمد

یکم: جنبه سیاسی

جنبه های سیاسی مسئله امامت احمد بن موسی احتمالاً از سوی شیعیان فعال و ماجراجوی «زیدیه» که منکر تقیّه و مروّج قیام مسلحانه بر ضد حکومت عباسی بودند، دامن زده می شد. آنها چون قادر به درک مواضع حکیمانه امام رضا(علیه السلام) نبودند و مشی آن حضرت را که همراه با تقیه بودنمی پذیرفتند، لذا از امامت احمد بن موسی - که طبق گزارش کشی (1) در رجال خود در قیام معروف ابن طباطبا شرکت داشته - حمایت نمودندو حرکت احمد بن موسی را بی ارتباط یا بدون دستور امام رضا(علیه السلام) می دانستند.

دوم: انگیزه معنوی

تقوا و پاکی و منزلت رفیع احمد بن موسی برای یاران امام کاظم(علیه السلام) آشکار بود. آنها زهد احمد را دیده بودند و شاهد بودند که احمد بندگان زیادی را در راه خدا آزاد کرده بود و از اموالش فقرا را بی بهره نمی گذاشت. از سوی دیگر علاقه امام هفتم(علیه السلام) به وی را نیز دیده بودند؛ به همین سبب فکر می کردند که او بعد از پدرشان امام است. (2)

1- (1) . رجال کشی، ص472.
2- (2) . الارشاد، ج2، ص245.

4-قیام احمد بن موسی

در مورد قیام احمد بن موسی بر ضد حکومت بنی عباسی، در بعضی از منابع سخن گفته شده است. از آن میان، یک منبع رجالی وجود دارد که از اهمیت و اعتبار و قدمت تاریخی نیز برخوردار است و سایر منابع از چنین اعتبار و قدمت تاریخی برخوردار نیستند و بین آنها در مورد چگونگی قیام احمد بن موسی اختلاف فاحشی وجود دارد. به همین سبب پذیرش این دسته از گزارش ها، کار دشواری خواهد بود.

از سوی دیگر منابع معتبر تاریخی که قیام سایر فرزندان امام کاظم(علیه السلام) را گزارش کرده اند؛ مثل قیام ابراهیم و زید، در مورد قیام احمد بن موسی ساکت مانده اند و به آن هیچ اشاره ای نکرده اند.

قدیمی ترین گزارش در مورد قیام احمد بن موسی را کشی ذکر می کند. وی شرکت احمد بن موسی را در قیام محمد بن ابراهیم طباطبا تأیید می کند؛ ولی به جزئیات و چگونگی شرکت احمد بن موسی در این قیام اشاره نمی کند. از گزارش کشی فقط این نکته به دست می آید که احمد در این قیام شرکت داشته است. شاید دلیل این که سایر منابع معتبر تاریخی از قیام احمد بن موسی یاد نکرده اند این باشد که احمد بن موسی در قیام محمد بن ابراهیم ابن طباطبا مسئولیت خاصی به اندازهٔ سایر فرزندان امام کاظم(علیه السلام) که دارای مسئولیت بودند، نداشته است.

گزارش ذیل را کشی درباره احمد از ابراهیم و اسماعیل فرزندان ابوسمال نقل کرده است: وقتی که ابوالحسن(علیه السلام) وفات یافت، مدتی به خدمت فرزندش احمد می رسیدیم و چون ابوالسرایا قیام کرد، احمد نیز با او خروج کرد. محمد بن احمد بن اسید رو به ابراهیم و اسماعیل کرد و گفت: این مرد با ابوالسریا قیام کرده است، نظر شما درباره او چیست؟

ابراهیم و اسماعیل با شنیدن این خبر به او معترض شده و از او برگشتند و گفتند ابوالحسن(علیه السلام) زنده است و ما بر مذهب واقفی هستیم. (1)

بعد از گزارش کشی درباره قیام احمد بن موسی، دومین گزارش را سید محسن امین از قول هارون موسوی نیشابوری متوفای (558 ه) در لب الانساب نقل می کند. ولی روضاتی می گوید: سید محسن امین دچار اشتباه شده است او بین لب الانساب «نیشابوری» و لباب الانساب «زید بیهقی» خلط نموده؛ زیرا گزارش از آن زید بیهقی است، نه نیشابوری.

جزائری نیز می گوید که سید محسن امین دچار اشتباه شده و بین دو کتاب نام برده خلط نموده است (2) در گزارش بیهقی آمده که احمد بن موسی در بغداد بود و از شنیدن شهادت برادرش سخت غمگین شد و از بغداد به قصد خون خواهی بیرون آمد و به همراه وی سه هزار تن از نوادگان ائمه اطهار(علیهم السلام) و بردگان، آهنگ جنگ مأمون را داشتند، اما چون به قم رسیدند، حاکم قم با آنها وارد جنگ شد و در نتیجه گروهی از یاران وی به شهادت رسیدند. احمد بن موسی به سوی ری حرکت کرد و در آن جا نیز حاکم ری با ایشان به نبرد پرداخت و جمعی از یاران او در آن جا شهید شدند. احمد با باقی مانده یاران خود به سوی خراسان رفتند و در اسفراین، در زمینی شوره زار میان دو کوه فرود آمدند. ارتش مأمون بر ایشان حمله ور شد و جنگ درگرفت و گروهی از آنان را کشت و احمد نیز به شهادت رسید و در آن جا دفن شد و قبرش در آن جا زیارتگاه است. (3)

1- (1) . رجال کشی، ص472.
2- (2) . جامع الانساب، ص78.
3- (3) . اعیان الشیعه، ج10، ص186، به نقل از لباب الانساب و جامع الانساب، ص78، به نقل از لباب الانساب مخطوط، ص169.

البته این گزارش جای تردید دارد؛ زیرا اصل آن در لباب الانساب زید بیهقی مخطوط قدیمی دیده شده و فقط بیهقی آن را گزارش نموده و در منابع دیگر انساب و کتاب های تاریخی دیده نمی شود و روضاتی و جزائری، از بیهقی گزارش کرده اند و سید محسن امین، از نیشابوری گزارش کرده است.

ملک الکتاب شیرازی می گوید: احمد بن موسی با هفتصد تن از مدینه عازم ایران شد و در شیراز با قتلغ خان، حاکم شیراز درگیر شد. (1)

علی اکبر تشید تعداد همراهان احمد بن موسی را 12 هزار نفر ذکر می کند. (2) جعفر مرتضی کاروان احمد بن موسی را متشکل از سه هزار تا شش هزار نفر ذکر می کند (3) و سلطان الواعظین شیرازی تعداد همراهان احمد را 15هزار نفر ذکر می کند. (4) البته این گزارش ها در هیچ منبع معتبر تاریخی نیامده؛ لذا دارای اعتبار نیست.

سلطان الواعظین می گوید وقتی مأمون امام رضا(علیه السلام) را به طوس آورد، بین او و برادرانش و سایر نزدیکان جدایی افتاد. شوق زیارت امام رضا(علیه السلام) برادرانش را تحریک کرد تا نامه ای به امام رضا(علیه السلام) و مأمون بنویسند و از آنها کسب اجازه کنند تا برای دیدار امام رضا(علیه السلام) عازم طوس شوند. وقتی نامه به دست مأمون رسید، او از این کار استقبال نمود و اجازه داد. در پی اجازه مأمون، احمد بن موسی(علیه السلام) و دیگر برادران مثل محمد عابد و سید علاءالدین حسین و جمع زیادی از برادرزادگان و سایر علویان از حجاز به سمت طوس حرکت کردند، مسیر طوس غالباً

1- (1) . ریاض الانساب، ص145.
2- (2) . قیام سادات علوی، ص169.
3- (3) . زندگانی سیاسی هشتمین امام، ص214.
4- (4) . شب های پیشاور، ص117.

در آن زمان از راه کویت، بصره، اهواز، بوشهر و شیراز بود؛ لذا در بین راه تعداد زیادی از شیعیان به آنها ملحق شدند و کاروان بزرگی را تشکیل دادند.

عمال مأمون حرکت این کاروان بزرگ را به مأمون گزارش کردند، که جمعیتی در حدود 15هزار نفر از بستگان امام رضا(علیه السلام) و سایر علویان و شیعیان به سمت طوس در حرکتند. مأمون از حرکت این جمعیت انبوه به هراس افتاد و فوراً دستور داد تا آنها را متوقف کنند و به هر کجا که رسیده اند، به آنها بگویند به طرف مدینه بازگردند و به آنها اجازه داده نشود که به سمت طوس مرکز خلافت مأمون حرکت کنند. قتلغ خان که عامل مأمون بود، در شیراز مانع حرکت کاروان احمد بن موسی(علیه السلام) شد و بین آنها جنگ روی داد و احمد بن موسی(علیه السلام) و تعداد زیادی از یارانش در آن جا به شهادت رسیدند. (1)

2. بحرالعلوم نیز می گوید: زمانی که قتلغ خان عامل مأمون از حرکت کاروان احمد بن موسی(علیه السلام) آگاه شد، برای جلوگیری از حرکت آنها به سوی مرو، مرکز خلافت مأمون مرو به سوی آنها حرکت کرد و در خارج شیراز، در مکانی به نام «خان زینان» که هشت فرسخ از شیراز فاصله داشت، به هم رسیدند و جنگ میان آنها رخ داد. مردی از سپاه قتلغ خان فریاد کشید که اگر منظور شما دیدار با علی بن موسی الرضا(علیه السلام) است او وفات یافته. همراهان احمد بن موسی(علیه السلام) از شنیدن این خبر متفرق شدند و کسی جز برادران و نزدیکان او باقی نماند. احمد بن موسی(علیه السلام) که راه بازگشت نداشت، به طرف شیراز حرکت کرد. مخالفان به تعقیب وی پرداختند تا او را در شیراز به شهادت رساندند.

1- (1) . همان، ص117و118.

طبق قول دیگری که بحرالعلوم ذکر می کند، او مخفی شد و به مرگ طبیعی وفات یافت. (1)

درباره پیدا شدن مقبره احمد بن موسی(علیه السلام) ذکر چند نکته ضروری به نظر می رسد:

1. تا اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم، از مدفن احمد بن موسی در شیراز هیچ خبر و اثری نبوده است.

2. آن گونه که در ملحقات انوار النعمانیه از لباب الانساب بیهقی گزارشی شده و سید محسن امین از لب الانساب نیشابوری گزارش کرده، آشکار شدن مدفن احمد بن موسی در شیراز در اوایل قرن پنجم می باشد. تألیف جلد اول لباب الانساب در سال 558 قمری خاتمه یافته و این گزارش در جلد اول مخطوط این کتاب در صفحه 169 دیده شده است.

3. در صورتی که گزارش اعیان الشیعه و ملحقات انوار النعمانیه پذیرفته نشود، آشکار شدن مدفن احمد بن موسی در شیراز به قرن هفتم و هشتم بازمی گردد؛ زیرا منابعی که از پیدایش مدفن احمد بن موسی گزارش می کنند مانند شَدّ الازار، سفرنامه ابن بطوطه و نزهه القلوب همه در قرن هشتم تألیف شده اند.

4. پیدایش مدفن احمد بن موسی در قرن چهارم در زمان عضدالدوله هیچ اعتبار تاریخی ندارد و اغلب منابع آن را از ریاض الانساب ملک الکتاب شیرازی گرفته اند و این کتاب نیز گزارش را از بحرالانساب تیموری گرفته که هر دوی این کتاب ها ارزش علمی ندارند و از کتاب های غیر معتبر به شمار می روند.

ص:215

1- (1) . تحفه العالم فی شرح خطبه المعالم، ص28.

5. چگونگی پیدا شدن مدفن احمد بن موسی در منابع قرن هشتم آمده و گفته شده که احمد را از روی خطوطی که بر روی انگشتر وی نوشته شده بود «احمد بن موسی العزه لله» شناختند و دیگر هیچ مدرکی غیر از آن ذکر نمی کنند.

5-آشکار شدن مزار احمد بن موسی در شیراز

درباره پیدایش مزار احمد بن موسی در شیراز دو داستان نقل شده که یکی مربوط به قرن چهارم و زمان عضدالدوله دیلمی (372 - 338) و دیگری به قرن هفتم و زمان امیر مقرب الدین مسعود بن بدر (623 - 658) وزیر اتابک ابوبکر زنگی بازمی گردد.

داستان اول در قرن چهارم، با داستان دوم حدود سیصد سال فاصله دارد و در منابع معتبر قدیمی مثل شَدّالازار جنید شیرازی ذکر نشده و حتی در منابع معتبر متأخر نیز دیده نمی شود و آن را علی اکبر تشید در کتاب قیام سادات علوی، محمدحسین رستگار در کتاب جلوگاه نور و مجد الاشرف در کتاب آثار الاحمدیه ذکر کرده اند (1) و اصل داستان را از ریاض الانساب گرفته اند و غیر از این کتاب، در هیچ منبع معتبری نیامده است.

اما داستان دوم که پیدایش مزار احمد بن موسی را در زمان امیر مقرب الدین بیان می کند، در منابع معتبر هم عصر خودش مثل شدّالازار جنید شیرازی ذکر شده و همین طور در منابع متأخر مثل تحفه العالم فی شرح خطبه المعالم و بحار ذکر شده و افرادی مانند زرکوب شیرازی در شیرازنامه و دیگران، این داستان را که مزار احمد در زمان امیر مقرب الدین مسعود پیدا شده، ذکر کرده اند.

1- (1) . جلوه گاه نور، ص24- 38؛ آثارالاحمدیه، ص2- 8 و قیام سادات علوی، ص169.

الف) زمان عضدالدوله (قرن چهارم)

تا زمان عضدالدوله دیلمی، کسی از مدفن شاهچراغ(علیه السلام) اطلاع نداشت و آن چه در آن جا وجود داشت، تل گلی بیش نبود که در اطراف آن خانه های متعدد ساخته شده و مسکن اهالی بود؛ از جمله پیرزنی در پایین آن تل، خانه ای گلی داشت و در ثلث آخر هر شب جمعه می دید چراغی در نهایت روشنایی در بالای تل خاک می درخشد و تا طلوع صبح نورش دیده می شود. چند شب جمعه مراقب بود و روشنایی چراغ به همین کیفیت ادامه داشت. با خود اندیشید شاید این مکان قبر یکی از امام زادگان یا اولیای خدا باشد و بهتر است که امیر عضدالدوله را از این وضع آگاه کنم. هنگام روز پیرزن با همین قصد به سرای امیر عضدالدوله دیلمی رفت و کیفیت آن چه را دیده بود به عرض رساند. امیر و حاضرین از بیانش در تعجب شدند. درباریان که چنین موضوعی را خلاف می دانستند، هر کدام چیزی بیان کردند. یکی گفت: زن سالخورده از جهت ضعف قوا، شب ها خوابش نمی برد! خود امیر عضدالدوله گفت: نباید چنین باشد که شما می گویید. سخنان این زن در دل من اثری نیکو باقی گذاشت؛ زیرا می گوید این چراغ فقط در شب های جمعه، آن هم در ثلث آخر شب دیده می شود، نه همه شب ها و نه در تمام شب جمعه. با توجه به این موضوع باید دقت بیشتری داشت. باشد که سرّی از اسرار مکشوف گردد. به هر حال قرار شد که اولین شب جمعه آینده خود به مهمانی خانه پیرزن رفته و چراغ را معاینه و مشاهده کند. چون شب جمعه فرا رسید، شاه به خانه پیرزن آمد و چون ثلث آخر شب شد، چشمش را متوجه سمتی کرد که چراغ را به او نشان می داد. پس آشکارا نور چراغ را دید و در شگفتی ماند. حیران و متفکر به سرای خویش

بازگشت و با خود می گفت این آثار و علائم چگونه و از کجا می تواند باشد و آیا آن چه را دیده ام، خواب بوده یا بیداری؟

در همین تحیر و تفکر به خواب رفت در عالم رؤیا سیدی بزرگوار و جلیل القدر را زیارت کرد که به او فرمود: ای امیر! از چه در خیالی؟ در این محل مدفن من است و من: احمد بن موسی الکاظم هستم و برای اطمینان خاطر خود کسی را در همین محل نزد ما بفرست تا انگشتری به جهت تو بفرستم و چون امیر عضدالدوله چنین دید و شنید، شادمان از خواب بیدار شد.

هنگام صبح، امیر عضدالدوله کسی را فرستاد تا علما و معبرین را حاضر آوردند و آن چه را در بیداری و در خواب به نشانی های حضرت امام زاده دیده بود، به آنها اظهار داشت و تکلیف خواست و صلاحدید علما را پرسید. علما متفقاً گفتند: به فرض این که این موضع مدفن امام زاده باشد، نبش قبر نتوانیم کرد که فعلی حرام است. پس متحیر ماندند که چه کنند و تکلیف چیست.

تا آن که کسی امیر را گفت در نزدیک کوه قبله شیراز، پیر بزرگواریست که او را «عفیف الدین» خوانند و سال هاست از خلق کناره جسته و در این کوه به عبادت اشتغال دارد و کسی را به حضور نمی پذیرد. چنان چه این موضوع غریب پیش آمده، به وی عرضه بدارند شاید که پذیرفته و پرده از این سرّ بردارد. حاضرین در مجلس این پیشنهاد را پذیرفته و گفتند هر که را امیر صلاح بداند، به سراغ عفیف الدین بفرستیم؛ لکن از آن جا که امیر عضد الدوله فطرتی پاک داشت، گفت: چنین کسی را صلاح نیست ما به مجلس احضار کنیم؛ بلکه شایسته است که به خدمتش رفته، مشکل خویش را به او عرضه داشته و راه چاره بجوییم.

پس امیر عضدالدوله با بعضی از خواص علما به حضور آن پیر روشن ضمیر بار یافته، داستان تلّ گِل و چراغ و خانه پیرزن را و آن چه امیر شخصاً در بیداری و خواب دیده بود را به عرض رساندند. پیر در پاسخ فرمود: این خواب از رؤیاهای صادقانه است و خود من نیز شب گذشته همین خواب را دیده بودم و چون خود آن حضرت اشاره و اجازه فرموده اند، از نظر هتک احترام و حرمت نبش قبر، بدون اشکال به نظر می رسد. امیر عضدالدوله به کاخ خود مراجعت نموده؛ در حالی که بسیار خوشحال و از آن موفقیتی که به سراغ امیر آمده بود، مسرتی تام داشت. عضدالدوله روز دیگر بر سر آن تلّ گل حاضر شد و امر کرد آن جا را شکافته، خاک برداری کردند تا به لوح مزاری که از سنگ یشم بود رسیدند و چون خود امیر و علما و روحانیون لوح را دیده و خواندند، دو سطر عبارت به خط کوفی خوانده می شد: «السید امیر احمد بن موسی الکاظم» و چون نقش لوح با آن چه امیر در خواب دیده بود، موافق می آمد، مسرت بیشتر دست داد و یقین حاصل شد که مدفن امام زاده همین جاست و این توفیق نصیب دولت امیر عضدالدوله گردیده است و چون سنگ را نیز حرکت دادند، سردابی عمیق و چاه مانند نمودار گردید.

در این هنگام امیر کسی را به دنبال پیر عفیف الدین فرستاده پیغام داد: حال، وقت آمدن شماست که به حضور مبارک حضرت مشرف گردید. پیر عفیف الدین غسل کرده، جامه های پاک پوشیده، خود را معطر ساخته و به سرداب وارد گردیده. چون چند قدمی برداشت، چنان نور عظیمی ظاهر گردید که سراسر آن سرداب بزرگ را که قبلا تاریک می نمود، روشن و منور ساخت. پیر عفیف الدین تختی را در میان سرداب

دید که آن حضرت بر بالای تخت بر پشت خوابیده و بر روی مبارکش قطیفهٔ سفیدی کشیده شده است. همین که عفیف الدین نزدیک تخت رسید، حضرت دست راست خود را که انگشتری در آن دیده می شد، از قطیفه خارج و به سوی او دراز کردند. پیر نزدیک تحت آمده، دست و پای حضرتش را بوسه داد و انگشتر از انگشت مبارک آن حضرت خارج ساخته، از همان راه که آمده بود، مراجعت نمود و چون از سرداب بیرون آمد، امیر عضدالدوله به استقبال شتافته و عفیف الدین را بسیار گرامی می داشت و از کیفیت امر پرسش نمود. وی نیز تمام آن چه را که دیده بود، به اطلاع امیر عضدالدوله رساند و چون نقش انگشتر را خواندند، منقوش بود «میر احمد بن موسی الکاظم».

چون این موهبت در دولت عضدالدوله مسلم گردید، به شکرانه چنین موهبتی عظیم مقرر داشت تا چندین شبانه روز اطعام فقرا و مساکین به عمل آید و زندانیان را نیز آزاد ساختند و با کوبیدن نقاره سلطنتی و آزین بندی و چراغانی شهر، دستور سرور و نشاط عمومی فرمود و چون خواست انگشتر را در دست نماید، شیخ عفیف الدین او را منع نموده، نسبت به مقام امام زاده سوء ادب دانسته و گفت بهتر آن است که انگشتر را در خزانه، جزو ذخایر سلطنتی نگاه داشته و در روزها و مواقع مخصوص بدان تبرک نمایی که موجب دوام دولت تو خواهد بود.

امیر عضدالدوله این پیشنهاد را پذیرفت و مقرر داشت انگشتر را در حقه ای مرصع نهاده، محفوظ بدارند. مدت ها به همین منوال از انگشتر مبارک محافظت به عمل می آمد. در مراسم اعیاد و ایام مبارک جهت میمنت به آن تبرک می جستند و در جنگ ها به واسطه همین انگشتر، فتح و پیروزی نصیب او و لشکریان می گشت. روزی به سببی که ضرورت

داشت، به طلب انگشتر فرستاد، اما هر قدر جستند، نیافتند و نداستند چه شده که پیدا نیست. عضدالدوله از فرط دلتنگی و پریشانی که بر او مستولی شده بود، به خاطرش می رسید که پایان دولتش فرا رسیده است یا این که خازن، انگشتر را پنهان داشته است. از شدت خشم و دلتنگی نمی دانست چه کند؛ پس امر به قتل خزانه دار و متصدیان مسئول فرمود. خزانه دار که خود را بی تقصیر می دید، ناچار به روضه مطهره صاحب اصلی انگشتر یعنی حضرت احمد بن موسی(علیه السلام) پناه برد و با حالت راز و نیاز چاره مشکل خود را که به قیمت جانش بود، استدعا نمود. از سوی دیگر چون امیر از کیفیت اوضاع و احوال خازن و و دیگر متصدیان مطلع گردید، خود نیز به گوشه ای رفته و چاره این مهم را می جست و چون هنگام خواب فرا رسید، برای مرتبه ای دیگر امیر عضدالدوله سیمای جان بخش حضرت را در خواب دید که به وی فرمود: ای امیر! انگشتر نزد ماست؛ خازن خود را عتاب نکن که بی تقصیر است. انقراض دولت تو تا این زمان بسیار باقی است و از این جهت به خود غم راه مده به جای این انگشتر، شیخ عفیف الدین را بفرست تا تاجی که سبب مفاخرت تو باشد بفرستیم. چون ملاقات حاصل گردید، آن چه از گم شدن انگشتر و عتاب به خازن و خواب خویش پیش آمد همه را با تفصیل به استحضار شیخ رساند و آوردن تاج را بر حسب امر شریف مستدعی گشت و چون امیر و شیخ و چند تن از خواص بر سر تربت مطهر حاضر آمده و موضع را حفر نمودند، در سرداب را گشودند؛ چنان بوی عطر و مشک آشکار گردید که مشام همه حاضران را معطر ساخت. سپس شیخ عفیف الدین که قبلاً غسل نموده و جامه پاکیزه پوشیده، مهیای شرف یابی بود، به روضه مطهر داخل گردید و باغی دید

که از هر طرف اشجار و انهار جاری برقرار است. همه جا سیر می کرد تا به میان آن روضه رسید. صفه ای مشاهده کرد که از چهار طرف آن نهرهای آب جاری و روان بود و تختی بر بالای آن صفه باصفا زده شده، شخصی با لباس های بسیار فاخر در بالای تخت روی پا نشسته و سر بر زانو نهاده و تاجی مکلل به جواهر گوناگون به سر دارد و تاج دیگر از پشم در مقابل گزارده است. پیر چون به پای تخت رسید، به الهام، به باطن وی وارد شد که تاج پشمی را گرفته مراجعت نماید. شیخ عفیف الدین با کمال خضوع و تواضع بر بالای تخت رفته، بنده وار خود را به قدوم مبارک انداخته و پس از بوسیدن پاهای مبارک، تاج را برداشته، بیرون آمده و چون چشم عضدالدوله بر تاج مرحمتی افتاد، از فرط مسرت و نشاطی که بر وی دست داده بود، اشک شوق و شعف می ریخت و تاج را با احترام تمام گرفت و خواست که بر سر بگذارد. شیخ عفیف الدین مانع گردید و فرمود دستور دهید تا دو تاج به همین ترکیب که قدری از پشم های آن تاج را در آن تاج جای دهند بسازند و یکی را پادشاه اسلام پناه بر سر گذارند و یکی را فقیر و اصل تاج را به میمنت و مبارکی نگاه دارند تا در دودمان با افتخار باقی بماند و سبب بقای این دولت در ذریت تو و بقای نام نیک تو گردد. امیر قبول نموده، چنان کرد که شیخ فرمود.

بدین ترتیب افتخار شروع بنای روضه مطهره حضرت امام زاده احمد بن موسی الکاظم(علیه السلام) نصیب امیر عضدالدوله دیلمی (فرزند حسن، ملقب به رکن الدوله) شد و چون بقعه متبرکه به اتمام رسید، دستور داد تا همین تفصیل و جریان پیدایش مقبره مطهره را با آثار و علائم مذکور، بر لوحی سنگی منقوش نموده و بر درب روضه مطهره آن حضرت نصب نمایند و تا مدت زمانی آن سنگ باقی و برقرار بود و چون به واسطه

گذشت ایام، بعضی از خطوط و نقوش آن ریخته و زائل می گردد، در زمان یکی از متولیان، تمام علمای شیراز جمع شده و سوادی از آن سنگ برداشته و همه علمای آن عصر صحت و مطابقت آن را با اصل تأیید و تصدیق نموده و مهر و امضا کردند. (1)

ب) نقد داستان پیدایش مزار احمد

از خبر پیدایش قبر احمد بن موسی توسط امیر عضدالدوله دیلمی یا در عصر حکومت وی در منابع قدیم سخنی به میان نیامده و اساساً بیان علت نامیدن حضرت احمد بن موسی به «شاهچراغ»که در ماجرای رویت نور «چراغ» توسط پیرزن و کنجکاوی های امیر عضدالدوله دیلمی بیان شد، نه تنها در تذکره ها و کتاب های متأخر آمده است، هر قدر که به گذشته مراجعه شود، از عنوان «شاهچراغ» در منابع نام و نشانی پیدا نمی شود؛ ضمن این که بعضی از مورخان متأخر نیز با این ملاحظه که احمد بن موسی امروز به «شاهچراغ» معروف است، تاکید دارند که این لقب از قدمت چندانی برخوردار نیست. (2)

قطع نظر از جنبه های افسانه ای روایت شاهچراغ، یکی از دلایل ضعف و کم اعتبار بودن این گزارش، آشکار شدن مرقد احمد بن موسی در عصر امیر عضدالدوله این است که لقب شاهچراغ نه تنها در منابع و مآخذ معتبر و متقدم یافت نمی شود، بلکه در منابع تاریخ سیاسی - اجتماعی عصر آل بویه که انتظار می رود اشاره ای به این موضوع داشته باشند، هیچ مطلبی به چشم نمی خورد. هم چنین از پیدایش مقبره یا ساختن عمارت بقاع و مرقد احمد بن موسی توسط امیر عضدالدوله دیلمی نیز سخنی به میان

1- (1) . ریاض الانساب، ص148-150؛ آثار الاحمدیه، ص8 -2 و بارگاه نور، ص38-24.
2- (2) . زندگانی و قیام احمد ابن موسی، ص77 به نقل از فارسی نامه، ص154.

نیامده است. این در حالی است که مورخان، عصر وی را در شیراز، بغداد، نجف، کربلا و سایر شهرها شرح داده اند. این مورخان علاوه بر خدمات عمرانی، از توجهات مذهبی امیر عضدالدوله و میزان علاقه وی به آیین شیعه و خاندان عصمت و طهارت نیز سخن گفته اند.

تعمیر بنای صحن حضرت علی(علیه السلام) در نجف و حسین بن علی(علیه السلام) در کربلا، از جمله اقدامات ثبت شده امیر عضدالدوله در منابع تاریخی است. (1)

این که پیدایش مرقد احمد بن موسی در دوران حکومت شیعه آل بویه روی داده و امیر عضدالدوله دیلمی در سال 338 هجری بر آن مقبره و بارگاه ساخته، حتی در منابع محلی و سفرنامه ها نیز دیده نمی شود. ابن بلخی در فارس نامه (تألیف 450ق) و ابوالقاسم جنید شیرازی در شدالازار (تألیف 744 ق) و ابن بطوطه در سفرنامه خود (725ق) که در توصیف حرم احمد بن موسی یا شرح حال او مطلبی نگاشته اند، هیچ نامی از «شاهچراغ» نمی برند یا از اقدام امیر عضدالدوله دیلمی نسبت به عمارت مرقد احمد بن موسی سخن نمی گویند.

تجارب الامم ابن مسکویه که از منابع اصلی دوران آل بویه به شمار می رود و در سال 421 هجری نگاشته شده و خود مسکویه وزیر خاندان آل بویه بوده، وقایع سال های 369 تا 395 را گزارش نموده، اما هیچ اشاره ای به شاهچراغ نکرده است. هم چنین اصطخری صاحب مسالک و ممالک (تألیف 340 ق) که خود در دوران آل بویه در فارسی زندگی می کرده، در کتاب خود علاوه بر نکات جغرافیایی، به برخی از حوادث تاریخی نیز اشاره دارد، ولی در این مورد هیچ سخنی نگفته است. (2)

1- (1) . تاریخ علوی در عصر آل بویه، ص63 و64 و روضه الصفا، ج2، ص619.
2- (2) . زندگانی و قیام احمد ابن موسی، ص77 و 78.

در سایر منابع تخصصی این دوره هم هیچ مطلبی در این زمینه یافت نمی شود.

2. در داستان آشکار شدن مقبره احمد بن موسی توسط امیر عضدالدوله دیلمی شخصیت دیگری نیز وجود دارد که این شخصیت، شیخ عفیف الدین نام دارد. هویت وی نامعلوم است و با جست وجو در منابع، نامی از این شیخ عفیف الدین در قرن چهارم نیست؛ در حالی که وی از جمله عباد و زهاد قرن چهارم بوده و در داستان آمده که در کوهی عبادت می کرده و از مردم کناره گرفته و به عبادت خداوند روزگار خود را سپری می کرد. اگر این شخصیت هویت حقیقی داشت، قطعاً نامی از او در تاریخ تصوف و عرفا می آمد.

بعضی از منابع متأخر که درباره احمد بن موسی کتاب نوشته اند، برای این که به این شخصیت هویت تاریخی بدهند، او را «محمد بن خفیف شیرازی» گفته اند؛ (1) گرچه ابوعبدالله محمد بن خفیف شیرازی هویت حقیقی دارد و از جمله مشایخ صوفیه در قرن چهارم بوده، ولی دلیل قانع کننده ای وجود ندارد که او همان شیخ عفیف الدین باشد و در منابع اولیهٔ داستان، نام شیخ عفیف الدین آمده، (2) نه ابوعبدالله محمدبن خفیف. دیگر این که جامی در ضمن بیان شرح احوال محمد بن خفیف شیرازی، او را سنی شافعی مذهب معرفی می کند. (3) بنابراین شیخ عفیف الدین نمی تواند همان ابن خفیف شیرازی باشد.

ص:225

1- (1) . جلوگاه نور، ص32 و زندگانی و قیام احمد بن موسی، ص78.
2- (2) . ریاض الانساب، ص50 و48.
3- (3) . نفحاه الانس، ص240. شرح احوال وی را بسیاری از منابع که درباره تصوف و عرفا نوشته شده، آورده اند. منابعی که شرح حال وی را ذکر نموده اند عبارتند از: تذکره الاولیاء، ص571؛ الانساب سمعانی، ج3، ص173؛ نزهه الاخبار، ص595؛ الرساله القشریه، ص82؛ جلوه های عرفان و تصوف، ص143 و سیرت شیخ کبیر، ص13.

3. در داستان آمده که احمد بن موسی توسط شیخ عفیف الدین انگشتر خود را برای عضد الدوله دیلمی فرستاد که روی انگشتر نوشته شده بود «السید میراحمد بن موسی». این فقره از داستان کاملاً جعلی بودن آن را ثابت می کند؛ زیرا کلمه «سید» و «میر» قطعاً در قرن دوم و سوم متداول نبوده و در قرون بعدی این کلمات رواج پیدا نموده است.

4. در ادامه، داستان کاملاً بی معنا و مفهوم می شود. انگشتر در نزد خزانه دار مفقود می شود و امیر عضدالدوله خزانه دار خود را می خواهد که تنبیه کند، اما دوباره احمد بن موسی را در خواب می بیند که امیر را دلجویی می کند و به او می گوید شیخ را نزد ما بفرست تا تاجی برای تو بفرستیم. شیخ عفیف الدین وارد مقبره احمد می شود و تاج را برمی دارد و آن را نزد امیر عضدالدوله می آورد. از این گونه داستان سرایی پیداست که قصه کاملاً جعلی است.

5. جریان پیدا شدن مدفن احمد بن موسی در قرن هفتم، در دوره اتابکیان صحت نداشتن کشف آن را در قرن چهارم، در زمان امارت امیر عضدالدوله دیلمی را نفی می کند؛ زیرا منابع معتبر قرن هشتم تأیید می کنند که مدفن احمد بن موسی در قرن هفتم آشکار گردیده است. ولی گزارش معتبری که نشان دهد مدفن احمد بن موسی در قرن چهارم در عصر امیر عضدالدوله دیلمی کشف شد، وجود ندارد. بنابراین این داستان جعلی است و نیامدن این داستان در منابع معتبر، عدم صحت آن را ثابت می کند.

برخی برای این که داستان را از جعلی بودن خارج کنند، گفته اند که مدفن احمد بن موسی در زمان امیر عضدالدوله پیدا شد، ولی در حمله مغول خراب شد و دوباره در قرن هفتم توسط امیر مقرب الدین مسعود

بن بدر کشف شد. (1) این توجیه نیز نادرست است؛ زیرا حمله مغول نیز در قرن هفتم روی داد و دیگر این که وقتی در قرن هفتم مدفن را پیدا کردند، آن را از روی نوشته انگشتر شناختند. اگر انگشتر را از دست احمد بن موسی در قرن چهارم گرفتند، پس در قرن هفتم انگشتر از کجا پیدا شد؟! بنابراین این توجیه درست نخواهد بود.

ج) زمان امیر مقرب الدین در قرن هفتم

اما داستان دوم که بسیاری از منابع آن را نقل کرده اند، از جمله علامه مجلسی آن را در بحارالانوار، بحرالعلوم در تحفه العالم و جنید شیرازی در شدّالازار ذکر نموده اند. این داستان پیدایش قبر احمد را در شیراز در زمان امیر مقرب الدین مسعود بن بدر (623 - 658ق) می داند.

سلطان الواعظین شیرازی مدفن احمد بن موسی را چنین شرح می دهد:

... تا اوایل قرن هفتم هجری که سلطنت فارسی به وجود ذی جود اتابک ابوبکر بن مسعود و مطفرالدین قرار گرفت که پادشاهی بود بسیار صالح و درست و در شش دوره سلطنت خود، به زهاد و عباد و علما و فضلا تعظیم بسیار می نمود و در ترویج شریعت مطهره اسلامیه سعی بلیغ داشت.

رجال مملکت فارسی همگی مردمانی پاک و متظاهر به شعائر اسلام بودند، از جمله وزرا و مقربان دربار اتابک مظفرالدین، امیر مقرب الدین مسعود بن بدرالدین بوده که میل بسیار به عمران و آبادی داشت؛ فلذا امر کرد که آن تلّ را که در وسط شهر شیراز به صورت تپه ای درآمده بود، بردارند و در آن محل عمارت بزرگی بر پا کنند. عمله جات بسیاری به کار افتادند و خاک ها و زباله ها را به خارج شهر می بردند.

1- (1) . انوار پراکنده، ص280 و قیام سادات علوی، ص170.

روزی در اثنای کار دیدند جسد تر و تازۀ مقتولی بدون تغییر و تبدیل با فرق شکافته زیبا روی زمین، زیر آوار قرار گرفته؛ پس خبر به وزارت خانه رسید و حسب الامر وزیر اعظم با جمعی به تفتیش قضیه آمدند. پس از تفتیشات بسیار، تنها اثری که در بدن آن مقتول جوان دیدند که معرف او شد، حلقه انگشتری بود که بر خاتمش نقش بود: «العزه لله احمد بن موسی». با سابقۀ تاریخی و شهرت کامل جنگ هاشمی در آن مکان و شهادت احمد بن موسی فهمیدند که آن جسد شریف جناب سید امیر احمد بن موسی کاظم(علیه السلام) امام زاده واجب التعظیم شهید است که تقریباً بعد از چهارصد سال به این شکل صحیح و سالم ظاهر و اسباب هدایت بینندگان و باعث استبصار جمعی مخالفین گردید.

حسب الامر اتابک و وزیر اعظم در همان محل که جسد ظاهر گردید، بقعه ای عالی برپا کردند و قبری حفر نمودند با احترام بسیار و در حضور علما و بزرگان، جسد شریف را به خاک سپردند و بر احترام بقعه افزودند و پیوسته مورد احترام عموم بود. (1)

- حمدلله مستوفی مدفن احمد بن موسی را در شیراز می داند و سید مهدی قزوینی هم همین قول را ذکر می کند. (2)

- مامقانی در تنقیح المقال ذکر می کند که مدفن احمد بن موسی در شیراز است. (3)

- ابن بطوطه چنین آورده است: از جمله مزارات شیراز مقبره احمد بن موسی است. این بقعه در نظر شیرازیان احترام تمام دارد و مردم برای

1- (1) . شب های پیشاور، ص119- 120.
2- (2) . نزهه القلوب، ص172و فلک النجاه، ص337.
3- (3) . تنقیح المقال فی علم الرجال، ج1، ص97.

تبرک و توسل به زیارت آن می روند. تاشی خاتون، مادر سلطان ابواسحق مدرسه ای بزرگ و زاویه ای برای این مزار ساخته که در آن به مسافرین طعام داده می شود و دسته ای از قاریان همواره بر سر تربت قرآن می خوانند. خاتون شب های دوشنبه به زیارت آن بقعه می آید و در آن شب قضات و فقها و سادات شیراز نیز در آن جا فراهم می آیند. (1)

صاحب کتاب بدایع الانوار از قول صاحب لباب الانساب نقل می کند که احمد بن موسی به خراسان رفت تا از مأمون انتقام شهادت حضرت علی بن موسی الرضا را بگیرد، اما در آن جا از لشکر مأمون شکست خورد و احمد بن موسی به شیراز بازگشت. (2)

- فرصه الدوله شیرازی نیز محل دفن احمد را در شیراز می داند. (3)

- زرکوب شیرازی در کتاب خود، شیرازنامه مدفن احمد بن موسی را در شیراز می داند. وی که از علمای قرن هشتم است، چنین می گوید: قبر احمد بن موسی در زمان امیر مقرب الدین مسعود بن بدر پیدا شد: در محلی که مدفن احمد بن موسی بود، قبری یافتند که داخل آن شخص مبارک او هم چنان در حال اعتدال، تغییر و تبدیل در او اثر نکرده، خاتمی که در دستش بود به «العزه لله احمد بن موسی» منقوش بود. (4)

1. جنید شیرازی از علمای قرن هفتم هجری در کتابش به نام شدّالازار می نویسد: احمد بن موسی در ایام مأمون در شیراز وفات یافت. و یک قول ضعیف گفته است که او شهید شد. وی می گوید: قبر احمد بن موسی در زمان امیر مقرب الدین (623 - 658) پیدا شد. بدن احمد تر

1- (1) . سفرنامه ابن بطوطه، ج1، ص229.
2- (2) . بدایع الانوار، ص271و272.
3- (3) . آثار عجم، ص445.
4- (4) . شیراز نامه، ص59.

و تازه بود و در دستش انگشتری بود که روی نگین آن منقش بود «العزه لله احمد بن موسی». (1)

2. بحرالعلوم معتقد است که قبر احمد در شیراز قرار دارد، ولی قول دیگری را نقل می کند که قبر احمد بن موسی را در بلخ می داند، ولی از منبع آن نام نمی برد. (2)

رحمه الله مهراز داستان را این گونه نقل می کند:

احمد بن موسی و سید علاءالدین حسین مخفیانه به شیراز آمدند و هر یک در خانه ای پنهان شدند. پس از چندی جاسوسان حکومت از محل اختفای احمد بن موسی آگاهی یافتند و برای دستگیریش به محاصره خانه برخاستند. حضرت در حالی که زره پوشیده بود، می جنگید. عمال حکومت دیوار خانه همسایه را شکافته و از پشت، ضربتی بر سرش وارد آوردند و خانه را بر سرش خراب کردند. از آن هنگام، از روی عناد آن خرابه را به جایگاه زباله تبدیل نمودند.

در زمان اتابک ابوبکر سعد دستور داده شد که زباله ها را از وسط شهر به خارج منتقل نمایند و در آن محل، عمارتی بسازند. در این حال به جسد امیر احمد بن موسی برخوردند و از روی کتیبه انگشتر او که نوشته بود «العزه لله احمد بن موسی» پس از چهارصد سال جسدش را یافتند و جریان را به عرض اتابک رساندند و او دستور داد تا بر مدفنش بارگاهی بسازند. انجام این کار بر عهده امیر مقرب الدین مسعود بن بدر، وزیر اتابک قرار گرفت. (3)

1- (1) . شدّالازار، ص289.
2- (2) . تحفه العالم، ج2، ص28.
3- (3) . بزرگان شیراز، ص478.

د) نقد داستان پیدایش مزار احمد در زمان اتابکان

1. داستان آشکار شدن مزار احمد، در دورهٔ اتابکان، در منابع معاصر آن دوره؛ مثل شَدّالازار و سفرنامهٔ ابن بطوطه آمده است؛ ولی در کیفیت پیدایش آن، دلیل قانع کننده و معتبری ارائه نشده است. در چگونگی آشکار شدن آن گفته اند که از روی نوشتهٔ خطوط انگشتر وی که نوشته شده بود «العزه لله احمد بن موسی» ایشان را شناختند که او احمد فرزند بدون واسطهٔ امام کاظم(علیه السلام) می باشد.

2. آن چه که منابع متأخر مثل سلطان الواعظین در شب های پیشاور و سید جعفر آل بحرالعلوم در تحفه العالم، دربارهٔ چگونگی پیدایش مزار احمد گفته اند، در هیچ منبع معتبر قدیمی دیده نمی شود. آنان گفته اند که احمد با یاران بسیاری وارد شیراز شد و با حاکم شیراز قُتلغ خان درگیر شدند و یاران احمد از اطراف ایشان پراکنده گردیدند. این گزارش نیز در هیچ منبع معتبری یافت نمی شود.

ه) بارگاه احمد در خراسان

علی بن زید بیهقی در لباب الانساب مدفن احمد بن موسی را در «اسفرایین» در خراسان می داند، که بعد از جنگ با لشکر مأمون در اسفرایین شهید و در همان جا دفن شد. (1) در کتب قدیمی و معتبر مانند المجدی و عمده الطالب محل دفن احمد بن موسی مشخص نگردیده و جایی برای آن ذکر نشده و این که محل دفن احمد بن موسی در شیراز و از دوره اتابکان می باشد، در این دوره (623 - 659) شهرت یافته است.

اما علی بن زید بیهقی خود که در این دوره می زیسته، آن را معتبر

1- (1) . اعیان الشیعه، ج10، ص186؛ به نقل از لباب الانساب.

ندانسته و از اشتباهات عامیانه می شمارد، اما قول خود بیهقی نیز از سوی دیگر مورخین و علمای انساب تأیید نشده است.

اسماعیل بن موسی(علیه السلام)

اشاره

اسماعیل یکی از فرزندان امام موسی کاظم(علیه السلام) است. تاریخ ولادت و وفات او مشخص نیست. زندگی اسماعیل از جوانب مختلف قابل بررسی است؛ زیرا وی یکی از فعال ترین فرزندان امام کاظم(علیه السلام) در صحنه فرهنگی و سیاسی و اجتماعی است. او درصحنه سیاسی و اجتماعی بر ضد ظلم و استبداد و بی عدالتی های بنی عباس قیام نمود، تا مسلمانان را از وضع فلاکت بار و اسارت بنی عباس نجات بخشد و حکومت اسلامی را در مسیر اصلی و صحیح آن قرار دهد و در راه نشر فرهنگ و علوم اسلامی نیز تلاش بسیار کرد و در این راه از خود تألیفاتی به یادگار گذاشت. به همین سبب کسانی که شرح حال وی را نوشته اند، از او به نیکی یاد نموده اند. در منزلت او همین بس که وی مورد توجه سه امام بود: امام کاظم(علیه السلام) امام رضا(علیه السلام) و امام جواد(علیه السلام).

1-جایگاه اسماعیل نزد ائمه

امام کاظم(علیه السلام) زمینی را وقف نمود و اجرای وقف نامه را بر عهده چند تن از فرزندانش گذاشت که یکی از آنها اسماعیل بن موسی(علیه السلام) است. (1)

امام رضا(علیه السلام) درباره اسماعیل می فرماید: پدرم امام کاظم(علیه السلام) در مورد زمینی که وقف نمود، در امر اجرای وقف نامه اسماعیل، را مقدم بر عباس فرمود، با این که اسماعیل کوچک تر از عباس بود. (2)

1- (1) . تهذیب الاحکام، ج9، ص150و149.
2- (2) . عیون اخبار الرضا(علیه السلام)، ج1، ص31.

به دستور امام جواد(علیه السلام) اسماعیل بر جنازه صفوان نماز خواند. صفوان بن یحیی که یکی از اصحاب اجماع است، صحابی امام رضا(علیه السلام) و امام جواد(علیه السلام) و وکیل ایشان بود. وی در سال 210هجری، در مدینه درگذشت. امام جواد(علیه السلام) برای وی کفن و حنوط فرستاد و به عموی خود اسماعیل دستور داد تا بر جنازه صفوان نماز بخواند و اسماعیل هم بنا به امر امام جواد(علیه السلام) برجنازه صفوان نماز خواند. با توجه به این که صفوان یکی از عباد و زهّاد عصر خود و از اصحاب امام رضا و امام جواد(علیه السلام) بوده است، معلوم می شود که اسماعیل از صلحا و مورد توجه امام جواد(علیه السلام) بوده است. (1)

2-اسماعیل در عرصه فرهنگی

اسماعیل بن موسی در عصرخویش یکی از علمای جلیل القدر شیعه بوده و روایاتی بسیاری را از آباء و اجداد طاهرش نقل نموده است. نجاشی می گوید: اسماعیل بن موسی این کتب را از پدربزرگوارش امام کاظم(علیه السلام) روایت نموده: 1. کتاب الطهاره 2. کتاب الصلاه 3. کتاب الزکات 4. کتاب الصوم 5. کتاب الحج 6. کتاب الجنائز 7. کتاب الطلاق 8. کتاب النکاح 9. کتاب الحدود 10. کتاب الدعاء 11. کتاب السنن و الآداب 12. کتاب الرؤیا. (2)

روایاتی که اسماعیل نقل نموده، مشهور به «جعفریات»، «اشعثیات» و «علویات» می باشد و همهْ آنها در یک کتاب جمع آوری شده است. علت نام گذاری آن به این سه عنوان این گونه گفته شده است: به این روایات

1- (1) . بحارالانوار، ج19، ص671؛ مجمع الرجال، ج3، ص218 و رجال کشی، ص423.
2- (2) . رجال نجاشی، ص26، معالم العلماء، ص7 و 8 و مجمع الرجال، ص224.

«جعفریات» می گویند، چون بیشتر روایات آن از امام صادق(علیه السلام) نقل شده، و به آن «اشعثیات» می گویند به این سبب که محمد بن محمد بن اشعث کوفی از موسی، فرزند اسماعیل روایت نموده، و از آن رو که بیشتر روایات به امیرالمؤمنین(علیه السلام) منتهی می شود، به آن «علویات» هم می گویند. (1)

3-جایگاه سیاسی اسماعیل

در عرصه سیاسی اسماعیل بر ضد ظلم و استبداد حکومت بنی عباس قیام نمود و در قیام بزرگ محمد بن ابراهیم معروف به «ابن طباطبا» نیز شرکت داشت؛ قیامی که لشکریان ابوالسرایا با هر سپاهی که روبه رو می شد، آن را تار و مار می کرد و به هر شهر که می رسیدند، آن جا را تسخیر می کردند. می گویند در این قیام که ده ماه طول کشید، دویست هزار تن از یاران خلیفه عباسی کشته شدند. (2)

همان گونه که گفته شد، ابراهیم و زید از فرزندان امام هفتم(علیه السلام) در این قیام شرکت داشتند. کتب معتبر تاریخی مثل تاریخ طبری و مروّج الذهب درباره آنها اطلاعاتی بیشتری ارائه داده اند، ولی نامی از اسماعیل نبرده اند فقط ابن اثیر گزارش داده که اسماعیل در این قیام شرکت داشته و از طرف محمد بن محمد بن زید، والی فارس گردید. (3)

4-بارگاه اسماعیل

در مورد مدفن اسماعل اختلاف بسیار است و مکان های متعددی برای آن ذکر شده که خود نیازمند بررسی دقیق می باشد.

ص:234

1- (1) . رجال بحرالعلوم، ج3، ص116 و اعیان الشیعه، ج3، ص436.
2- (2) . تاریخ طبری، ج5، ص127 و مقاتل الطالبیین، ص550.
3- (3) . الکامل فی التاریخ، ج4، ص149.

الف) مصر

اسماعیل بن موسی(علیه السلام) بعد از شهادت امام کاظم(علیه السلام) به مصر رفت و در همان جا اقامت گزید و از دنیا رفت و قبرش در مصر به زیارتگاهی تبدیل شد و نسل او از فرزندش موسی بن اسماعیل مکنی به «ابوالحسن» بر جای ماند.

ابوالحسن موسی بن اسماعیل نیز از علما و مؤلفان بوده و پسرش جعفر بن موسی بن اسماعیل معروف به «ام کلثوم» می باشد که نسل او در مصر باقی مانده است و معروف به «کلثومین» هستند و چند طایفه از نسل جعفر بن موسی بن اسماعیل امروزه در مصر و شام مثل «بنو نسیب» و «بنو راق» وجود دارند. (1)

ب) فیروزکوه

مجلسی می گوید: در فیروزکوه، قبری منسوب به اسماعیل است. (2)

ج) رامجرد استان فارس

گفته شده که قبری در «رامجرد» فارس منسوب به اسماعیل هست، اما واقعیت ندارد و قول درست این است که در مصر دفن شده و صاحب کتاب تاریخ کاظمین نیز آن را تأیید می کند. (3)

د) تویسرکان

صاحب کتاب تحفه العالم آورده است که بارگاهی منسوب به اسماعیل در تویسرکان وجود دارد که مردم به زیارت آن می روند. (4)

1- (1) . شاگردان مکتب ائمه(علیه السلام)، ج1، ص204؛ قاموس الرجال، ج2، ص75 و جامع الرواه، ج1، ص103.
2- (2) . بحارالانوار، ج19، ص671.
3- (3) . تاریخ المشاهد المشرفه، ج1، ص86 و تاریخ کاظمین، ص201.
4- (4) . تحفه العالم، ج2، ص23.

ه) مایین فارس

حمدالله مستوفی نقل می کند قبر اسماعیل بن موسی در «مایین» فارس می باشد. (1)

نتیجه

همان گونه که گفته شد، در پنج منطقه بارگاه های منسوب به اسماعیل وجود دارد، ولی قول درست همان است که مدفن او در مصر می باشد؛ زیرا او به مصر رفته و نسل او در آن جا هستند و همان گونه که بیان شد، بیشتر منابع آن را تأیید می کنند و سایر اقوال مدرک معتبر ارائه نمی دهند.

1- (1) . جامع الانساب، ص45.

6- دختران امام کاظم (علیه السلام)

اشاره

مقدمه

دربارهٔ دختران امام کاظم(علیهم السلام) در کتب انساب و تاریخ، اختلاف بسیار است. تعداد آنها 15، 18 و 37 تن در منابع ثبت شده، ولی به جز فاطمه معصومه(علیها السلام) که در شهر قم مدفون است، شرح حال بقیه دختران امام کاظم(علیهم السلام) نامعلوم است؛ با وجود آن که بیشتر آنان دارای فضل و کمال بوده و برخی مثل زینب، از ائمه روایت نقل کرده اند، ولی شرح حالی از آنها در دست نیست و مدفن آنها نیز مشخص نمی باشد. در این فصل شرح حال هفت تن از دختران امام کاظم(علیهم السلام) مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت و اطلاعاتی درباره آنها از متون مختلف ارائه خواهد شد.

فاطمه معصومه بنت موسی(علیها السلام)

اشاره

در منابع قدیم عموماً از دو دختر به اسم فاطمه کبری و فاطمه صغری نام برده شده است. (1) ابن خشاب سه دختر به این نام ذکر می کند (2) و حسن

1- (1) . الارشاد، ج2، ص244؛ تاج الموالید «مجموعه نفیسه»، ص96 و المجدی، ص107.
2- (2) . تاریخ الموالید الائمه و وفیاتهم «مجموعه نفیسه»، ص141.

قمی یک دختر به اسم فاطمه آورده است. (1) تنها سبط ابن جوزی از علمای اهل سنت در قرن هفتم چهار دختر به اسم فاطمه (فاطمه کبری، فاطمه صغری، فاطمه وسطا و فاطمه اخری) برای امام کاظم(علیه السلام) ثبت کرده است.

تاریخ دقیق ولادت و وفات فاطمه کبری معلوم نیست؛ زیرا در منابع قدیم ذکر نشده است، ولی برخی ادعا کرده اند که وی در اول ذی القعده 173 هجری در مدینه به دنیا آمده است. (2) عده ای دیگر به نقل از کتاب نزهه الابرار فی نسب اولاد الائمه الاطهار و کتاب لواقح الانوار فی طبقات الاخیار (3) تولد حضرت فاطمه معصومه(علیها السلام) را در اول ذی القعده 173 هجری و وفات ایشان را در دهم ربیع الثانی 201هجری ذکر نموده اند. (4)

اما این نظر از سوی محققان رد شده است. ذبیح الله محلاتی می نویسد:

آن چه را که برخی به سبب بعضی اغراض نسبت می دهند که فلان مجتهد در مدینه طیبه تعیین یوم و وفات و تولد آن مخدره را استخراج کرده، بی اصل است؛ زیرا کتاب لواقح الانوار در نظر من موجود است و اصلاً چنین مطلبی در آن نیست. احتمال دادم کتاب دیگر باشد، تا این که خدمت علامه نسابه آقای نجفی شهاب الدین تبریزی شرف یاب شدم. این مطلب را عنوان کردم، فرمود: من کسی را که چنین جعلی کرده، ملاقات کردم؛ معلوم شده غرض داشته که ذکر آن مصلحت نیست. (5)

1- (1) . تاریخ قم، ص199.
2- (2) . مستدرک سفینه البحار، ج8، ص257.
3- (3) . تألیف سید موسی برزنجی شافعی مدنی است، الذریعه، ج24، ص107.
4- (4) . جغرافیای تاریخی هجرت حضرت فاطمه معصومه(علیها السلام)، ص10 و وسیله المعصومیه، ص65.
5- (5) . ریاحین الشریعه، ج5، ص31 و32.

برخی دیگر ولادت ایشان را در اول ذی القعده 183 هجری ذکر می کنند. (1) البته این قول نیز صحت ندارد؛ زیرا بنابر قول مشهور امام کاظم(علیه السلام) در این سال به شهادت رسید و چهار سال آخر عمرشان را در زندان سپری نموده و از خانواده اش در مدینه دور بوده است. بنابراین نتیجه گرفته می شود که تاریخ تولد و وفات فاطمه معصومه(علیها السلام) به طور دقیق معلوم نیست.

مادر ارجمند حضرت فاطمه معصومه(علیها السلام) بانویی از اهالی مغرب می باشد. وی و امام رضا(علیهما السلام) از یک مادر متولد شده اند. (2) برای مادر این بانو اسامی و القاب فراوان چون: نجمه، تکتم، (3) خیزران، مرسیه، آروی، ام البنین و صغری ذکر شده است، (4) درباره زمان تولد پدر و مادر، سن و مدت عمر نجمه خاتون اطلاعی در دست نیست و درباره این که ایشان اهل چه منطقه ای بوده، فقط می دانیم این که وی اهل مغرب بوده و از این رو مرحوم خاتون آبادی به صراحت وی را اهل نوبه و زنگبار دانسته است. (5)

این بانوی باشرافت و فضیلت در خانواده امامت و ولایت، نجمه نامیده شد. وی ابتدا کنیزی در خدمت امام هفتم بود. هنگامی که به خانه امام کاظم(علیه السلام) راه یافت، از محضر حُمَیده مادر امام کاظم(علیه السلام) اصول و کمالات اسلامی را آموخت. نجمه خاتون از نظر عقل و هوشیاری و دین، از بهترین بانوان بود و مادر امام کاظم(علیه السلام) او را بهترین دختر در زیرکی و محاسن اخلاقی می دانست که هر نسلی از او پاکیزه و مطهره است. (6)

1- (1) . گنجینه آثار قم، ص386.
2- (2) . دلائل الامامه، ص147.
3- (3) . اعلام الوری، ج2، ص39.
4- (4) . مناقب ابن شهر آشوب، ج4، ص267.
5- (5) . جنات الخلود، ص32.
6- (6) . جلاءالعیون، ص927؛عیون اخبار الرضا، ج1، ص14 و اعلام الوری، ج2، ص40.

حمیده، مادر امام کاظم(علیه السلام) می گوید: وقتی که نجمه به خانه ما راه یافت، شبی پیامبر(صلی الله علیه و آله) را در عالم خواب دیدم که به من فرمود: ای حمیده! نجمه را به پسرت موسی ببخش (و همسر او کن)؛ همانا به زودی بهترین فرد روی زمین از او متولد می شود. من به این دستور عمل کردم و نجمه را همسر فرزندم امام کاظم(علیه السلام) نمودم و از او حضرت رضا به دنیا آمد. (1)

1-هجرت به ایران

مأمون در سال 200 هجری امام رضا(علیه السلام) را از مدینه به مرو دعوت کرد تا او را ولیعهد خود قرار دهد. آن حضرت به اجبار از مدینه به سوی مرو مقرّ خلافت مأمون عباسی حرکت کردند و در آن جا مجبور به پذیرش ولایت عهدی شدند. پس از این حادثه، علویان به سوی ایران رو آوردند.

حضرت معصومه(علیها السلام) یک سال پس از امام رضا(علیه السلام) در سال 201 هجری عازم ایران شد. درباره این که چه کسانی همراه ایشان بوده اند، به طور دقیق چیزی در تاریخ یافت نمی شود. شیرازی می گوید: 23 نفر از امام زادگان جزو همراهان معصومه(علیها السلام) بوده اند. وی شش نفر از برادران حضرت معصومه(علیها السلام) را نام می برد که همراه وی بوده اند: 1. فضل 2. علی 3. جعفر 4. هادی 5. قاسم 6. زید. (2)

در کتاب های انساب، از هادی به عنوان یکی از فرزندان امام کاظم(علیه السلام) نام برده نشده و غیر از امام رضا(علیه السلام) فرزند دیگری به اسم علی نداشته است و چون زید معروف به «زید النار» در بصره قیام کرد،

1- (1) . همان، ج2، ص41.
2- (2) . ریاض الانساب، ص159و160 و جغرافیای تاریخی هجرت حضرت فاطمه معصومه(علیها السلام)، ص44.

عمال مأمون وی را دستگیر نموده، به مرو بردند. بنابراین گزارش شیرازی درست نخواهد بود. در این خبر آمده که همراهان معصومه(علیها السلام) در ساوه با عمال مأمون درگیر شدند و به شهادت رسیدند. (1)

برخی دیگر به نقل از کتاب بحرالانساب که فاقد اعتبار است، 21 نفر از فرزندان امام کاظم(علیه السلام) را نام می برد که همراه معصومه(علیها السلام) بوده اند. اما اسامی بیشتر آنها در کتب انساب، جزو فرزندان امام کاظم(علیه السلام) ذکر نشده است. اسامی آنها عبارتند از: جعفر، باقر، قاهر حیدر حاضر، ابوذر، صادق، ساطی، هادی، قاسم، مالک، ادهم، قائم، سپهسالار، حسین، ابوطالب، علی، زید، زبیده، آذر و سنی. (2) به هر صورت از نحوهٔ هجرت حضرت معصومه(علیها السلام) و این که همراهان وی چند نفر و چه کسانی بوده اند و مسیری که آنها به ایران آمده اند، گزارش دقیقی در کتب معتبر تاریخ و انساب نیامده است.

قدیمی ترین گزارش دربارهٔ حضرت معصومه(علیها السلام) از حسن بن محمد قمی در قرن چهارم است و چند روایت که از زبان امام رضا(علیه السلام) دربارهٔ خواهرش نقل شده که از آنها به دست می آید معصومه(علیها السلام) قبل از شهادت امام رضا(علیه السلام) در قم وفات یافته و امام رضا(علیه السلام) کسانی را که از قم به خراسان خدمت ایشان می آمدند، به زیارت قبر خواهرشان تشویق می نمودند. (3)

2-علل هجرت به قم

در بررسی علل هجرت حضرت معصومه(علیها السلام) به ایران می توان گفت که وضعیت بحرانی سیاسی و اجتماعی دوره عباسیان در این امر تأثیرگذار

1- (1) . ریاض الانساب، ص160.
2- (2) . شهیده غربت، ص72.
3- (3) . بحارالانوار، ج99، ص266.

بوده است؛ مثلا شرایط دشوار علویان که در آن، امنیت جانی و مالی نداشتند، یکی از این دلایل می باشد. در چنان شرایطی حضرت فاطمه معصومه(علیها السلام) تصمیم گرفت تا از مدینه به ایران هجرت کند. احتمالات دیگری نیز مطرح است که در این جا مورد بررسی قرار می گیرد:

1. بنابر برخی گزارش ها امام رضا(علیه السلام) و حضرت معصومه(علیها السلام) هر دو از یک مادر متولد شده اند. (1) عشق و علاقه آن حضرت به امام رضا(علیه السلام) به گونه ای بود که وی هرگز نتوانست دوری از برادر را تحمل کند؛ از این رو به شوق دیدار برادر راهی مرو گردید.

2. برخی نقل کرده اند که امام رضا(علیه السلام) از مرو نامه ای خطاب به فاطمهٔ معصومه(علیها السلام) نوشت و به دست یکی از غلامان مورد اعتماد خود داد تا آن را به دست ایشان در مدینه برساند. حضرت معصومه نیز پس از دریافت نامه، آماده سفر شد. (2)

3. حضرت فاطمه معصومه(علیها السلام) برای فرار از ظلم و ستم حکومت و نشر تبلیغ آیین محمدی(صلی الله علیه و آله) و فاش کردن چهره عباسیان و مظلومیت خاندان اهل بیت(علیهم السلام) و روشن ساختن اذهان جامعه نسبت به امامت و ولایت هجرت را برگزید؛ همان گونه که امام رضا(علیه السلام) در طول سفر خویش از مدینه به مرو، با بیان سخنان بیدارکننده خویش اذهان جامعه را نسبت به اهل بیت(علیهم السلام) و جایگاه آنها و نقش امامت در جامعه مسلمین روشن ساخت.

4. برتری سرزمین قم و محوریت آن در آینده، یکی از علل هجرت فاطمه معصومه(علیها السلام) به ایران است. اهالی قم از همان قرون اولیه به

1- (1) . دلائل الامامه، ص147.
2- (2) . کریمه اهل بیت، ص172.

طرفداری و پیروی از اهل بیت مشهور بوده اند و مورخان گفته اند که بیشتر اهالی قم پیرو مذهب امامیه بوده (1) و از سوی دیگر، مردم قم همواره مورد ستایش ائمه بوده و روایاتی از زبان ائمه(علیهم السلام) در مدح آنها صادر شده است. (2) امام صادق(علیه السلام) در حدیثی خبر داده بودند که یکی از دختران فرزندم موسی بن جعفر(علیه السلام) در قم مدفون خواهد شد. (3) به همین سبب فاطمه معصومه(علیها السلام) راهی ایران شد.

5. برخی گفته اند که مأمون، معصومه(علیها السلام) را از امام رضا(علیه السلام) خواستگاری نمود و حضرت به اجبار نامه ای به ایشان نوشت و از او خواست که راهی مرو شود. معصومه(علیها السلام) نیز بنابر دستور امام رضا(علیه السلام) راهی مرو شد. (4) البته این گزارش در منابع معتبر نیامده و خود عباس فیض هم آن را رد می کند.

از جمع بندی میان احتمالات هجرت فاطمه معصومه(علیها السلام) به ایران، گزینه های شماره یک و پنج مردود است؛ زیرا در منابع معتبر تاریخی یا روایی دیده نشده است. اما احتمالات دیگر هر کدام می تواند دلیلی قانع کننده برای هجرت معصومه(علیها السلام) به ایران باشد؛ زیرا هر کدام از این احتمالات معقول به نظر می رسد. هجرت برای دیدار برادر، فرار از ظلم و ستم و تبلیغ دین.

فاطمه معصومه(علیها السلام) به علت درایت و کیاست خود، حرکت سیاسی امام رضا(علیه السلام) را در نظر داشت که ایشان چگونه از خانوادهٔ خویش خداحافظی کرد. چگونگی خروج ایشان از مدینه، خبر دادن از سفر غیر قابل بازگشت و

1- (1) . معجم البلدان، ج4، ص415.
2- (2) . رجال کشی، ص333.
3- (3) . سفینه البحار، ج7، ص125.
4- (4) . انجمن فروزان، ص59 و انوار المشعشعین، ج2، ص275.

شهادت خویش، زمینه ای منفی نسبت به حکومت ایجاد کرد و خاندان اهل بیت(علیهم السلام) را آماده خبر شهادت خود نموده بود. (1) ایشان نیز با درک اوضاع و احوال دریافته بود که دیگر امام رضا(علیه السلام) را زیارت نخواهد کرد. از این رو، به عشق دیدار امام و برادر خویش، جانب ایران را در پیش گرفت.

از لحاظ دینی، هجرت معصومه(علیها السلام) به قم نیز از ابعاد گوناگون، دارای تأثیر بوده است. حضور کریمه اهل بیت(علیهم السلام) در شهر قم، عاملی شد که مهاجران علوی، سادات و دوستداران اهل بیت(علیهم السلام) از سرزمین های مختلف به این شهر روی آوردند و به تدریج باعث جلب و جذب سرمایه و عمرانی و آبادانی آن شد. ایجاد پایگاه علمی و گسترش فقه جعفری و شیعه اثنی عشری و ایجاد مراکز و حوزه های علمیه در قم از دیگر ثمره های وجود با برکت آن حضرت است.

3-ورود به قم

حسن بن محمد قمی می گوید: از دیگر سادات حسنیه و فرزندان موسی بن جعفر(علیهم السلام) که به قم آمدند، دختر موسی بن جعفر(علیها السلام) است. بعضی از مشایخ قم می گویند: چون علی بن موسی الرضا(علیه السلام) را برای عقد به ولایت عهدی از مدینه بیرون کردند و به مرو آوردند، خواهر او فاطمه بنت موسی بن جعفر(علیه السلام) در سال 201هجری به طلب او بیرون آمد و چون به ساوه رسید، بیمار شد و پرسید که میان من و شهر قم چقدر مسافت است؛ به او گفتند که ده فرسخ است. خادم خود را گفت تا او بردارد و به قم ببرد. او را به قم آوردند و در سرای موسی بن خزرج بن سعد اشعری فرود آمد. روایت صحیح و درست آن است که چون خبر

1- (1) . عیون اخبار الرضا، ج2، ص218و219 و اثبات الوصیه، ص224.

به آل سعد رسید، همه اتفاق کردند که از سیده فاطمه تقاضا کنند که به قم آید. از میان ایشان موسی بن خزرج، تنها در همان شب بیرون آمد و چون به شرف ملازمت سیده فاطمه رسید، زمام ناقهْ او را گرفت و به جانب شهر کشید و او را به سرای خود فرود آورد و هفده روز در حیات بود. چون او را وفات رسید، بعد از غسل و کفن و نماز توسط موسی بن خزرج، زمینی که او را در بابلان بود (آنجا که امروزه بارگاه حضرت معصومه قرار گرفته است) دفن کرده و بر سر تربت او از بوریا سایه بان ساخته بودند تا آن که زینب دختر محمد بن علی الرضا(علیها السلام) قبه فعلی را بر سر تربت او بنا نهاد. (1)

روایت کرد مرا حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه از محمد بن حسن بن احمد که او را روایت کردند که چون فاطمه را وفات رسید و بعد از غسل و تکفین، او را به مقبره ای در بابلان، بر کنار سردابی که از برای او ترتیب داده بودند حاضر کردند، آل سعد با یکدیگر اختلاف کردند درباره این که چه کسی سزاوار است که در سرداب رود و فاطمه را بر زمین نهد و دفن کند. پس از آن همگی اتفاق کردند بر آن که خادم پیری به نام قادر را حاضر گردانند تا فاطمه(علیها السلام) را در قبر نهد و کسی را به دنبال او فرستادند. در میان این گفت وگو از جانب ریگزار دو سوار پدیدار شدند و به جانب آنها آمدند چون به نزدیک جنازه فاطمه رسیدند، از اسب فرود آمدند و بر فاطمه نماز گزاردند و در سرداب رفتند و فاطمه را دفن کردند و از قبر بیرون آمدند و رفتند و هیچ کس نفهمید که آن دو سوار چه کسانی بودند. (2)

1- (1) . تاریخ قم، ص213.
2- (2) . همان، ص213و214.

4-فضیلت زیارت فاطمه معصومه(علیها السلام)

روایات درباره فضیلت زیارت آن بانوی برگزیدهٔ اسلام بهترین سند در رابطه با فضایل آن بزرگوار است، که امامان معصوم(علیهم السلام) پیروان خود را تشویق و توصیه به زیارت مرقد نورانی ایشان فرمودند و پاداش عظیمی برای آنان بیان کردند که چنین پاداش در باب زیارت اولاد موسی بن جعفر(علیهم السلام) بعد از امام رضا(علیه السلام) بی سابقه است. ما در این جا چند نمونه از روایات که درباره فضیلت فاطمه معصومه(علیها السلام) که از زبان معصومین(علیهم السلام) صادر شده است را ذکر می کنیم.

تولد فاطمه معصومه(علیها السلام) برای اهل بیت(علیهم السلام) اهمیت خاصی داشت؛ زیرا این خبر پیش از تولد بارها توسط امام صادق(علیه السلام) اعلام می شد و به این ترتیب از همان روزگار، شیعیان به شناخت مقام والای وی فراخوانده می شدند:

1. گروهی از شیعیان ری نزد امام صادق(علیه السلام) آمدند؛ حضرت فرمود: آفرین بر برادران ما از اهل قم! آنان گفتند: ما اهل ری هستیم، ولی امام(علیه السلام) همان جمله پیشین را تکرار فرموده و تا سه بار این جمله تکرار شد؛ آن گاه فرمود: (1)

برای خداوند حرمی است که مکه است، و حرم رسول خدا مدینه، و حرم امیرمؤمنان کوفه است و حرم من و فرزندانم قم است. بدانید قم، کوفه کوچک ماست. بانویی از اولاد من در آن جا وفات می کند که نامش فاطمه است و دختر موسی است. همه شیعیان ما به شفاعت او وارد

1- (1) . إن الله تعالی حرماً و هو مکه. الا أن لرسول الله حرماً و هو المدینه الا أن لامیرالمؤمنین حرماً و هو الکوفه الا أن حرمی و حرم ولدی بعدی قم الا أن قم کوفتنا الصغیره - الا أن للجنه ثمانیه ابواب ثلاث منها الی قم - تقبض فیها امره هی من ولدی و اسمها فاطمه بنت موسی. تدخل بشفاعتها شیعتنا الجنه باجمعهم.

بهشت می شوند. (1) امام صادق(علیه السلام) زمانی این خبر را فرمودند که هنوز امام کاظم(علیه السلام) به دنیا نیامده بود.

2. در خبر دیگر نیز امام صادق(علیه السلام) تولد وی را مژده داده است. یکی از شیعیان نزد حضرت آمد و امام را دید که با کودکی در گهواره سخن می گوید: گامی جلوتر نهاد و مبهوت از این واقعه پرسید: آیا با این طفل سخن می گویید؟ ! امام او را دعوت کرد تا با کودک در گهواره سخن بگوید. مرد پیش آمد و سلام کرد. کودک نه تنها جواب سلام او را داد، بلکه گفت: نامی را برای دخترت - که تازه متولد شده است - انتخاب کرده ای که خداوند آن را دشمن می دارد؛ پس نامش را عوض کن (آن مرد نام دخترش را حمیرا گذاشته بود) شگفتی مرد دو چندان شد. آن گاه امام صادق(علیه السلام) فرمود:

«این کودک، فرزندم موسی است. خداوند از او دختری به من عنایت می کند که نامش فاطمه است. او را در سرزمین قم به خاک می سپارند. هر که او را در قم زیارت کند، بهشت بر او واجب می شود». (2)

3. سعدبن سعد می گوید: از امام رضا(علیه السلام) پرسیدم: کسی که فاطمه دختر امام کاظم(علیه السلام) را زیارت کند، چه ثوابی دارد؟ فرمود: کسی که او را زیارت کند، بهشت از آن اوست. (3)

4. از امام جواد(علیه السلام) روایت کرده اند که فرمود: کسی که قبر عمه ام فاطمه معصومه را در قم زیارت کند، بهشت برایش می باشد. (4)

1- (1) . عوالم العلوم، ج21، ص330؛ سفیه البحار، ج7، ص358 و تاریخ قم، ص214.
2- (2) . منهاج الدموع، ص441 و اثبات الهداه، ج5، ص495.
3- (3) . عن سعد بن سعد عن ابی الحسن الرضا(علیه السلام) قال سألته عن فاطمه بنت موسی(علیها السلام) بن جعفر(علیه السلام) فقال «من زارها فله الجنه»: ثواب الاعمال، ص124؛ کامل الزیارات، ص536 و مستدرک السفینه البحار، ج8، ص263.
4- (4) . عن ابن الرضا(علیه السلام) قال: من زار عمتی بقم فله الجنه: کامل الزیارات، ص536 و مستدرک السفینه البحار، ج7، ص125.

5. امام رضا(علیه السلام) فرمود: هر کس حضرت فاطمه در قم زیارت کند، همانند کسی است که مرا زیارت کرده باشد. (1)

6. سعد اشعری قمی می گوید: در خراسان خدمت امام رضا(علیه السلام) رسیدم؛ آن حضرت فرمود: ای سعد! ما را قبری پیش شما هست. سعد می گوید: عرض کردم فدایت شوم! منظورت دختر موسی بن جعفر است؟ حضرت پاسخ داد: آری، هر کس او را زیارت کند در حالی که عارف به حق او باشد، وارد بهشت خواهد شد قطعاً. (2)

5-شخصیت علمی فاطمه معصومه(علیها السلام)

در فرهنگ اسلامی، محدثان راستین همواره از حرمت و منزلت ویژه ای برخوردار بوده اند. محدثان و راویان در حفظ و حراست از گنجینه های معارف و ارزش های دینی و ذخایر گران مایه مکتب تشیع و رشد و تعالی فرهنگ غنی اسلامی نقش اول را داشته اند و حامل ودایع و امانت های گران قدر الهی و رازدار اسرار آل رسول بوده اند. یکی از والاترین عناوینی که نشان دهنده بلندی مرتبه علم و آشنایی کریمهٔ اهل بیت(علیهم السلام) با معارف بلند اسلام و مکتب حیات بخش تشیع است، محدثه بودن آن حضرت می باشد که بزرگان علم حدیث، روایات رسیده از آن حضرت را در کتاب های خود نقل کرده اند؛ روایاتی که به سبب داشتن مضامین ولایی نشانهٔ ولایت محور بودن ایشان می باشد. البته فاطمه معصومه(علیها السلام) احادیث بسیاری روایت کرده، اما بیش از چند روایت معدود از آن حضرت به دست ما نرسیده است.

1- (1) . من زار المعصومهُ بقُم کمن زارنی: ریاحین الشریعه، ج5، ص35.
2- (2) . قلتُ جعلتُ فداک! قَبرُ فاطِمهٌ بِنتُ مُوسی(علیه السلام) قال: نَعَمُ من زارها عارفاً بِحقها فَلَهُ الجَنّه. بحارالانوار، ج99، ص266 و فضائل المعصومیه، ص36.

برخی از این روایات از این قرار است:

1. ...فاطمه، زینب و ام کلثوم دختران امام کاظم(علیهم السلام) از فاطمه زهرا(علیها السلام) نقل می کنند و آن حضرت از پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) نقل می کنند: آیا فراموش کردید فرمایش رسول خدا را در روز غدیر که فرمود: هر کس من مولی و رهبر اویم، بعد از من علی مولی و رهبر اوست. (1)

2. فاطمه، زینب و ام کلثوم دختران امام کاظم(علیه السلام)...از فاطمه دختر رسول خدا(صلی الله علیه و آله) روایت کرده اند که رسول خدا فرمود: یا علی! موقعیت و منزلت تو نسبت به من همانند نسبت هارون به موسی(علیه السلام) است؛ مگر این که بعد از من پیامبری نخواهد بود. (2)

3. فاطمه دختر موسی بن جعفر(علیها السلام)... از فاطمه زهرا، دخت رسول خدا(صلی الله علیه و آله) روایت نمود که او از زبان پدرش رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: آگاه باشید! هر کس با محبت آل محمد(صلی الله علیه و آله) (یعنی اهل بیت(علیهم السلام) بمیرد، شهید از دنیا رفته است. (3)

4. از فاطمه دختر امام کاظم(علیه السلام) از صفیّه دختر عبدالمطلب نقل شده است: آن گاه که امام حسین(علیه السلام) متولد شد، من پرستاری کودک او را بر عهده داشتم. پیامبر خدا فرمود: عمه! فرزندم را برای من بیاور. عرض

1- (1) . ... حدثنی فاطمه، زینب و ام کلثوم بنات موسی بن جعفر(علیهم السلام).....عن فاطمه بنت النبی(صلی الله علیه و آله) یوم الغدیر خم: «مَن کُنتُ مولاه فعلیٌ مولاه». الغدیر، ج1، ص197.احقاق الحق، ج6، ص282.

2- (2) . حدثنا... فاطمه، زینب و ام کلثوم بنات موسی بن جعفر(علیهم السلام).....عن فاطمه بنت النبی(صلی الله علیه و آله) و رضی عنها قالت...و قوله(صلی الله علیه و آله): «أنتَ مِنّی بِمنزله هارون مِن موسی ألّا أنّهُ لانبّی بعدی». الغدیر، ج1، ص197.

3- (3) . عن فاطمه بنت موسی بن جعفر(علیها السلام)...عن فاطمه بنت سول الله(صلی الله علیه و آله) قالت: قال رسول الله(صلی الله علیه و آله): «الا مَن ماتَ عَلی حُبَّ آلِ محمد(صلی الله علیه و آله) ماتَ شهیداً».
فروعی از کوثر، ص51 به نقل از الؤلؤه الثمینه، ص217.

کردم: ای رسول خدا! ما او را بعد تولد شست وشو نداده ایم. فرمود: ای خواهر پدر! تو می خواهی او را پاکیزه گردانی؟! به درستی که خدای تبارک و تعالی او را پاکیزه کرده و مطهر قرار داده است. (1)

5. فاطمه دختر موسی بن جعفر(علیها السلام)...از فاطمه زهرا بنت رسول خدا(صلی الله علیه و آله) روایت کرد که او از زبان پدرش رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نقل می کند: هنگامی که در شب معراج مرا به آسمان بردند، داخل بهشت شدم. در آن جا قصری از در سفید میان تهی دیدم که دری داشت، زینت شده با دُرّ و یاقوت و بر آن در پرده ای آویخته بود. سرم را بلند کردم و دیدم بر در نوشته شده است: «لا اله الله محمد رسول الله. علی ولی القوم» خدایی جز خدای یگانه نیست؛ محمد رسول خدا و علی ولی و صاحب اختیار مردم است، و بر پرده نوشته شده بود: «مبارک باد، مبارک باد بر کسانی که همانند شیعیان علی هستند.» داخل شدم. در آن جا قصری از عقیق سرخ میان تهی دیدم که دری از نقره داشت که به زبرجد سبز زینت شده و بر آن در نیز پرده ای آویخته شده بود. سرم را بلند کردم دیدم بر در نوشته شده بود: «محمد رسول الله و علی وصی المصطفی» محمد فرستاده خدا و علی وصی و جانشین مصطفی است، و بر پرده نوشته شده بود: «شیعیان علی را به پاک سرشتی و پاکی فرزندان بشارت بده.» داخل شدم. قصری از زبرجد سبز میان تهی دیدم که بهتر از آن ندیده بودم. این قصر دری از یاقوت سرخ داشت که با مروارید زینت شده بود و بر آن پرده ای آویخته بود. سرم را بلند کردم. دیدم بر در نوشته شده است: «شیعه علیّ

1- (1) . عن فاطمه بنت موسی بن جعفر(علیها السلام)...عن صفیه بنت عبدالمطلب قالت: «لما سقط الحسین مِن بطنِ امّه و کُنتُ ولیّتُها قال النبی(صلی الله علیه و آله) یا عَمَّه هَلمِّنی إلی إن الله تَبارَک و تَعالی قَد نُتَظفهُ و طَهَّرَه». امالی صدوق، ص117.

هم الفائزون» شیعیان علی رستگارند. گفتم: ای حبیب من، جبرئیل! این قصر از آن کیست؟ گفت: از آن پسرعمو و جانشین شما علی بن ابی طالب(علیه السلام) است و همه مردم در روز قیامت برهنه پای و بی لباس محشور می گردند، جز شیعیان علی. (1)

6-بیت النور

فاطمه معصومه(علیها السلام) دختر بلندمقام امام کاظم(علیه السلام) در مدت هفده روز که در قم در خانه موسی بن خزرج اقامت داشت، محراب مخصوصی برای عبادت و نیایش او ترتیب داده بودند. یکی از عالی ترین نمونه های عبادت و بندگی خدا خاندان ولایت و امامت، کریمه اهل بیت فاطمه معصومه(علیها السلام) است. عبادت و شب زنده داری هفده روزه ایشان در روزهای آخر عمر شریفش، گوشه ای از یک عمر عبودیت و خضوع در برابر ذات پاک الهی است و این بیت النور، معبد و محراب به یادگار مانده از اوست.

حسن قمی نیز آورده است: محرابی که فاطمه معصومه(علیها السلام) در آن نماز می گزارد، در سرای موسی بن خزرج، تاکنون ظاهر است. (2) (سال 378 هجری) بیت النور (محل عبادت معصومه(علیها السلام) در یکی از محله های قدیمی قم به نام «میدان میر» قرار گرفته است و امروزه خیابان چهل و پنج متری عمار یاسر از کنار آن کشیده شده است. در کنار بیت النور، «مدرسه علمیه ستیّه» واقع شده است. بیت النور بخشی از خانهٔ موسی بن خزرج بوده و مشهور است که فاطمه معصومه(علیها السلام) در دوران اقامتشان در قم یعنی در فاصله ورود تا وفاتشان در این مکان به سر می برده و دوران هفده روز نقاهت و بیماری خود را در

1- (1) . عوالم العلوم، ج21، ص325 و بانوی ملکوت، ص134.
2- (2) . تاریخ قم، ص214.

آن جا گذرانده است و برای آن حضرت در آن مکان، محرابی بوده که در آن عبادت می کردند و مردم قم آن مکان را «بیت النور» نامیدند. (1)

7-بابلان

موسی بن خزرج (مهمان دار فاطمه معصومه(علیها السلام) در کنار رودخانه شهر قم باغی داشته که به «بابلان» معروف بوده. ایشان این باغ را برای محل تدفین آن حضرت در نظر گرفت. (2)

این که آیا باغ بابلان قبلاً قبرستان بوده است یا نه، فقیهی می گوید: دقیقاً نمی دانم که آن جا قبلاً قبرستان بوده یا خیر؛ ولی به سبب قراینی، قبرستان عمومی نبوده؛ زیرا در آن زمان قم دارای دو قبرستان عمومی، یکی در جنوب شهر و یکی در شمال بوده است. احتمال دارد که این مکان، قبرستان خانوادگی موسی بن خزرج بوده باشد. (3)

صاحب تاریخ قم آورده است: فاطمه را بعد از غسل و کفن به مقبره بابلان در کنار سردابی که برای ایشان ترتیب داده بودند حاضر کردند. (4) از کلمه «مقبره بابلان» معلوم می شود که در آن جا قبرستانی بوده است، اما این که این قبرستان، عمومی بوده یا خانوادگی، درست معلوم نیست. (5)

در اواسط قرن سوم توسط زینب دختر امام جواد(علیه السلام) بر فراز قبر فاطمه کبری قبه ای بنا نهاده شد و در قرن ششم بارگاه باشکوه تری برای وی ساختند. (6)

1- (1) . بانوی ملکوت، ص84.
2- (2) . شهیده غربت، ص93.
3- (3) . تاریخ مذهبی قم، ص95.
4- (4) . تاریخ قم، ص213.
5- (5) . انوار پراکنده، ص211 و گنجینه آثار قم، ج1، ص407.
6- (6) . مشاهد العتره الطاهره، ص171.

مشهور این است که فاطمه وسطا در اصفهان مدفون است و به «فاطمه ستّی» شهرت دارد.

مقبره ستّی فاطمه قبل از صفویه و در دوران صفویه دارای اهمیت بوده و صحن و بارگاه و گنبد و ضریح داشته است و معروف است که افغانان در دوره تسلط بر اصفهان به طمع جواهرات و طلای گنبد و ضریح آن جا را خراب کرده اند. در زمان فتحعلی شاه قاجار، محمدعلی خان از وابستگان مرحوم حاج محمدحسین خان صدر، بنابر نذری که کرده بود و در اثر توسل به این مقبره به حاجت خویش رسید و تجدید عمارت آن مقبره را بر عهده گرفت و گنبد، صحن، رواق و ضریح را تجدید بنا کرد. مهدوی می نویسد این امام زاده از امام زادگان معتبر و در تمام ادوار مورد توجه و عنایت مؤمنین بوده و از مزارات متبرک می باشد. (1)

مقبره شاهزادگان در مجاورت بقعه و بارگاه فاطمه ستّی واقع شده است. بقعه فاطمه ستّی دارای صحن و ضریح است و چنین شهرت دارد که در این آرامگاه فاطمه صغری دختر امام کاظم(علیها السلام) مدفون است. ساختمان، صحن و بقعه فاطمه ستّی از دورهٔ صفویه بر جای مانده است. (2)

مبارکه ای در تاریخ دانشوران آورده است که امام زاده فاطمه ستّی در زمان صفویه بسیار باشکوه بوده و ضریح مطلای عالی داشته است که در فتنه افغان ها از بین رفت. و از شجره نامه و کتاب نورالهدی فی نسب آل مصطفی نقل نموده که ستّی فاطمه دختر موسی بن جعفر(علیها السلام) به همراه برادران و خواهران خود از راه اهواز به اصفهان آمده و خواهر او زینب

1- (1) . مزارات اصفهان، ص243و244.
2- (2) . گنجینه آثار تاریخی اصفهان، ص604.

کبری در ارزنان اصفهان و برادرش هارون در جنب گُلبهار و برادر دیگرش ابراهیم در بَرخوار و فاطمه ستّی در این مکان مدفون شده اند. (1) در شهر نائین نیز بقعه و بارگاهی وجود دارد که منسوب به فاطمه ستّی است و می گویند در این بقعه خواهر امام رضا(علیه السلام) مدفون است. (2)

همان گونه که بیان شد شهرت بارگاه فاطمه دختر امام کاظم(علیها السلام) در اصفهان از دوران صفویه است و پیش از آن گزارش معتبری در دست نیست.

فاطمه صغری بنت موسی(علیها السلام)

آن چه که مشهور است، فاطمه صغری مشهور به «بی بی هیبت» در شهر باکو، پایتخت جمهوری آذربایجان مدفون است. مجلسی می گوید: فاطمه صغری مشهور به بی بی هیبت در شهر باکو، در آذربایجان مدفون است. (3)

قدمت بقعه و بارگاه فاطمه صغری در باکو به دوران صفویه می رسد. اما پس از پیدایش نظام کمونیسم و قطع ارتباط آذربایجان با دیگر ممالک اسلامی، به دستور استالین در سال 1315شمسی بارگاه فاطمه صغری با مواد منفجره تخریب شد و روی قبر ایشان را آسفالت کردند و تبدیل به خیابان عمومی می شود؛ به گونه ای که ماشین ها باید از روی قبر عبور کنند. (4)ولی شاهدان عینی می گویند مردم مسلمان آذربایجان در صف های بسیار طولانی با حوصله و تحمل بی نظیری توقف می کردند، تا از گذرگاه باریکی که برای عابران پیاده منظور شده بود عبور کنند. در مواقعی که ترافیک سنگین بود، اتومبیل ها در صف های بسیار طولانی می ایستادند و

1- (1) . تاریخ نائینی، ص213و214.
2- (2) . همان، ص213.
3- (3) . بحارالانوار، ج19، ص673 و از آستارا تا استرآباد، ج2، ص180.
4- (4) . سفیران رستگاری، ص28.

هرگز از روی قبر عبور نمی کردند. پس از فروپاشی نظام کمونیستی، شیعیان آذربایجان با تلاش فراوان به تجدید بنای حرم فاطمه صغری اقدام نمودند که فاز اول آن در هفدهم ربیع الاول 1419 قمری به بهره برداری رسید. (1)

بارگاه فاطمه صغری در یک فرسخی شهر باکو قرار گرفته و خانه ای که او در آن زندگی می کرده تاکنون محافظت شده و محل عبادتش تا به امروز به عنوان مکانی مقدس زیارت می شود. (2)

فاطمه اخری بنت موسی(علیها السلام)

در میان نویسندگان تنها سبط ابن جوزی (از علمای اهل سنت در قرن هفتم) به فاطمه اخری اشاره نموده و وی را یکی از دختران امام کاظم(علیه السلام) دانسته است. (3)

بقعه و بارگاهی در شهر رشت وجود دارد که به «خواهر امام» شهرت دارد و منسوب به فاطمه اخری می باشد. بحرالعلوم گیلانی تاریخ تعمیم بقعه خواهر امام رشت را سال 894 قمری ذکر می کند. (4)

در منابع قدیمی هیچ اشاره ای نشده است که فاطمه اخری دختر امام کاظم(علیه السلام) در رشت مدفون است. در منابع قرن یازدهم آمده است: «در رشت بقعه ای است که به فاطمه طاهره، خواهر امام رضا(علیهما السلام) منسوب است. (5) همان گونه که از کلمه «منسوب» پیداست، خود بحرالعلوم نویسنده تحفه العالم نیز در صحت این انتساب تردید داشته و بیشتر

1- (1) . همان، ص28.
2- (2) . همان، ص30.
3- (3) . تذکره الخواص، ص35.
4- (4) . فاطمه اخری، ص80.
5- (5) . تحفه العالم، ج2، ص37.

کسانی که به بارگاه رشت اشاره کرده اند، مستند ادعای شان کتاب تحفه العالم می باشد و دیگر مدرکی در دست ندارند. (1)

در مورد این نکته که از چه قرنی بارگاه موجود در رشت به «خواهر امام» شهرت یافته و این که او دختر امام کاظم(علیه السلام) و خواهر امام رضا(علیه السلام) می باشد هیچ اطلاعی در دست نیست.

بحرالعلوم گیلانی می گوید: مدارک و اسناد فراوانی در دست است که دلالت بر مدفون بودن فاطمه اخری(علیها السلام) ملقب به «طاهره»، دختر امام کاظم(علیه السلام) در رشت دارد. (2)

اما با جست وجو در منابع، حتی یک مورد از این اسناد و مدارک یافت نمی شود و تنها مدرک ایشان گفته صاحب تحفه العالم است. بلکه ایشان به نقل از عده ای می نویسد: در سنگ مجاور در ورودی حرم در سمت جنوبی، که قبل از بازسازی بقعه کنونی قسمتی از آن باقی مانده بود، نام مدفون در بقعه خواهر امام چنین نوشته شده بود: «بانوی مکرمه فاطمه بنت عبدالله بن محمد بن احمد بن حمزه بن موسی بن جعفر(علیه السلام)» (3) که این امر را می رساند که این بارگاه متعلق به دختر بدون واسطه امام کاظم(علیه السلام) نیست؛ گرچه ایشان ثابت می کند که حمزه بن موسی(علیه السلام) فرزندی به اسم احمد نداشته؛ بلکه وی سه فرزند به نام های علی، قاسم و حمزه داشته است.

ولی با این وجود این مطلب هم ثابت نمی گردد که این بارگاه متعلق به دختر بدون واسطه امام کاظم(علیه السلام) باشد؛ زیرا هیچ دلیلی بر تأیید آن نیست.

1- (1) . اعلام النساء المؤمنات، ص585.
2- (2) . فاطمه اخری، ص95 و96.
3- (3) . همان، ص96.

حکیمه بنت موسی(علیها السلام)

اشاره

حکیمه، یکی از دختران با فضیلت امام کاظم(علیه السلام) است که در شمار محدثه های مورد اطمینان و ثقه آمده است. (1) حکیمه بانویی دانشمند، عابد و صالح بوده که عمری طولانی نیز داشته است. او از اصحاب برادرش امام رضا(علیه السلام) و از راویان حدیث آن حضرت به شمار می رود. نام وی در اکثر کتب رجال و انساب ذکر شده و از او تجلیل شده است، حکیمه را از زنان برجسته و صاحب نفوذ خاندان رسالت و از بزرگان سادات و علویین عصر خویش به شمار آورده اند. روایات او در بیشتر کتاب های شیعه، نقل شده است. (2)

حکیمه می گوید: در ماه رمضان سال 195 قمری برادرم امام رضا(علیه السلام) برای کمک به زایمان همسر خویش «سبیکه» که خود او را «خیزران» می نامید، مرا دعوت کرد و فرمود: ای حکیمه! امشب نزد همسرم خیزران باش؛ قابله همراه توست؛ زیرا امشب فرزندی برای من متولد می شود. آن گاه برادرم ما را در اتاقی قرار داد و چراغی برای ما روشن کرد. درب اطاق را بست و خود بیرون رفت. اما وقتی کودک به دنیا آمد، چراغ اطاق خاموش شد و ما نگران شدیم، ولی بعد دیدیم نور آن نوزاد ما را از چراغ بی نیاز می کند. تازه کودک را در دامن خود گذاشته بودم که امام رضا(علیه السلام) وارد اطاق شد و کودک خویش را که نام او «محمد» تعیین شده بود، در آغوش گرفت و گونه هایش را بوسید و آن گاه او را در گهواره گذاشت و نگه داری او را به من سپرد. همین که روز سوم ولادت کودک رسید، او چشم باز کرد و در حالی که به جانب آسمان می نگریست، با

1- (1) . معجم الرجال الحدیث، ج23، ص187.
2- (2) . مناقب ابن شهر آشوب،ج4، ص344.

عبارت فصیح، زبان به وحدانیت خداوند و نبوت پیغمبر(صلی الله علیه و آله) گشود و این صحنه برای من بسیار عجیب بود. بدین سبب آن را با امام رضا(علیه السلام) در میان گذاشتم. ایشان فرمود: ای حکیمه! چیزهای عجیب دیگر هم از او خواهی دید. (1)

بررسی مدفن حکیمه خاتون

در سه منطقه از ایران چند بارگاه وجود دارد که منسوب به حکیمه، دختر امام کاظم(علیه السلام) می باشد. 1. بهبهان 2. گچساران 3. کرمان. تاکنون هچ یک از علمای انساب و مورخان گزارش نکرده اند که حکیمه دختر امام کاظم(علیه السلام) به ایران مهاجرت کرده باشد؛ لذا نمی توان بُقاع منسوب به او را در ایران تأیید کرد.

1. اولین مدرکی که مزار حکیمه دختر امام کاظم(علیه السلام) را به کوه های مسیر بهبهان منسوب می کند، گزارش سید جعفر آل بحرالعلوم است. وی می نویسد: در مسیر کوه های بهبهان، مزاری است که به حکیمه، دختر امام کاظم(علیه السلام) منتسب است و شیعیان مسافر آن را زیارت می کنند. (2)

از آن جا که بحرالعلوم کلمه «منتسب» را به کار می برد، پیداست که او نیز این مزار را به طور قطع مربوط به دختر امام کاظم(علیه السلام) نمی داند و غیر از آن مدرک دیگری که بارگاه حکیمه دختر امام کاظم(علیه السلام) را در آن جا تأیید کند، در دست نیست.

2. در گچساران نیز بقعه ای به حکیمه، دختر امام کاظم(علیه السلام) منسوب شده که فاقد ارزش تاریخی است و هیچ منبع تاریخی و انساب آن را

1- (1) . مناقب ابن شهر آشوب، ج4، ص394؛ جلاء العیون، ج3، ص104؛ تراجم اعلام النساء، ج2، ص23 و ریاحین الشریعه، ج3، ص22.
2- (2) . تحفه العالم، ج2، ص36.

تأیید نمی کند. این مقبره در 100کیلومتری شهر دو گنبدان در روستایی واقع شده است. (1)

3. در کرمان نیز بقعه ای به حکیمه دختر امام کاظم(علیه السلام) منسوب است که آن نیز هیچ سند و مدرک معتبری ندارد. گفته اند: امام زاده بی بی حکیمه بنابر گفته اهالی، از خواهران یا دختران امام رضا(علیه السلام) می باشد. (2)

همت نیز می نویسد: هویت این بانو به درستی معلوم نیست، ولی مردم اختیارآباد می گویند: دختر موسی بن جعفر(علیه السلام) و خواهر بی بی حیات است و به همین دلیل مردها حق زیارت بی بی حیات را ندارند، مگر این که از سادات باشند. (3)

بحرالعلوم گیلانی می گوید: به احتمال قوی قبری که در کنار راه بهبهان است، باید متعلق به حکیمه، دختر علی بن محمد بن علی بن اسماعیل الاعرج بن جعفر الصادق(علیه السلام) باشد؛ زیرا فرزند برادر او ابومحمد حسن بن الحسین در دینوَر می زیسته و جمع کثیری از این خاندان در اهواز، ارجان و دینور سکنی داشته اند. به احتمال قوی حکیمه با برادرزاده خود به این منطقه مهاجرت کرده و در این جا مدفون شده است. (4)

زینب بنت موسی(علیها السلام)

اشاره

در کتب تاریخ و انساب برای امام کاظم(علیه السلام) دو دختر به نام زینب نوشته اند، (5) محل دفن هیچ کدام را ذکر نکرده اند. بارگاهی منسوب به ایشان

1- (1) . سیمای استان کهگلویه و بویر احمد، ص109.
2- (2) . فرهنگ جغرافیای آبادی های کرمان، ص364.
3- (3) . تاریخ کرمان، ص448.
4- (4) . تاریخ تشیع و مزارات شهرستان ساری، ص289.
5- (5) . کشف الغمه، ج3، ص162 و تذکره الخواص، ص314.

در اصفهان وجود دارد که در ذی الحجه الحرام 1351 قمری شهرت یافت. این مقبره در ارزنان اصفهان در بین ساکنان آن نواحی به «بچه زینب» معروف است و یکی از دختران بدون واسطه امام کاظم(علیه السلام) می باشد. (1)

در این که امام کاظم(علیه السلام) دختری به نام زینب داشته، شکی نیست.

در زمان ولایت عهدی امام رضا(علیه السلام) عده زیادی از امام زادگان از مدینه به سمت ایران و خراسان مهاجرت کردند. (2)

پس از شهادت امام رضا(علیه السلام) و سخت گیری حکام ولایت بر نزدیکان امام(علیه السلام) هر یک به محلی پناهنده شدند و در آن اماکن با دشمنان روبه رو شده، عده ای شهید و جمعی مخفیانه به زندگی ادامه دادند تا بدرود حیات گفتند و قبرشان مجهول و شخصیت آنها هم چنان غیر معروف ماند. آن گروه از امام زادگان که به اصفهان آمدند، با تعصب شدید مردم این شهر به دلیل سنی بودن و مخالفت باخاندان علی(علیه السلام)، روبه رو شدند و پس از وفات، در نواحی مختلف شهر و دهات ها مدفون شدند و کسی متوجه آنان و قبورشان نشد و هم چنان گمنام باقی ماندند و پس از سال ها از وفات آنان، برخی از بستگان یا دوستان آنان اشاره به قبر یکی از آنها نموده و آن قبر مورد توجه قرار گرفته است و نام آن و محل دفنش را در کتابی ثبت و ضبط نمودند. اما پیشآمدهای مختلفی چون جنگ ها و نزاع ها و قتل و غارت ها و قحطی و ویرانی های متوالی نیز یکی از موجبات از بین رفتن کتاب ها و آثار نویسندگان قرون اولیه شده که ممکن است در آن کتاب ها اشاره به مراقد امام زادگان شده باشد. از این رو نسب بیشتر امام زادگان هم چنان مجهول باقی ماند. (3)

1- (1) . تاریخچه ارزنان، ص2.
2- (2) . مزارات اصفهان، ص233.
3- (3) . همان، ص233.

مقبره زینبیّه در عصر حاضر یکی از بقاع متبرک اصفهان و مورد توجه و عنایت خاص و عام است. به سبب وجود این مقبره، اکنون قریه ارزنان که امروزه به نام «زینبیه» خوانده می شود، از محلات معمور و پرجمعیت است و هر روز صدها نفر زائر به زیارت آن رفته و بدین وسیله از خداوند طلب حاجت می کنند. (1) امام زاده زینبیه در یک فرسخی شمال شرقی اصفهان، از سمت طوقچی که در گذشته به نام «ارزنان» شهرت داشت قرار گرفته است. (2) ابطحی امام زاده زینبیّه را از بزرگ ترین زیارتگاه های اصفهان معرفی می کند و می گوید: در روزهای جمعه و مناسبت های مذهبی مانند میلاد ائمه(علیهم السلام) و روز عاشورا این امام زاده ده ها هزار زائر را به سوی خود جذب می کند. (3)

بررسی شهرت زینبیّه

همان گونه که بیان شد، زینبیّه اصفهان پیش از سال 1351 قمری ناشناخته بود و کسی نمی دانست که در این مکان یکی از دختران امام کاظم(علیه السلام) مدفون است. گرچه مقبره ای به نام «بچه زینب» در همین مکان فعلی وجود داشته، ولی کسی نمی دانست که یکی از اولاد ائمه(علیهم السلام) در این مکان مدفون است.

در سال 1351 قمری شیخ عباس قمی در حاشیه کتاب المجدی فی انساب الطالبیین مطلبی را می بیند که مقبره زینب دختر امام کاظم(علیه السلام) را در قریه ارزنان، یکی از روستاهای اصفهان ذکر می کند. وی میرسعید طباطبائی را که در خراسان بوده، برای تحقیق دراین باره از طرف خود به اصفهان روانه

1- (1) . مزارات اصفهان، ص233.
2- (2) . تاریخ تشیع اصفهان، ص290.
3- (3) . ریشه ها و جلوه های تشیع وحوزه علمیه اصفهان، ص187.

4می کند. پس از تحقیق معلوم می شود که مقبره ای با گنبد آجری و صحن در قریه ارزنان به نام «بچه زینب» موجود است. موضوع در میان مردم اصفهان شایع می شود و مردم دسته دسته از شهر و روستاها به آن جا می آیند. (1)

حبیب آبادی که در آن زمان یکی از علمای برجسته اصفهان بوده، در این مورد تحقیقی انجام داده و آن را به صورت کتابی چاپ کرده است. وی می گوید: زینبیه اصفهان از قدیم به «بچه زینب» اشتهار داشت و منتسب به هیچ یک از ائمه(علیهم السلام) نبود تا این که در ماه ذی الحجه 1351 قمری ناگهان شهرت یافت که این زینب دختر امام کاظم(علیه السلام) است و پس از تحقیقات معلوم شد که منشأ این کار از کتاب بدایع الانوار است و در آن چنین نوشته شده که صاحب کتاب المجدی دو دختر امام کاظم(علیه السلام) را به اسم زینب نام می برد و می گوید یکی از آنها در قریه ارزنان اصفهان مدفون است، ولی مشخص نمی کند که زینب کبری است یا صغری. (2) حبیب آبادی می گوید: در آن زمان یک نسخه از کتاب المجدی نزد حاج امین الواعظین تهرانی بود. من بعد از زیارت امام رضا(علیه السلام) به تهران آمدم و به منزل امین الواعظین رفتم و در نسخه ای از المجدی، در حاشیه آن دیدم که بعد از اسم زینب نوشته شده بود «سمعت عن الامیر محمدهادی بن الامیر لوحی المورخ أن "بچه زینب" المدفونه فی قریه ارزنان من قری اصفهان هی بنت موسی الکاظم(علیه السلام)».

جمعی از علمای اصفهان مثل حاج میرزا حسین جعفری نیز آن نسخه المجدی را دیده اند. (3)

1- (1) . تاریخچه ارزنان، ص2و3.
2- (2) . کشف الخبیّه عن مقبره الزینبیه، ص38.
3- (3) . همان، ص30.

وی می گوید: در اصفهان دو نسخه دیگر از کتاب المجدی را یافتم که یکی از آنها تاریخ نداشت و قدیمی بود و نسخه دیگر تاریخ 1106 را داشت. در هیچ یک از این دو نسخه، عبارت مذکور که در نسخه تهران ذکر شده بود دیده نمی شد. ظاهراً صاحب بدایع الانوار هم از همین نسخه تهران که مطلب مذکور نوشته شده است، استفاده کرده و امین الواعظین تهرانی هم تأیید نمود که صاحب بدایع الانوار از همین نسخه استفاده نموده و شیخ عباس قمی نیز در جواب نامه من نوشت که من نیز آن مطلب را در نسخه موجود در نزد آقای امین الواعظین دیده ام و غیر از آن دیگر مدرکی ندارم. (1)

حبیب آبادی می گوید: این عبارت درباره زینب بنت امام کاظم(علیه السلام) از خود صاحب المجدی نیست؛ به چند دلیل:

1. در عمده الطالب که مطالب بسیاری از المجدی نقل می کند، این مطلب نیامده است؛

2. در سایر نسخ المجدی این عبارت دیده نمی شود؛

3. تاکنون نامی از میرلوحی نشنیده ایم، جز «امیر محمدهادی میرلوحی» معروف که در جمادی الثانی 1113 قمری درگذشته است. وی در زمان مجلسی می زیسته و زمان او با زمان نگارش المجدی که سنه 443 قمری تألیف شده، بسیار فاصله دارد؛ پس این نسبت درست نیست. (2) ولی با وجود این مطالب که ذکر شد، معلم حبیب آبادی می گوید: مظنون این است که انتساب حضرت زینب به حضرت موسی بن جعفر(علیه السلام) درست باشد؛ زیرا چنان که اشاره نمودیم، این امیر محمدهادی

1- (1) . همان، ص35- 38.
2- (2) . همان، ص38.

از سنگ روی قبر او برمی آید که از علمای معاصر مجلسی بوده و پیش از او و در زمان او این قبر در قریه ارزنان، وجود داشته؛ زیرا که او می گوید: زینب مدفون در قریه ارزنان اصفهان، دختر بدون واسطه امام کاظم(علیه السلام) می باشد و این تصریح بر بدون واسطه بودن او بیشتر سبب صحت نسبت می باشد. پس استبعادی ندارد که زینب دختر امام کاظم(علیه السلام) وقتی به جهاتی که گفته شد، به اصفهان آمد و وفات کرد، در این زمین دفن شده باشد. (1)

ابطحی می گوید: محمدعلی مبارکه ای در رساله نورالانوار فی کشف احوال زینب بنت موسی بن جعفر(علیه السلام) به نقل از کتاب نورالهدی فی نسب آل المصطفی که در سال 1041 به وسیله عزّالدین محمد تألیف شده، در ضمن شرح داستان حرکت فرزندان موسی بن جعفر(علیهم السلام) از مدینه به سوی ایران و پراکنده شدن آنها در ایران، می گوید که بعضی از آنها به سوی اصفهان آمدند و حاکم و فرماندار آن شهر، از دوستان خاندان اهل بیت بود، پس وقتی به اصفهان رسیدند، اوضاع به سبب عوض شدن حاکم دگرگون گردیده بود و از آنها که وارد اصفهان شدند، هارون بن موسی و ابراهیم بن موسی(علیهم السلام) و از دختران ایشان، زینب کبری و فاطمه کبری بودند و در این هنگام خبر آنها به مأمون رسید... و زینب در محل ارزنان از روستاهای اصفهان، یک سال پس از برادرش هارون بن موسی بن جعفر(علیه السلام) از دنیا رفت و در زمان عضدالدوله دیلمی بقعه ای کوچک بر قبر او ساخته شد و اما فاطمه پس از گذشت دو سال از شهادت برادرش هارون، از دنیا رفت و نزدیک قصبه لنبان مدفون شد. (2)

1- (1) . کشف الخبیّه عن مقبره الزینبیّه، ص44و45.
2- (2) . ریشه و جلوه های تشیع وحوزه علمیه، اصفهان، ص180.

دربارۀ بارگاه زینبیه اصفهان باید نکاتی را مد نظر قرار داد:

1. همان گونه که بیان شد، به جز مطلبی که شیخ عباس قمی و بدایع نگار در حاشیه المجدی دیده اند، دیگر سند و مدرک معتبری وجود ندارد.

2. آن چه در حاشیه المجدی آمده، مسلماً از خود صاحب المجدی نیست؛ زیرا در متن المجدی مطلب مذکور نیامده است. علاوه بر این، مطلب یاد شده، از زبان امیر محمدهادی میرلوحی نقل شده که وی هم زمان با مجلسی می باشد و المجدی در قرن پنجم نوشته شده و این فاصله زمانی طولانی، غیر مستند بودن مطلب مذکور را می رساند که می گوید زینب دختر امام کاظم(علیه السلام) در قریه ارزنان اصفهان مدفون است و آن را از زبان میرلوحی نقل می کند.

3. آن چه در حاشیه المجدی آمده، فقط در یک نسخه از آن دیده شده و سایر نسخ خالی از این مطلب می باشد و این خود دلیل محکمی است که آن چه در حاشیه این کتاب آمده، از خود مؤلف نیست و کس دیگری آن را در حاشیه المجدی نوشته است. این که چه کسی این مطلب را نوشته و در چه تاریخی آن را نوشته، معلوم نیست، ولی آن چه به دست می آید این است که مطلب مذکور قدمت تاریخی ندارد. اگر مطلب مذکور، از قدمت تاریخی برخوردار بود و در نسخ متعددی نوشته شده بود، می بایست زینبیه اصفهان پیش از سال 1351 قمری مشهور می گردید؛ به این دلیل که کتاب المجدی که کتاب معتبری در باب انساب است، نزد بسیاری از علمای بزرگ موجود بوده و آنها با دیدن این مطلب که زینب دختر امام کاظم(علیه السلام) در قریه ارزنان اصفهان مدفون است، قطعاً به معرفی این بارگاه می پرداختند و آن جا قبل از سال 1351 مشهور می گردید؛ به ویژه در زمان صفویه.

4. حبیب آبادی با این که خودش ثابت کرده آن چه که درباره زینب دختر امام کاظم(علیه السلام) در حاشیه کتاب المجدی آمده، از خود نویسنده المجدی نیست و فقط در یک نسخه بی تاریخ از آن کتاب دیده شده، ولی با این وجود وی می گوید میرلوحی از علما بوده و در علم تاریخ نیز دست داشته است؛ چون گفته است که زینب دختر امام کاظم(علیه السلام) در قریه ارزنان مدفون است؛ پس احتمال دارد که گفته او درست باشد.

در جواب وی باید گفت که اولاً معلوم نیست که این مطلب را میرلوحی گفته باشد؛ زیرا هیچ سند و مدرکی وجود ندارد.

دوم این که همان گونه که خود حبیب آبادی می گوید، میرلوحی هم دوره مجلسی بوده و از علمای بزرگ اصفهان به شمار می رفته و اگر او مقبره زینبیه اصفهان را، از آن دختر امام کاظم(علیه السلام) می دانست، قطعاً در همان دوره به معرفی این مقبره می پرداخت و مردم اصفهان را از آن آگاه می نمود و این بارگاه در همان زمان مشهور می شد.

5. در جواب ابطحی باید گفت: هیچ منبع تاریخی و انساب ذکر نکرده که هارون، ابراهیم، زینب و فاطمه از فرزندان امام کاظم(علیهم السلام) به اصفهان آمده باشند؛ همان گونه که قبلاً گفته شد امام زاده هارون اصفهان از نوادگان امام کاظم(علیه السلام) می باشد و دو نفر از فرزندان امام کاظم(علیه السلام) که ابراهیم نام دارند، بارگاه هر دوی آنها در عراق می باشد؛ بنابراین ابراهیم که در بَرخوار اصفهان مدفون است، فرزند بدون واسطه امام کاظم(علیه السلام) نخواهد بود.

آمنه بنت موسی(علیها السلام)

یکی از دختران امام کاظم(علیه السلام) آمنه نام دارد که تاریخ ولادت و وفات او

مشخص نیست. برخی سه دختر به اسم آمنه برای امام کاظم(علیه السلام) ذکر کرده اند. 1. آمنه کبری؛ 2. آمنه وسطی؛3. آمنه صغری. (1)

ولی بیشتر علمای انساب فقط یک آمنه ذکر کرده اند. (2) شرح احوال مختصری از او در دست است که می گوید این بانو از مدینه هجرت نموده و به مصر رفته و در همان جا وفات یافت. قبر آمنه در مصر بقعه و بارگاه مختصری دارد و زیارتگاه مردم است. (3)

شبلنجی کرامتی را از این بانو چنین نقل می کند: کسی مقداری روغن زیتون آورد و به خادم حرم آمنه تحویل داد و از او خواست که برای روشنایی یک شب از آن استفاده کند. خادم روغن را در چراغ ریخت، اما دید که نمی سوزد و تعجب کرد. در خواب آمنه را دید که می فرماید: روغن او را بازگردان و از او بپرس از کجا آورده است. من جز مال حلال نمی خواهم. هنگام صبح، صاحب روغن آمد و خادم به او گفت: روغنت را بگیر. صاحب روغن علت را پرسید و خادم گفت: من بانو آمنه را در خواب دیدم که فرمود: من جز مال حلال پذیرا نیستم. صاحب روغن گفت راست گفته است؛ چون من مأمور دولت هستم و مالیات نامشروع از اجناس بازار می گیرم؛ پس روغن را گرفت و رفت. (4)

نتیجه

1. دربارۀ فرزندان امام کاظم(علیهم السلام) کار تحقیقی منسجمی صورت نگرفته و کارهایی که در مورد برخی از آنها صورت گرفته، بیشتر تک نگاری است که آن هم به صورت مستدل و تحقیقی انجام نگرفته؛ زیرا نویسندگان

1- (1) . النفحه العنبریه، ص62.
2- (2) . لباب الانساب، ج1، ص394؛ الارشاد، ج2، ص244و تاریخ اهل بیت، ص129.
3- (3) . تاریخ المشاهد المشرفه، ج1، ص22.
4- (4) . نورالابصار، ص218و219.

آنها عموماً از همان شهری بوده اند که بارگاهی منسوب به یکی از فرزندان امام کاظم(علیه السلام) در همان شهر بوده و نویسنده تلاشش بر آن بوده که ثابت کند این امام زاده حتماً از فرزندان بدون واسطه امام کاظم(علیه السلام) می باشد و فضایلی را هم به او نسبت می دهد و چه بسا مطالبی خرافی را هم در کتاب خود می آورد.

2. درباره تعداد فرزندان امام کاظم(علیه السلام) از قرون اولیه تا زمان حاضر، اختلاف فاحشی وجود دارد. قدیمی ترین گزارش از نصر بن علی الجهضمی در قرن سوم می باشد که 33 فرزند، 15 دختر و 18 پسر برای امام کاظم(علیه السلام) ذکر می کند. ولی در قرون بعدی بر تعداد فرزندان امام کاظم(علیه السلام) افزوده می شود. می توان گفت از قرن پنجم به بعد بین 5 تا 10 اسم بر اسامی اولیه افزوده شده است و در قرن دوازدهم و سیزدهم تعداد فرزندان به 78 نفر می رسد؛ در حالی که بسیاری از آن اسامی در فهرست قرون اولیه نیست. در بین تمام کسانی که اسامی فرزندان امام کاظم(علیهم السلام) را ذکر کرده اند، جامع ترین فهرست از آن شیخ مفید است که در الارشاد 37 فرزند برای امام کاظم(علیه السلام) ذکر می کند: 18 پسر و 19 دختر.

3. دربارهْ مدفن و بارگاه های فرزندان امام کاظم(علیهم السلام) نیز مانند تعداد آنها اختلاف بسیار است و برای برخی از آنها مثل حمزه، عبدالله، حسین، محمد و هارون بارگاه های متعددی در شهرهای مختلف ایران وجود دارد که اثبات هریک از آنها نیازمند دلیل و مدرک معتبر تاریخی است که در مورد اکثر آنها چنین مدرکی معتبر وجود ندارد. از سوی دیگر، قدمت تعدادی از بارگاه های منسوب به فرزندان امام کاظم(علیهم السلام) در ایران بعد از قرن هشتم و نهم می باشد؛ مثل احمد بن موسی که خود نیازمند مدرک معتبر تاریخی قبل از قرن هشتم و نهم می باشد، ولی این گونه مدارک معتبر در دست نیست.

4. برخی از فرزندان امام کاظم(علیه السلام) در دوران خلافت مأمون عباسی در قیام بزرگ علویان به رهبری ابراهیم بن محمد معروف به «ابن طباطبا» شرکت داشتند. در این قیام که ده ماه طول کشید، بسیاری از یاران خلیفه کشته شدند و بسیاری از شهرها به دست قیام کنندگان افتاد. ابراهیم بن موسی از جانب محمد بن محمد بن زید به سرپرستی امور ولایت یمن منصوب شد. وی به آن جا رفت و به فعالیت پرداخت. زید بن موسی(علیه السلام) نیز به سرپرستی امور اهواز منصوب شد. وی در مسیر خود، بصره را از کنترل عباسیان خارج کرد. وی مرتکب اعمالی شد که در شأنش نبود. مورخان گزارش کرده اند که زید خانه ها و مزارع بنی عباس را به آتش کشید و هرگاه یکی از سیاه جامگان را نزد او می آوردند دستور سوزاندن او را صادر می کرد. به همین سبب وی به «زید النار» معروف گشت.

5. به برخی از فرزندان امام کاظم(علیه السلام) مثل ابراهیم بن موسی اتهام زیدی واقفی بودن زده شده که برای اثبات آن، گزارش تاریخی و روایی نیز وجود دارد.

ص:269

کتابنامه

قرآن کریم

1. ابطحی، میر سید حجت، ریشه ها و جلوه های تشیع و حوزه علمیه اصفهان ، دفتر تبلیغات، اصفهان 1418ق.

2. - ، ریشه ها و جلوه های تشیع و حوزه علمیه اصفهان ، دفتر تبلیغات اصفهان، اصفهان 1418ق.

3. ابن ابی الثلج بغدادی، تاریخ الائمه «مجموعه نفیسه فی التاریخ الائمه» دارالقاری، چ اول، بیروت 1422ق.

4. ابن ابی الحدید، شرح النهج البلاغه ، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیمی، داراحیاء الکتب العربی، چ دوم، بیروت1387ق.

5. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ ، مؤسسه التاریخ العربی، طبع رابع، بیروت 1414ق.

6. ابن الخشاب البغدادی، تاریخ الموالید الائمه و وفیاتهم ، «مجموعه نفیسه فی التاریخ الائمه» دارالقاری، طبع اول، بیروت 1422ق.

7. ابن العماد الحنبلی، شذرات الذهب ، دار احیاء التراث العربی، بیروت1300ق.

8. ابن بطوطه، سفرنامه ابن بطوطه ، بنگاه ترجمه و نشرکتاب، تهران.

9. ابن جوزی، سبط، تذکره الخواص ، مؤسسه اهل البیت(علیه السلام)، بیروت 1401ق.

10. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی بن محمد، المنتظم فی تاریخ الملوک والامم ، دارالکتب العلمیه، طبع اول، بیروت 1419ق.

ص:271

11. ابن حجر عسقلانی، شهاب الدین احمد بن علی، تهذیب التهذیب ، دارالفکر، طبع اول، بیروت 1415ق.

12. ابن حزم الاندلسی، ابی محمدعلی بن احمد بن سعید، جمهره الانساب العرب ، دارالکتب العلمیه، طبع ثالث، بیروت 1424ق.

13. ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ ابن خلدون ، دارالفکر، طبع اول، بیروت1421ق.

14. ابن خلکان، شمس الدین احمد بن محمد بن ابی بکر، وفیات الاعیان وانباء ابناءالزمان ، تحقیق: احسان عباس، دارصادر، بیروت 1397ق.

15. ابن زهره الحسینی نقیب، تاج الدین ابی محمد بن حمزه، غایه الاختصار فی البیوتات العلویه المحفوظه من الغبار ، تحقیق: سید محمدصادق بحرالعلوم، المطبعه الحیدریه، نجف 1382ق.

16. ابن سعد، محمد، طبقات الکبری ، دارصادر، بیروت.

17. ابن شهرآشوب مازندرانی، محمد بن علی، معالم العلماء ، المطبعه الحیدریه، نجف1380ق.

18. - ، مناقب آل ابی طالب ، تصحیح: رسول محلاتی، مؤسسه انتشارات علامه، قم.

19. ابن صباغ، علی بن محمد بن احمد، الفصول المهمه فی معرفت احوال الائمه (علیه السلام)، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، طبع اول، بیروت 1408.

20. ابن طاووس، علی، مصباح الزائر ، مؤسسه آل البیت، طبع اول، قم 1417ق.

21. ابن طباطبا، ابراهیم بن ناصر، منتقله الطالبیه ، المطبعه الحیدریه، نجف 1388ق.

22. ابن طقطقی الحسینی، صفرالدین محمد بن تاج الدین، علی، الاصیلی ، مهدی رجایی، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، چ اول، قم 1418ق.

23. ابن عنبه، جمال الدين احمد، الفصول الفخریه، چاپخانه دانشگاه تهران، چ اول، تهران 1347ش.

24. ابن عنبه، جمال الدین احمد، عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب ، رضی، قم 1362ش.

ص:272

25. ابن کثیرالدمشقی، ابوالفداء الحافظ، البدایه و النهایه ، المکتبه العصریه، چ اول، بیروت 1426ق.

26. ابن منظور، لسان العرب، مؤسسه التاریخ العربی ، طبع اول، بیروت1416ق.

27. ابن ندیم، محمد، الفهرست ، درالکتب العلمیه، طبع اول، بیروت 1416ق.

28. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی ، مؤسسه الاعلمی، طبع اول، بیروت1420ق.

29. - ، مقاتل الطالبیین ، تحقیق: سیداحمد صقر، دارالمعرفه، بیروت.

30. ادیب، عادل، زندگانی تحلیلی پیشوایان ائمه دوازدگانه (علیهم السلام) ترجمه: اسدالله مبشری، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ نوزدهم، تهران 1382ش.

31. اربیلی، ابی الحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح، کشف الغمّه فی معرفه الائمه ، بی جا، مجمع العالمی «اهل البیت »، چ اول، 1426ق.

32. اردبیلی، جامعه الرواه ، چ نگین، 1334ش.

33. اسدی الحلی، یحیی بن الحسن، عمده عیون صحاح الاخبار فی مناقب امام الابرار ، جامعه المدرسین، قم 1407ق.

34. اسلامی، غلام رضا، جلوه گاه نور ، تخت جمشید، شیراز 1381ش.

35. اشعری، ابی الحسن علی بن اسماعیل، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین ، تحقیق: عبدالحمید، مکتبه النهضه المصریه، طبع اول، قاهره 1369ق.

36. اعتمادالسلطنه «صنیع الدوله»، محمدحسن خان، مطلع الشمس ، چاپخانه افست گلشن، انتشارات پیشگام، چ اول، تهران 1362ش.

37. اعرجی، جعفر، مناهل الضرب فی انساب العرب ، کتابخانه آیه الله مرعشی، چ اول، قم.

38. اعلمی حائری، محمدحسین، تراجم اعلام النساء ، مؤسسه الاعلمی، طبع اول، بیروت 1407ق.

39. - ، دایره المعارف الشیعیه العامه ، مؤسسه الاعلمی، طبع ثانی، بیروت 1413ق.

40. امامی خاتون آبادی، محمدرضا، جنات الخلود ، نشر مصطفوی، قم 1363ش.

41. امیرعلی، مختصر تاریخ العرب ، دارالعلم للملائین، طبع ثانی، بیروت 1967م.

ص:273

42. امین، احمد، ضحی الاسلام ، مکتبه النهضه المصریه، طبع سابع، قاهره.

43. امین، سیدمحسن، اعیان الشیعه ، مطبعه الانصاف، طبع ثانی، بیروت 1380ق.

44. امینی، عبدالحسین احمد، الغدیر ، دارالکتب الاسلامیه، چ دوم، تهران 1366ش.

45. آل یاسین، محمدحسن، تاریخ کاظمین ، ترجمه: کنگره جهانی حضرت رضا(علیه السلام)، 1371ش.

46. - ، تاریخ کاظمین ، ترجمه: غلام رضا اکبری، کنگره جهانی حضرت رضا(علیه السلام)، 1371ش.

47. آیتی، محمد ابراهیم، تاریخ پیامبر اسلام ، دانشگاه تهران، چ چهارم، تهران 1366ش.

48. - ، تاریخ پیامبر اسلام ، دانشگاه تهران، چ چهارم، تهران 1366ش.

49. آیتی، محمدحسین، بهارستان در تاریخ و تراجم ، رجال قاینات و قهستان، تهران 1327ش.

50. بحرالعلوم طباطبائی، سید مهدی، فوائدالرجالیه ، مطبعه الآداب، طبع اول، نجف 1385ق.

51. بحرالعلوم گیلانی، محمدمهدی، امام زادگان ری ، مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی گرگان، چ اول، قم 1379ش.

52. - ، انوار پراکنده ، مسجد جمکران، قم 1376ش.

53. - ، تاریخ تشیع و مزارات شهرستان ساری ، انتشارات وثوق، قم 1385ش.

54. - ، فاطمه اخری «تذکره خواهر امام رشت»، انتشارات فقه، قم 1378ش.

55. بحرالعلوم، سید جعفرآل بحرالعلوم، تحفه العالم فی شرح خطبه المعالم ، مکتبه الصادق، طبع ثانی، 1401ق.

56. بحرانی، سید هاشم، تفسیر البرهان ، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، طبع اول، بیروت 1419ق.

57. - ، حلیله الابرار فی فضائل محمد و آله الاطهار (علیه السلام)، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت.

58. - ، سرالسلسله العلویه ، تحقیق بحرالعلوم، مطبعه الحیدریه، نجف1381ق.

59. بحرانی، عبدالله، عوالم العلوم و المعارف الاحوال من الآیات و الاخبار و الاقوال ، مدرسه الامام المهدی(عج)، قم1407ق.

60. بخاری، ابی نصر، معالم انساب الطالبین فی شرح کتاب سرالانساب العلویه ، تحقیق: سلمان سید هادی آل طعمه، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، چ اول، قم1422ق.

61. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری ، دارالمعرفه، بیروت.

62. براقی، سیدحسین، تاریخ کوفه آستان قدس رضوی ، ترجمه: سعید راد رحیمی، چ اول، 1381ش.

63. برقی، ابوجعفر محمد، رجال البرقی ، تحقیق: جواد قیومی، نشر اسلامی، چ اول، قم 1419ق.

64. بروجردی، سید علی اصغر، طرائف المقال فی معرفه طبقات الرواه ، تحقیق مهدی رجای، کتابخانه آیه الله مرعشی، چ اول، قم1410ق.

65. بستانی، فؤاد افرام، دایره المعارف ، بیروت 1958م.

66. بغدادی خطیب، تاریخ بغداد ، دارالکتب العربی، بیروت.

67. بغدادی، صفی الدین عبدالمؤمن، مراصد الاطلاع علی اسماء الامکنه و البقاع : دارالجیل، طبع اول، بیروت 1412ق.

68. بلاغت، عبدالحجت، تاریخ نائین ، چاپخانه مظاهری، تهران 1369ش.

69. بلاغی، سید عبدالحجت، تاریخ نائین ، مظاهری، تهران 1369ق.

70. بیضاوی، قاضی ناصرالدین عبدالله بن عمر، نظام التواریخ ، قرن هفتم، تصحیح بهمن میرزا کریمی، مطبعه فرهومند اقبال و علمی،

مرعشی، قفسه 577، شماره 44، تهران.

71. بیهقی، ابوالحسن علی بن ابی القاسم بن زید، لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب ،

ص:275

تحقیق: مهدی رجایی، کتابخانه آیه الله مرعشی النجفی، چ اول، قم1410ق.

72. پیشوایی، مهدی، سیره پیشوایان ، نگرشی بر زندگانی اجتماعی سیاسی امامان معصوم(علیه السلام)، مؤسسه امام صادق(علیه السلام)، چ سیزدهم، 1381ش.

73. تابنده، سلطان حسین، تاریخ و جغرافیا ی گناباد ، 1348ش.

74. تدین، عطاءالله، جلوه های تصوف و عرفان در ایران و جهان ، انتشارات تهران، چ اول، تهران.

75. ترکمان، اسکندر بیک، تاریخ عالم آرای عباسی ، امیر کبیر، تهران1350ش.

76. تستری، نورالله، احتقاق الحق ، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم.

77. تشید، علی اکبر، قیام سادات علوی .

78. تفرشی حسینی، مهدی، بدایع الانساب ، 1319ش.

79. تفریشی حسینی، سید مصطفی بن الحسین، نقد الرجال ، مؤسسه آل البیت(علیه السلام)، طبع اول، قم1418ق.

80. جامی، نورالدین عبدالرحمن، نفحات الانس من حضرات القدس ، تصحیح محمود عابد، انتشارات اطلاعات، چ دوم، تهران 1373ش.

81. جزائری، سید نعمه الله، الانوار النعمانیه ، شرکت چاپ، تبریز.

82. جزی، عبدالکریم، رجال اصفهان «تذکره القبور»، چ دوم، 1328ش.

83. جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه(علیهم السلام) ، سازمان تبلیغات اسلامی، چ اول، قم1371ش.

84. جلالی عزیزیان، حسن، آوه دومین کانون تشیع در تاریخ ایران ، آستان قدس رضوی، چ اول، مشهد 1379ش.

85. جوکار قنواتی، رضا، شناسنامه بهبهان ، حافظ، اهواز1350ش.

86. جهضمی، نصربن علی، تاریخ اهل البیت نقلا عن الائمه الباقر والصادق والرضا والعسکری (علیه السلام) عن آبائهم ، روایت الکبار المحدثین والمورخین، تحقیق: سید محمدرضا حسینی، موسسه آل البیت، طبع اول، قم1410ق.

87. چهار سوقی، میرزا محمد هاشم، میزان الانساب در شرح حال امام زاده های معتبر اصفهان ، حکمت، اصفهان 1322ش.

88. حائری، ابوعلی، منتهی المقال ، مؤسسه آل البیت(علیهم السلام)، طبع اول، قم1416ق.

89. حرّ، سیدحسین، امام رضا(علیه السلام) و ایران ، دفتر نشر معارف، چ اول، قم 1383ش.

90. حرزالدین محمد، مراقد المعارف فی تعیین مراقد العلویین ، مطبعه الادب، طبع اول، نجف 1371ش.

91. حسنی، احمد ابوالعباس، المصابیح ، مؤسسه الامام زید بن علی، طبع ثانی، عمان 1423ق.

92. حسنی، هاشم معروف، سیره الائمه الاثنی عشر ، منشورات الشریف الرضی، بیروت 1406ق.

93. حسینی السمرقندی، عبدالله حسین، انساب الطالبین ، مکتبه الثقافه الدینیه، طبع اول، قاهره 1426ق.

94. حسینی القزوینی، محمد بن حسن، المدعو بمهدی ، فلک النجاه، 1297ش.

95. حسینی جلالی، محمدحسین، مزارات اهل البیت و تاریخ ها ، مؤسسه الاعلمی، طبع ثالث، بیروت 1415ق.

96. حسینی، جعفر مرتضی، زندگانی سیاسی هشتمین امام حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام)، ترجمه: سیدخلیل خلیلیان، دفتر نشر فرهنگ، چ هفتم، تهران1373.

97. حسینی، سید عبدالرزاق کمونه، مشاهد العتره الطاهره واعیان الصحابه والتابعین ، مؤسسه البلاغ، طبع اول، بیروت 1408ق.

98. حسینی، مهدی ابن المصطفی، بدایع الانوار در احوالات سابع الائمه(علیهم السلام) ، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قفسه 556، شماره 68.

99. حقایق نگار خورموجی، محمد جعفر، نُزهه الاخبار ، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران1380.

100. حکیمی، محمد، حضرت معصومه و شهر قم ، دفتر تبلیغات، چ دوم، قم 1376ش.

101. حموی البغدادی، یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان ، دارالکتب العلمیه، بیروت.

102. حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الاسناد ، مؤسسه آل البیت، طبع اول، قم 1413ق.

ص:277

103. خراسانی، محمد هاشم بن محمد بن علی، منتخب التواریخ ، انتشارات علمیه اسلامیه شیراز.

104. خسروی، محمدرضا، تاریخ کاشمر ، آستان قدس رضوی، مشهد 1376ش.

105. خواند میر، غیاث الدین، حبیب السیر ، تحقیق: دبیرسیاقی، خیام، چ اول، تهران 1333ش.

106. خوئی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث ، منشور مدینه العلم، طبع ثالث، بیروت 1403ق.

107. دارمی، ابومحمد عبدالله بن بهرام، سنن دارمی ، دارالفکر، بیروت.

108. دانش دوست، یعقوب، بناهای تاریخی طبس ، تهران1376ش.

109. دیلمی، ابوالحسن، سیرت شیخ کبیر ابوعبدالله ابن خفیف شیرازی ، ترجمه: یحیی بن جنید شیرازی، بابک، تهران 1363ش.

110. رازی قزوینی، عبدالجلیل، النقض ، تحقیق: میرجلال الدین، چاپ رز، تهران 1358ش.

111. رازی، احمد، اخبار فخ ، دارالمغرب الاسلامی، بیروت 1995م.

112. رازی، فخرالدین، الشجره المبارکه فی انساب الطالبیه ، تحقیق: سید مهدی رجایی، کتابخانه آیه الله مرعشی النجفی، چ دوم، قم 1419ق.

113. رازی، مدینه الصنعا ، تحقیق: حسین عمری، دار الفکر، طبع ثالث، دمشق 1409ق.

114. راوندی، قطب الدین، الحرائج والجرائح ، تحقیق: اسدالله ربانی، انتشارات مصطفوی، قم.

115. رجایی موسوی، مهدی، المعقبون من آل ابی طالب ، مؤسسه عاشورا، طبع اول، قم 1427ق.

116. رحمتی، محمد، انجاز العادات ، علمیه، قم1420ق.

117. رستگار، محمدحسین، بارگاه نور (شرح احوال و شخصیت احمد بن موسی شاهچراغ و حضرت سید میرمحمد بن موسی(علیه السلام) انتشارات آستان مقدس احمدی، شیراز 1377ش.

ص:278

118. رستگار، محمدحسین، شرح احوال و شخصیت حسین بن موسی کاظم(علیه السلام) شیراز ، آستان قدس احمدی، چ اول.

119. رستگار، محمدحسین، محبان اهل البیت(علیه السلام) ، آستان قدس احمدی، چ اول، شیراز 1378ش.

120. رضوی اردکانی، سید ابوفاضل، ماهیت قیام فخ ، دفتر تبلیغات اسلامی، قم 1375ش.

121. رفیعی مهرآبادی، ابوالقاسم، آثار ملی اصفهان ، انجمن آثار ملی، تهران 1352ش.

122. روضاتی، سید محمد علی، جامع الانساب ، کتابخانه آیت الله (...گلپایگانی(ره)، اصفهان 1335ش.

123. زرکوب شیرازی، ابوالعباس معین الدین، احمد بن شهاب الدین ابی الخیر، شیرازنامه ، به کوشش دکتر اسماعیل واعظ جوادی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، 1350ش.

124. زیدان، جرجی، تاریخ تمدن اسلام ، ترجمه: علی جواهرکلام، مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، تهران 1336ش.

125. سپهر، عباس قلی خان، ناسخ التواریخ (زندگانی حضرت موسی ابن جعفر(علیه السلام)، تصحیح ابراهیم میانجی، کتاب فروشی اسلامیه، تهران 1353ش.

126. ستوده، منوچهر، از آستارا تا استرآباد ، انجمن آثار ملی، تهران 1349ش.

127. سمعانی، عبدالکریم، الانساب ، داراحیاء التراث العربیه، طبع اول، بیروت 1419ق.

128. سید کباری، سید علی رضا، جغرا فیای تاریخی هجرت حضرت معصومه ، زائر، چ اول، قم 1384ش.

129. سیفی، مرتضی، مروری بر جغرافیای تاریخی ساوه ، مجید،1370ش.

130. سیوطی، جلال الدین، تاریخ الخلفاء ، دارصادر، چ اول، بیروت 1417ق.

131. شامی، احمد محمد، قصه الادب فی الیمن ، کتابخانه مرعشی، 1385ق.

132. شبلنجی، الشیخ سید، نورالابصار فی مناقب آل بیت النبی المختار ، مطبعه الحاج عبدالسلام بن محمد بن شقرون، طبع ثامن، 1384ق.

ص:279

133. شریف رازی، محمد، اختران فروزان ری و طهران ، قم.

134. شوشتری، قاضی نورالله، مجالس المؤمنین ، کتاب فروشی اسلامیه، چ چهارم، تهران 1377.

135. شوشتری، محمدتقی، قاموس الرجال ، جامعه مدرسین و مؤسسه نشر اسلامی، قم 1386ق.

136. شوشتری، محمدتقی، قاموس الرجال ، مؤسسه نشراسلامی، چ دوم، قم1410ق.

137. شوشتری، میرعبداللطیف خان، تحفه العالم و ذیل التحفه ، به اهتمام صمد موحد، ناشر کتابخانه طهوری چاپ گلشن، چ اول، تهران 1363ش.

138. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل ، دارالمعرفه، طبع ثامن، بیروت1421ق.

139. شیرازی، عیسی بن جنید، تذکره هزار مزار ، کتابخانه احمدی، شیراز 1364ش.

140. شیرازی، فرصت الدوله، آثار عجم ، انتشارات بامداد، 1362ش.

141. شیرازی، معین الدین ابوالقاسم جنید، شَدّالازار فی خط الاوزار عن زار والمزار ، تصحیح محمد قزوینی، چاپخانه مجلس، تهران 1328ش.

142. شیرازی، ملک الکتاب، محمد، ریاض الانساب و مجمع الاعقاب بمبئی ، 1335ق.

143. صادقی اردستانی، احمد، زندگانی حضرت عبدالعظیم حسینی ، قم، 1373ش.

144. صدوق، ابی جعفر محمد بن علی، الامالی ، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، طبع خامس، بیروت 1410ق.

145. - ، ثواب الاعمال ، مکتبه الصدوق، تهران.

146. - ، عیون اخبارالرضا (علیه السلام)، المطبعه الحیدریه، نجف1390ق.

147. - ، من لا يحضره الفقيه ، دارالاضواء، طبع ثانى، بيروت 1413ق.

ص:280

148. صفدی، صلاح الدین خلیل بن ایبک، الوافی بالوفیات ، دارالنشر، طبع ثانی، بیروت1411ق.

149. طالبی مازندرانی، صادق، فضائل المعصومیه ، لاهوتیان، چ اول، قم 1386.

150. طاهری، عبدالمحمد، فارس نامه دوم ، امیدواران، چ اول، شیراز1381ش.

151. طبرسی، الشیخ ابی علی الفضل بن الحسن، اعلام الوری باعلام الهدی ، مؤسسه آل البیت، قم 1417ق.

152. - ، الاحتجاج ، تحقیق ابراهیم بهادری و محمدهادی به، انتشارات اسوه، چ دوم، قم 1416ق.

153. - ، تاج الموالید ، مجموعه نفیسه فی التاریخ الائمه، دارالقاری، طبع اول، بیروت1422ق.

154. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری ، (تاریخ الامم والملوک) دارالکتب العلمیه، طبع ثانی، بیروت 1408.

155. - ، دلائل الامامه ، مؤسسه الاعلمی، طبع ثانی، بیروت 1408ق.

156. طقوش، محمد سهیل، مترجم، حجه الله جودکی، دولت عباسیان ، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، چ دوم، قم1383ش.

157. طوسی، ابی جعفر محمدبن الحسن، اختیار معرفه الرجال (رجال کشی)، تصحیح: حسن مصطفوی، دانشگاه مشهد، مشهد 1348ش.

158. - ، امالی ، تحقیق: علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه، تهران1380ش.

159. - ، تهذیب الاحکام فی شرح المقنعه للشیخ المفید ، تحقیق: سیدحسن موسوی خراسانی، دارالصعب، دار التعارف، بیروت1401ق.

160. - ، کتاب الغیبه ، مکتبه البصیرتی، طبع ثانی، قم 1385ق.

161. عالمی دامغانی، محمدعلی، شاگردان مکتب ائمه (علیهم السلام)، مؤلف، قم1371ش.

ص:281

162. عاملی حر، محمد بن حسین، وسائل الشیعه إلی تحصیل مسائل الشرعیه ، تحقیق عبدالرحیم ربانی شیرازی، مکتبه الاسلامیه، طبع سادس، تهران.

163. عاملی حر، محمد، اثبات الهداه ، بالنصوص و المعجزات، ترجمه: احمد جنتی، دارالکتب الاسلامیه، تهران 1399ق.

164. عبیدلی النسابه، ابی الحسن، تهذیب الانساب و نهایت الالقاب ، کتابخانه آیه الله مرعشی النجفی، طبع اول، قم 1413ق.

165. عرفان منش، جلیل، زندگانی و قیام احمد بن موسی ، دانشنامه فارسی، شیراز 1377ش.

166. عطار نیشابوری، فریدالدین محمد، تذکره الاولیاء ، تصحیح: محمد استعلامی، زوار، چ دوازدهم، تهران1380ش.

167. عطوان، حسین، مرجئه و جهمیه در خراسان عصر اموی ، ترجمه: حمیدرضا آژیر، بنیاد پژوهش های اسلامی، چ اول، مشهد1380.

168. عمری، نجم الدین ابی الحسن علی بن محمد بن علی بن محمد، المجدی فی انساب الطالبیین ، تحقیق: احمد المهدوی الدامغانی، کتابخانه آیه الله المرعشی، طبع ثانی، قم 1422ق.

169. عیاشی، النضرمحمد بن مسعود بن عیاش، تفسیر عیاشی ، تصحیح هاشم رسولی محلاتی، المکتبه العلمیه الاسلامیه، تهران.

170. الفاسی، احمد بن علی، شفاء الغرام باخبار البلدالحرام ، مکه مکرمه مکتبه النهضه الحدیثه، 1956م.

171. فرهنگ جغرافیای آبادی های استان کرمان ، شماره 10، ناشر: سازمان جغرافیای نیروهای مسلح، 1384ش.

172. فسای حسینی، میرزاحسن، فارسی نامه ، تصحیح: رستگار فسایی، امیر کبیر، چ سوم، تهران 1382ش.

173. فضل الله، محمد جواد، تحلیلی از زندگانی امام رضا (علیه السلام) ترجمه: محمد صادق عارف، بنیاد پژوهش های اسلامی، چ دوازدهم، مشهد

1385ش.

174. فضيله، عبدالاميرالشامی، تاریخ الفرقه الزیدیه بین القرنین الثانی و الثالث للهجره ، مطبعه الاداب، 1394ق،

ص:282

175. فقیه ایمانی، مهدی، تاریخ تشیع در اصفهان ، مؤلف،1374ش.

176. فقیهی، علی اصغر، تاریخ مذهبی قم ، زائر، چ دوم، قم 1378ش.

177. فیض، عباس، انجم فروزان ، قم، 1322ش.

178. - ، تاریخ کاظمین ، چاپخانه قم، قم.

179. - ، گنجینه آثار قم ، چاپخانه مهر، چ اول، قم 1349ش.

180. فیض، عباسی، بدر فروزان ، بنگاه چ قم، قم 1364ش.

181. قاضی ابن الحسین، محمد بن ابی یعلی، طبقات الحنابله ، تحقیق: محمد حامد الفقی، قاهره1371ق.

182. قرخانی بهار، حسن، آثار باستانی و معماری بقاع متبرکه ، فرهنگسرا، تهران 1363ش.

183. قرشی، باقرشریف، حیاه الامام موسی بن جعفر (علیه السلام)، دارالبلاغه، طبع اول، بیروت 1413ق.

184. قرنی گلپایگانی، علی، منهاج الدموع ، دین و دانش، چ سوم، قم 1344ش.

185. قشیری، عبدالکریم، الرساله القشیریه بیروت ، دارالکتب العلمیه، 1422ق.

186. قلقشندی، احمد بن عبدالله، ماثرالانافه فی معالم الخلافه ، تحقیق: دکتر شوقی ابوخلیل، دارالفکر، طبع ثانی، دمشق 1418ق.

187. قمی، حسن بن محمد بن حسن، تاریخ قم ، ترجمه: حسن قمی، تحقیق: سید جلال الدین تهرانی، انتشارات توس، تهران1361ش.

188. قمی، شیخ عباس، انوارالبهیه ، ترجمه: محمد محمدی اشتهاردی، انتشارات ناصر، قم 1372ش.

189. - ، سفینه البحار ، دارالاسوه، چ دوم، قم 1416ق.

190. - ، منتهی الآمال ، هجرت، قم1410ق.

191. قنبری، محمد، امام زادگان و زیارتگاه های شهر ری ، دارالحدیث، چ اول، قم 1382ش.

192. قولویه قمی، ابی القاسم جعفر، کامل الزیارات ، مؤسسه نشر اسلامی، قم 1417ق.

193. قهپایی، عنایت الله علی، مجمع الرجال ، قم.

ص:283

194. کاشانی، عزیزاله، امامت ، کتاب فروشی معراج، تهران.

195. کاظمی، عبدالنبی، تکلمه الرجال ، تحقیق: بحرالعلوم، مطبعه الآداب، نجف.

196. کجوری، محمدباقر، جنّه النعّیم ، چاپ سنگی، تهران 1298ش.

197. کریمی جهرمی، علی، بانوی ملکوت ، راسخون، قم 1379ش.

198. کسروی، احمد، شیخ صفی و تبارش ، چاپخانه پیمان، تهران 1322ش.

199. - ، مجموعه 78 رساله و گفتار ، به کوشش یحیی ذکاء، انتشارات فرانکلین، تهران 1352ش.

200. کلانتر ضرابی، عبدالرحیم و سهیل کاشانی، تاریخ کاشان ، امیر کبیر، چ چهارم، تهران 1378ش.

201. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی ، ترجمه: سید جواد مصطفوی، انتشارات مسجد چهارده معصوم(علیه السلام)، تهران.

202. - ، فروغ الکافی ، دارالتعارف، بیروت 1413ق.

203. کیای گیلانی، احمد، سراج الانساب ، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم 1409ق.

204. لیثی، سمیره مختار، جهاد الشیعه در دوره اول عباسیان ، مترجم: محمد حاجی تقی، شیعه شناسی، چ اول، تهران 1384ش.

205. مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال .

206. مجدالاشرف، جلال الدین محمد، آثار الاحمدیه ، کتابخانه احمدی، شیراز 1326ق.

207. مجلسی، محمدباقر، الوجیزه فی علم الرجال ، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، طبع اول، بیروت 1415ق.

208. - ، بحارالانوار لدرر اخبار الائمه الاطهار ، دارالتعارف، بیروت 1423ق.

209. - ، تحفه الزائر ، ایران1281.

210. - ، تذکره الائمه (علیه السلام)، نشر مولانا، تهران.

211. محدثی، جواد، تاریخ سیاسی ائمه ، چ دوم، انتشارات مدرسه، تهران 1378ش.

ص:284

212. محلاتی، ذبیح الله، اختران تابناک ، دارالکتب الاسلامیه، تهران 1349ش.

213. - ، ریاحین الشریعه ، دارالکتب الاسلامیه، تهران.

214. محلی، حمید بن احمد، الحدائق الوردیه فی مناقب الائمه الزیدیه ، مطبوعات مکتبه مرکز بدر، صنعا 1423ق.

215. محمد بیگی، الیاس، فروغی از کوثر ، زائر، قم 1379.

216. محمد بیگی، بهروز، زندگی نامه امام زاده هارون ، نور علم، همدان 1382ش.

217. مدرسی، امامان شیعه و جنبش های مکتبی ، ترجمه: حمیدرضا آژیر، نشر بنیاد، مشهد 1376ش.

218. مروزی الازوارقانی، اسماعیل القاضی النسابه، الفخری فی انساب الطالبین ، تحقیق: سیدمهدی رجایی، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، طبع اول، قم1409ق.

219. مزی، جمال الدین، ابی الحجاج یوسف، تهذیب الکمال فی اسماءالرجال ، تحقیق: احمد علی عبید و حسن احمد آغا، دارالفکر، طبع اول، بیروت 1414ق.

220. مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده ، امیر کبیر، تهران 1362ش.

221. - ، نزهه القلوب ، تصحیح: محمد دبیر سیاقی قزوین، حدیث امروز، چ اول، 1381ش.

222. مسعودی، علی بن الحسین بن علی، اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، دارالاضواء، طبع ثالث، بیروت 1409.

223. - ، مروج الذهب و معادن الجوهر ، دارالهجره، طبع ثانی، قم 1404ق.

224. مسکویه رازی، ابوعلی، تجارب الامم ، تحقیق: ابوالقاسم امامی، دارسروش للطباعه والنشر، طهران 1376ش.

225. مطهری، حمیدرضا، زندقه در سده های نخستین ، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، چ اول، قم 1387ش.

226. معلم حبیب آبادی، میرزا محمدعلی، کشف الخبیّه عن مقبره الزینبیّه ، نشر محمدی، شیرازی، اصفهان 1352ق.

227. معلوف، لویس، المنجد ، دارالمشرق، طبع ثامن والثلاثون، بیروت 2000م.

228. معینی، محمدجواد، ترابی، احمد، امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام)، منادی

ص:285

توحید و امامت ، بنیاد پژوهش های اسلامی، چ نهم، مشهد 1384ش.

229. مفید، محمد بن محمد النعمان، الاختصاص ، جامعه المدرسین، قم.

230. - ، الارشاد فی معرفت حجج الله علی العباد ، مؤسسه آل البیت(علیه السلام)، چ اول، قم.

231. مقدسی، مطهر بن طاهر، البدأ والتاریخ ، 1907م.

232. منتظر القائم، اصغر، تاریخ امامت ، دفتر نشر معارف، چ اول، قم 1384ش.

233. موسوی الخوانساری، محمدباقر، روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات ، الدارالاسلامیه، طبع اول، بیروت1411ق.

234. موسوی، سید حسین ابوسعیده، تاریخ المشاهد المشرفه ، مؤسسه البلاغ، طبع ثانی، بیروت 1426ق.

235. - ، مشجرالوافی ، مؤسسه عاشورا، طبع اول، قم 1425ق.

236. موسوی، فخرالدین، تاریخ علوی در عصر آل بویه و صفویه ، نشر محدث، قم 1386ش.

237. مونس، حسین، تاریخ المغرب و حضارته ، مطبعه الحدیث، طبع اول، بیروت 1992م.

238. مهدوی، مصلح الدین، تاریخچه ارزنان مقبره زینب خاتون اصفهان ، اوقاف، 1375ش.

239. - ، مزارات اصفهان ، تصحیح: علی اصغر منتظر القائم، دانشگاه اصفهان، 1382.

240. مهدی پور، علی اکبر، کریمه اهل بیت ، حاذق، قم 1374ش.

241. مهراز، رحمت الله، بزرگان شیراز (تحقیقی درباره زاهدان، عرفاء، دانشمندان، مؤلفین، شعرا، پادشاهان و وزراء) سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، تهران1348ش.

242. میرخواند بلخی، محمد، روضه الصفا ، تلخیص زریاب، اعلمی، چ دوم، تهران 1375ش.

ص:286

243. ناصر الشریعه، محمدحسین، تاریخ قم ، دارالفکر، قم1350ش.

244. نایینی اردستانی قمی، محمدعلی، انوار المشعشعین ، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، 1381ش.

245. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی ، مؤسسه نشر اسلامی، طبع سابع، قم 1424ق.

246. نحوی، سیف الله، سیمای استان کهکلویه و بویراحمد ، سازمان تبلیغات، 1375ش.

247. نعمانی، محمد بن ابراهیم، غیبت نعمانی ، ترجمه: محمدجواد غفاری، کتابخانه صدوق، چ اول، تهران 1363ش.

248. نمازی شاهرودی، علی، مستدرک سفینه البحار ، نشر اسلامی، قم 1419ق.

249. نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه ، ترجمه: محمدجواد مشکور، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران 1361.

250. نویری، شهاب الدین، احمد بن عبدالوهاب، نهایت الارب فی فنون الادب ، تحقیق: محمد جابرالحسینی، المکتبه العربیه، قاهره 1404ق.

251. هجویری، ابوالحسن، برگزیده کشف المحجوب ، به کوشش فریدون بدره ای، فرزان، چ اول، تهران 1380ش.

252. هدایتی، اسماعیل، بحرالجواهر ، کتابخانه حاج اسماعیل هدایتی، کتابخانه گلپایگانی، قم.

253. همت کرمانی، محمود، تاریخ کرمان به انضمام رویدادهای صد سال اخیر ایران ، انتشارات گلی، چ ششم، تهران 1378ش.

254. هنرفر، لطف الله، گنجینه آثار تاریخی اصفهان ، چاپخانه زیبا، چ دوم، تهران1350.

255. هیثمی انصاری، احمد بن حجر، الصواعق المحرقه فی رد اهل البدع والزندقه ، المکتبه العصریه، طبع اول، بیروت 1425ق.

256. الهی زاده، محمدحسن، جنبش حسنیان ، ماهیت فکری و تکاپوهای سیاسی، شیعه شناسی، چ اول، قم 1385ش.

ص:287

257. یافعی، ابی محمد عبدالله بن سعد، مرآت الجنان و عبره الیقظان فی معرفت مایعتبر من حوادث الزمان ، دارالکتب العلمیه، طبع اول، بیروت 1417ق.

258. یعقوبی، تاریخ یعقوبی ، ترجمه: محمد ابراهیم آیتی، انتشارات علمی فرهنگی، چ اول، تهران 1387.

259. یمانی الموسوی، محمدکاظم بن ابی الفتوح بن سلیمان، النفخه العنبریه فی انساب خیرالبریه ، تحقیق: مهدی رجایی، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، طبع اول، قم 1419ق.

260. یوسفی، یوسف علی، شهیده غربت ، کوثر غدیر، چ اول، قم 1386ش.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
1.JAVA
2.ANDROID
3.EPUB
4.CHM
5.PDF
6.HTML
7.CHM
8.GHB
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
1.ANDROID
2.IOS

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109